



رېځخراوى دۇستانى ھەلەبجە كىتېبى ژمارە (۸)



ديوانى تاهير به گى جاف

كۆكردنەو، نامادەكردن وساغكردنەو

موحه مەدرەشىدى ئەمىنى پاوەپى

كاروان عوسمان خەيات (رئىس)

جووتيار نەرىمان



WWW.IQRA.AHLAMONTADA.COM



ديوانى تاهيربهگى جاف

كۆكردنه وه، ناماده كردن و ساغكردنه وهى

موحه ممه دره شيدى ئەمىنى باوه پى
كاروان عوسمان خه يات (رئىبن)
جووتيار نه ريمان

۲۰۲۱

ناسنامہی کتیب

- ناوی کتیب: دیوانی تاهیربہ گی جاف
- کوکوردنہوہ، نامادہ کردن و ساغکردنہوہی:
- موحممہ درہشیدی ٹہمینی پاوہ پی
- کاروان عوسمان خہیات (رتیین)
- جووتیار نہریمان
- بہرگ: رہوشت موحممہ
- دیزایی نی ناوہوہ: عہ بدوللا حہ بیی
- تایب: نامادہ کار
- تیراژ: (۷۵۰) دانہ
- نرخ: (۶۰۰۰) دینارہ
- چاپ: چاپی بہ کہم ۲۰۲۱

لہ بہر ٹوہ رایہتی گشتیی کتیبخانہ گشتییہ کان: زمارہ سپارنتی (۱۰۴۳) ی سالی ۲۰۲۱ ی پی: دراوہ.

بہ سیؤنسہری بہر پز پاریزگاری سلیمانی (د. ہہقال ٹہووبہ کر) چاپ کراوہ

پیرست

- پیشه کی ۱۹
- ژیاننامہی شاعیر ۲۳
- ناری شاعیر ۲۳
- سالی له دایکبوون ۲۵
- خویندن و به رهه مه کانی ۲۹
- پله و پاییه کی کومه لایه تی ۳۵
- کاریگه ری شاعیرانی فارس له سه ر شیعره کانی تاهیر به گ ۴۳
- کاریگه ری شاعیرانی کورد له سه ر تاهیر به گ ۴۷
- کاریگه ری تاهیر به گ له سه ر شاعیرانی کورد ۴۹
- تاهیر به گ و میجه رسون ۵۱
- کۆچی دوابی ۵۷
- ده ستنوسه کانی دیوانی تاهیره گی جاف ۶۲
- ده ستخه تی شیعره فارسیه کانی تاهیره گی جاف «کم» ۶۲
- ده ستنوسی ره شنوسی دیوانی تاهیره گی جاف به پینوسی خوی (تا) ۶۸
- ده ستنوسی مه لانه حمه دی ده ککه بی «دک» ۷۰
- که شکۆلی کفری «کف» ۷۲
- که شکۆلستان «مح» ۷۴
- ده ستنوسی موجه ممه د موسته فا کوردی «مم» ۷۵
- ده ستنوسی که ریم به گی جاف «کب» ۷۶
- چه ند ده ستنوسی کی تر ۷۷
- ده ستنوسی کویه «کۆ» ۷۷
- جنگ اشعار فارسی و کوردی «کش» ۷۸

- ۷۸ که شکوئی سۆزی نیشتمان «نج»
- ۷۹..... دیوانی زیور «زر»
- ۸۱..... کوردی
- ۸۳..... پیتی ئەلف
- ۸۳..... قوربانی روخت بم که شکستهستی به قه مەر دا
- ۸۵..... پینج خشته کیی تاهیر به گ له سەر غه زه لینیکی شیخ رهزا
- ۸۵..... نه مدی که ره تیک تاقه نیگه ایکی عه تا کا
- ۸۸ پیتی تی
- ۸۸ نه ماهه شاری بابل، چاهی هارووت
- ۸۹..... پیتی ری
- ۸۹..... پرسیری تاهیر به گ له ناری شاعیر
- ۸۹..... سوپاهی مه عسییه ت وه ک فه و جی بولغار
- ۹۱..... وه لامی ناری بو تاهیره گی جاف
- ۹۱..... له به ختم یا له ده وره ی چه رخی ده وار
- ۹۴..... دل نهوا ده رچوو له سینه راهی سه حرای گرتنه بهر
- ۹۶..... پیتی سین
- ۹۶..... سوور و سپی و ناسکه، وه ک چوو زه ره ریواس
- ۹۹..... پیتی میم
- ۹۹..... په فیقان تا گرفتاری نیاز و نازی دل بهر بم
- ۱۰۱..... (یا رسول الله دخیلک) عاشق و سه و داسه رم
- ۱۰۳..... هه رچه نده ده می که له غه ما غه رقه یی خوونم
- ۱۰۵..... پیتی نوون
- ۱۰۵..... نمونه ی رووی تو به ماهی تابان

- پيٽي هي ۱۰۷
- ۱۰۷ فہسلي خهزاني هييجره، پهسمي زهمانی دوونه
- ۱۰۹ پوڙي تهره ب و وهختي گول و فہسلي به هاره
- ۱۱۱ دل نه خوځي دهردي هييجره، جاني جانانم وهره
- ۱۱۴ دل له هييجرت وا له غه مدا ماهر و خسارم وهره
- ۱۱۶ نه م که وا تاقی سه مهن ساقه، له بي خوځ نمه که
- ۱۱۷ تا به که ي قوريان بنالم من به نيش و دهرده وه
- ۱۱۹ مه مکوڙه جانا به هييجران، نه ي جه فاکارم وهره!
- ۱۲۰ تيري غه مزه ي چاوه کانت وا له جهرگم کاريه
- ۱۲۲ دونيا که هم موو له حزه يه مه عشووقی که سيکه
- ۱۲۴ فيدای روخساری نالت بم نه ليني خورشیدی تابانه
- ۱۲۶ نه ي پرته وي رهنگت وه کو رهنگی هم مه رهنکه!
- ۱۲۸ پرسيارينيکی تاهير به گ له مه لا کاکه حه مه ي بيلوو (ناری)
- ۱۲۸ خدا عه دلی له لای عارف عه يانه
- ۱۲۹ وه لامي ناری بو تاهيره گی جاف
- ۱۲۹ سوئالت نه ي سوخه نسه نجی زه مانه!
- ۱۳۲ بوتی بالانه مام، سه روی به هه شتی ته لعه ته، جافه
- ۱۳۴ پيٽي يی
- ۱۳۴ چه مهن يه کباره خاموشه، خروشي بولبولان، با بی
- ۱۳۶ موقده دهر گهر نه بی ناخر له ميهری مه هر و خانم چی؟
- ۱۳۸ عیلاجی دهردي عه شقه غونچه يی لئوی شه که رباری
- ۱۳۹ سه د که شاهی، حه ز بکه ي هه ر تز موکافتم نه که ي
- ۱۴۱ مه ربووته حه ياتم به بياره و به دیاری

- ۱۴۴ نه لا نهی عدقلی کوتابین! هه تا که ی مات و دامای؟
- ۱۴۵ سی پارچه شیعی گورانی
- ۱۴۵ شه مآل یار نه دیت
- ۱۴۷ شه هنشای مه نوای رووح و دیدّه و هوش
- ۱۴۹ یاران فه رهادم
- ۱۵۱ فارسی
- ۱۵۳ الف
- ۱۵۳ فرستم هر سحر باد صبا را
- ۱۵۴ ای شهریار خوبان اندیشه کن ز داور
- ۱۵۵ عمرها رفت و نچیدم گل ز گلزار شما
- ۱۵۷ تا نبینم هیچ دردی روز هجران شما
- ۱۵۸ سلام ما بدان جسمی که باشد عقل ازو شیدا
- ۱۶۱ ساقیا! برخیز و پر کن تا به لب این جام را
- ۱۶۲ واعظ! ز پند بی ثمر آزاد کن دیوانه را
- ۱۶۳ پیر مغان از لطف خود بگشود در میخانه را
- ۱۶۴ ب
- ۱۶۴ امشب ز روی خویش بیفکند او نقاب
- ۱۶۵ یارم ز در درآمد با روی بیحجاب
- ۱۶۷ بی خبر بودم که دل افتاده اندر دام عشق
- ۱۶۸ مژده بادا بر شما ای معشر ذوق و طرب
- ۱۷۰ بگویم راستی استاد مطلب
- ۱۷۱ ت
- ۱۷۱ میم ده زود ای پیر خرابات!

- ۱۷۳ ماه انور یک نمونه از جمال احمد است
- ۱۷۵ قَدَت صنما همچو یکی سرو روان است
- ۱۷۶ زلف تو مشک است جانا، یا که گویم عنبر است
- ۱۷۸ مژگان تو خونریزتر از تیر و خدنگ است
- ۱۸۰ گفتمش مشک است این؟ گفتا که نه، موی من است
- ۱۸۱ سفله پرور چرخ گردون، کار خود را ساخته است
- ۱۸۳ جهان چه بود؟ محل قیل و قال است
- ۱۸۴ نیارد میوه یاران هر درختی صاحب اوراق است
- ۱۸۵ بیا بیا که دل من همیشه غمگین است
- ۱۸۶ دلبرم با قد رعناش چو سرو چمن است
- ۱۸۸ مشک خطا است یا که دو زلف معنبر است
- ۱۸۹ صد سخن ما را ز شرح حال خود اندر دلست
- ۱۹۰ ای خوشا آن سر که ملامال از سودای تست
- ۱۹۱ این لب که تو داری مگر از شاخ نبات است
- ۱۹۲ کار من در چین زلفت جان شیرین دادن است
- ۱۹۳ یار همسایه است، حائل غیر یک دیوار نیست
- ۱۹۵ لطف یزدان خسرو پرویز را خوشنود ساخت
- ۱۹۶ سوی سپه غمزه چو او کرد اشارت
- ۱۹۷ مقصود او به کشتن ما بُد، بهانه ساخت
- ۱۹۸ ز لب تو بوسه شیرین [خوشست]
- ۱۹۹ خرم آن کس که خریدار حسام‌الدین است
- ۲۰۰ یارب بود که یاران لطف کنند روزی
- ۲۰۱ یار من لاله‌رخ و سرو و قد و خوش سخن است

- ث ۲۰۲
- خود نگردانم اسیر چشم خمارت عبث ۲۰۲
- جیم ۲۰۴
- علت عشقت چنانم زد به هم امشب مزاج ۲۰۴
- با بدان کی می توان کردن همیشه امتزاج؟ ۲۰۶
- ز من بشنو تو ای پیر سخن سنج ۲۰۷
- ح ۲۰۹
- زنده فرما از اشارت مبتلایان ذبیح ۲۰۹
- خ ۲۱۱
- بار دیگر گل چو تو بنمود در گلزار رخ ۲۱۱
- د ۲۱۳
- گل های باغ هم چو رخت بر دمیده اند ۲۱۳
- آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد ۲۱۵
- گل شادی به سرم هیچ دمی جا نکند ۲۱۶
- صورت رویت نکو از نور بیچون بسته اند ۲۱۸
- در صبح کی خدایا به فقیر باز باشد ۲۱۹
- ببین آن شوخ مردم کش که با صد ناز می آید ۲۲۰
- داروی درد من به کرم مر خدا کند ۲۲۱
- نگذاشت عاشقی که غلام حضور باد ۲۲۲
- ترکا دو چشم مست تو ما را اسیر کرد ۲۲۳
- همچو منصور ای رفیقان! گر سوی دارم برند ۲۲۴
- بی جهت نبود که اطفالان مرا رسوا کنند ۲۲۵
- نیست کس این دل دیوانه که زنجیر کند ۲۲۷

- آن کس که دل از عشق بتان ریش ندارد ۲۲۹
- شیر نر بودم کنونم چون خدا تقدیر کرد ۲۳۰
- چو دلبر با رقیبان باده در پیمانہ می ریزد ۲۳۲
- هیچ دل چون دل من خسته و بیمار نشد ۲۳۳
- چه بلاست عارضم شد که ازین بتر نباشد ۲۳۵
- نه منم تنها اسیر و دردمند ۲۳۷
- روی تو هر دم به خوبی آبروی گل برد ۲۳۸
- طفل دل در مکتب غم جان را تسلیم کرد ۲۳۹
- زلف تو چنین سیاه باشد ۲۴۰
- عید قربان است، عالم صبح قربانی کنند ۲۴۱
- خویرویان از نگاهی کار دل را ساختند ۲۴۳
- آن کس که سرش پر هوس یار نباشد ۲۴۴
- نازم آن چشم که به عشاق چه بیداد کند! ۲۴۵
- مژده ای دل که بت تنگ کمر باز آمد ۲۴۶
- زلفین تو که طعنهنز مشک و عنبرند ۲۴۸
- مخمس طاهر بیگ بر اشعار خالص، پسر شیخ رضا طالبانی ۲۵۰
- خداوندا چرا گردون همه میلش جفا باشد ۲۵۰
- ر ۲۵۵
- بس که دل در هجر تو گردیده جانا داغدار ۲۵۵
- ساقیا برخیز جامی زان می احمر بیار ۲۵۶
- دلم برد امشب آن حسن جهانگیر ۲۵۸
- حاش لله من دهم دل جز تو با یار دگر ۲۵۹
- هست ما را دلریایی با دهان چون شکر ۲۶۱

- ۲۶۲..... دوش آمد نازنینم با دو ساق چون بلور
- ۲۶۳..... زان زمان گشته است یاران همدم اغیار یار
- ۲۶۴..... ای صبا! از من پیامی نزد جانانم ببر
- ۲۶۶..... ای ترک چگل! سرو چمن! ماه منور!
- ۲۶۷..... باز گردد روز بد با بخت میمون غم مخور
- ۲۶۸..... صنما به خاک پایت همه آمدیم یکسر
- ۲۷۰..... ز
- ۲۷۰..... دلبری دارم به خوبی رشک خویان طراز
- ۲۷۱..... حمد خدا، لطف جهاندار کارساز
- ۲۷۲..... گلبرگ تن! برقع نیلی ز سر انداز
- ۲۷۳..... بهار آمد و باد شمال عنبریز
- ۲۷۵..... منم که یار ستمکار خویش دیدم باز
- ۲۷۷..... س
- ۲۷۷..... چون به دیدار لب پر شگرت دارم هوس
- ۲۷۹..... تا به کی بادا دل من پر غم و رنج و فسوس
- ۲۸۱..... در دهن هیچ دم از دیده بیمار میپرس
- ۲۸۲..... گر کسی باشد نگارا راستگوی و حق شناس
- ۲۸۳..... ش
- ۲۸۳..... دلم صد پاره گرداند چو بگشاید گریبانش
- ۲۸۵..... بنگر شبی دو چشم هرگز نبرد خوابش
- ۲۸۶..... همدمی یابم اگر همتای خویش
- ۲۸۷..... ای دل! اندر کار گیتی خفته بیدار باش
- ۲۸۸..... به جای دانه در زلف چو دامش چشم بادامش

۲۹۰	این سخن از قدسیان آمد مرا دیشب به گوش	
۲۹۱	گل بیاراست بزم خاص الخاص	ص
۲۹۲	بی قدم تو نیاید در دل من انبساط	ط
۲۹۴	هر سحر چون شمس خاور می کند جاننا طلوع	ع
۲۹۵	خوانده ام علم عاشقی مجموع	
۲۹۶	قول جاهل را مکن ای دوست! هرگز استماع	
۲۹۷	مطرب بزن تو چنگ که گشته است سبز باغ	غ
۲۹۸	بزن درویش جای کوس بر دف	ف
۲۹۹	هر سحر آیم به کویت همچو حاجی در طواف	
۳۰۰	طاقت از دل برد یکسر ناز خویان یک طرف	
۳۰۱	گفت رقیب دوش من بوسه گرفتم از لبش	
۳۰۲	هست ما را طرفه شوخی نکته پرداز و حریف	
۳۰۳	با دل خود کرده ام ای شوخ! دیروز اتفاق	ق
۳۰۴	قطره قطره بر رخ زیباش استاده عرق	
۳۰۵	عالمی چون من شده پابند و سرگردان عشق	
۳۰۶	کرده ام نظاره هر دم من به اطوار فلک	ک

- ۳۰۷ گردن مینای تو سیم است زلفینت محک
- ۳۰۸ تا بود از روز هجران سینۀ من چاک چاک
- ۳۰۹ بیا ساقی بده آن جوهر تاک
- ۳۱۱ گ
- ۳۱۱ پای دل را آنچنان زد عشق تو ای دوست! سنگ
- ۳۱۲ ل
- ۳۱۲ روی تو ماه دو هفته، ابرویت شکل هلال
- ۳۱۳ کی توانم من کشم این جور و استغنائی دل؟
- ۳۱۴ ترکان ز باغ رسته سمن بردمیده گل
- ۳۱۵ از دلم رفته است دیگر طاقت صبر جمیل
- ۳۱۷ گر دهد ما را امان تا مدتی دست اجل
- ۳۱۹ گر ماه کنم همسر آن شکل و شمایل
- ۳۲۱ چو در طرف چمن بیند رخ گل
- ۳۲۲ م
- ۳۲۲ در زمین شوره سنبل کاشتیم
- ۳۲۳ تن چو مو گشته ز هجرت به میان تو قسم
- ۳۲۵ به ستم‌های تو دل هیچ مکدر نکم
- ۳۲۷ ببرد از من قرار و صبر و آرام
- ۳۲۹ دست از تو برندارم تا روی تو نبینم
- ۳۳۱ صادقانه با تو جانا عهد و پیمان کرده‌ام
- ۳۳۳ حاش لله در بهاران تویه از ساغر کنم
- ۳۳۶ ای به دل چون سنگ خاره وی به تن چون سیم خام
- ۳۳۷ نه از کشتن، نه از دشمن، نه از اغیار می‌ترسم

- ۳۳۹..... الهی جز تو من یاری نبینم
- ۳۴۱..... چون نظر بر خم آن زلف چلیپا کردم
- ۳۴۳..... تخمیس بر شعر حافظ
- ۳۴۳..... هر دم از شوق رخت نعره زنان برخیزم
- ۳۴۶..... خوشا صحرای سبز شهرزورم
- ۳۴۸..... در مدح شیخ طویلہ
- ۳۴۸..... ای دوست! ترک زحمت چون و چرا کنیم
- ۳۵۲..... بحمد الله والمنة بتی شیرین دهن دارم
- ۳۵۳..... به ره عشق پی آسودگی کمر بستم
- ۳۵۴..... ن
- ۳۵۴..... ماه نو یا تیغ یا ابروست این؟
- ۳۵۵..... بالا بلند سرو قد فتنه جوی من
- ۳۵۶..... عرق کرد آن رخ زیبای رنگین
- ۳۵۸..... دو صف ایستاده مرگان بی خون
- ۳۵۹..... به روی کسی جز از یار سر فراز مکن
- ۳۶۰..... ز بوی سنبل و ریحان و سیب [و] نسترن
- ۳۶۱..... نقطه موهوم را بنهاده ای نامش دهان
- ۳۶۲..... ساقیا! جام [سی] بیاور سبز شد یکسر چمن
- ۳۶۳..... به غمزه برد چشمانش شکیب من قرار من
- ۳۶۴..... و
- ۳۶۴..... ساقیا! از خواب مستی یک زمان بیدار شو
- ۳۶۶..... مشک خوانم بعد ازین زلفین عنبرسای تو
- ۳۶۸..... زلف تو که بر چهره پریشان شده هر سو

- ۳۷۰ دانستمی کاش ای پری! مذهب و آیین تو
- ۳۷۲ بگویم معجز دلدار بشنو
- ۳۷۳ ه
- ۳۷۳ مژده ای دل! گل دگر ره در گلستان آمده
- ۳۷۵ در جهان هم در قیامت، جان من! هستم گواه
- ۳۷۷ جام شراب از دل صد عقده را گشوده
- ۳۷۹ ایام گل رسید و غم دی سر آمده
- ۳۸۱ خوشم آمد شنیدم دی ز خانه
- ۳۸۲ زان رو نظر کند همه دم او بر آینه
- ۳۸۴ ترک من باشد نگاری دلبر نخواستہ
- ۳۸۵ ی
- ۳۸۵ آرزوی امتحان ماه انور کرده‌ای
- ۳۸۷ به زیبایی رخ [سی] نازکتر از برگ سمن داری
- ۳۹۰ دانم ای دوست! مست و مخموری
- ۳۹۲ ای دوست! به هر شیوه، بلی شوخی و شنگی
- ۳۹۴ چه حسود گفت جانا! که یهودی کنشتی؟
- ۳۹۵ گر زهره‌ای یا مشتری، ور آدمی یا خود پری
- ۳۹۷ گر چو دیوانه شوم واله نباشد عجیبی
- ۳۹۸ تا تو بر تخت ناز سلطانی
- ۳۹۹ ای خوشا روزی که یارم مهربانی داشتی
- ۴۰۰ باد نوروزی به حکم خالق جن و پری
- ۴۰۱ ساقی! بیار باده، مطرب بزن نوایی
- ۴۰۲ در همه شیوه چست و چالاکی

- داستان قمار ۴۰۳
- گوش کن از من تو یکی داستان ۴۰۳
- مفردات ۴۲۲
- گویند به شب دیدن آینه نکو نیست ۴۲۲
- تا تو نگاه می کنی کار من آه کردنست ۴۲۲
- سگ کوی تو به بوی دل ما می آید ۴۲۲
- ز رسم دلبری آن شوخ بی خبر باشد ۴۲۲
- ترکی ۴۲۳
- صلیب آساینه قوردی خم زلف پریشانی ۴۲۵
- وینهی دهستنوسه کان ۴۲۷
- دهستخه تی شیعه فارسییه کانی تاهیره گی جاف «کم» ۴۲۹
- دهستنوسی مسوده دهی دیوانی تاهیر به گ به پینوسی خوی «تا» ۴۳۳
- دهستنوسی مه لانه حمه دی دهککه یی «دک» ۴۳۷
- که شکوئی کفری «کف» ۴۴۱
- که شکوئیستان «مع» ۴۴۶
- دهستنوسی موچه ممد موسته فاکوردی «مم» ۴۵۰
- دهستنوسی که ریم به گی جاف «کب» ۴۵۳
- دهستنوسی کویه «کو» ۴۵۷
- جنگ اشعار فارسی و کردی «کش» ۴۵۹
- که شکوئی سوزی نیشتمان «نج» ۴۶۳
- دیوانی زیور «زر» ۴۶۶
- دهستنوسی که شکوئی مه حمود پاشای جاف ۴۷۱
- دهستنوسی بنه مالهی حه سن فه می به گ ۴۷۲

۴۷۳.....	دهستنوسی شیخانی بیاره
۴۷۶.....	هه ندیك ورده كه شكۆلی تر
۴۸۲.....	دهستنوسی عه بدولقادی كوری خزر چاوش، ۱۲۴۵ ای كۆچی
۴۸۵.....	دهستنوسه كه ی لای مامۆستا نه حمه د حوسین له سلیمانی
۴۸۶.....	بیبلیۆگرافی
۴۹۵.....	سه رچاوه كان
۴۹۵.....	كتیبه چاپكراوه كان
۴۹۸.....	دهستنوسه كان
۴۹۹.....	گۆفاره كان

پیشه کی

دیوانی تاهیریه کی جاف بوّیه که مین جار له سالانی ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ له سهر نه فه قه ی موحه ممه د نه مین عه سری که خاوه نی کتیبخانه ی مه عاریف بوو له که رکووک، چاپ کراوه. سالی ۱۹۵۷ دووباره چاپ کراوه ته وه. دواتر حه مید موسته عان، جارنکی تر به دیوانه که دا ده چیتته وه و چاپی یه که می له سالی ۱۳۸۰ ی هه تاوی له شاری سنه بلّاو کردووه ته وه. دوا ی نه م چاپه، حه سن گوزان به پیدا چوونه وه و زیاده کردنیکی که مه وه چاپی یه که می له سالی ۱۳۸۱ ی هه تاوی و چاپی دووه میشی له سالی ۲۷۱۱ ی کوردی له شاری سنه بلّاو کردووه ته وه.

دوا ی نه مانه لیکنۆله رانی تر به ناوه کانی کامیل سه فه ریان و زه هرا سه ججادی، چاپی یه که میان له بلّاوگه ی ناراس له سالی ۱۳۹۳ ی هه تاویدا چاپ و بلّاو کرده وه. دوا یین چاپی دیوانی تاهیریه کی جاف له لایهن نه جمه ددین براخاسی (هه وار) وه چاپی یه که می له بلّاو کراوه ی مانگ، سالی ۲۰۲۰ ی زایینی له شاری بانه بلّاو کرده وه. نه م چاپانه ی دیوانی تاهیریه کی جاف تا کو نیستا بیّ هه له و که موکورتی نه بوون و نین و هیچ کامیان به شیوه یه کی زانستیانه چاپ نه کراون. به داخه وه هه موویان هه له یان زوره و شیعی نه م و نه ویان زور تیدایه و ورده کارییه کی نه وتویان تیدا نییه. نیمه به باشمان زانی دیوانی تاهیریه کی جاف به شیوه یه کی زانستیانه و ورده کارییه کی باشه وه ناماده ی چاپ بکه ی نه وه.

سالی ۲۰۱۳ نوسخه یه کی دیوانی تاهیریه کی جافم ده ست که وت، به ده ست نووسی که مالیی شاعیر که بوّ نه حمه دموختار به کی جافی نووسیوه ته وه و بوّیه که مین جار وتاریکم له سهر نووسی و بلّوم کرده وه. هه ر له کنین و پشکنینی نوسخه و به لگه نامه به رده وام بووین، دواتر ماموستا موحه ممه د عه لی قه رداغی نوسخه ی ده ست نووسی مسوده ده ی له ۲۰/۱۵/۲۰ دا پیشکه ش کردم و هه ندیک نوسخه ی تریش که له م لا و

له ولا هه بوون و لای به پرسی بوون، هه مووی پی داین. هه له م نیوه نده دا هه رده و ئل کاکه بییش نوسخه یه کی که شکۆلی کفری پی دام و ئه ویش بوو به بنه مایه کی تر بو ساغ کردنه وهی دیوانه که. کتیبخانه کهی موحه ممه دره شیدی ئه مینی پی او بییش سه رچاوه یه کی تر بوو بو ئه م دیوانه و سوودمان له ده ستنوسه کانی وه رگرتوه. دواتر به نیو هه موو ده ستنوسه کانی لای خووم و نوسخه کانی لای کاک عه بدو لائی حه بییشدا چوینه وه و هه ستمان کرد شتگه لیک کی تر هه ن و کاره که هیشتا زور به به ریه وه ماوه.

سالی ۲۰۱۶ ماموستا قه ره داغی هه وائی نوسخه یه کی تری دیوانی تاهیر به گی پیداین و ئه ویشمان ده ست خست. تاکه سه رچاوه یه ک که له م دوا بییانه دا بوویو به مه راقمان و خویندن و دووره و لائی و کورۆنا نه یده هیشت ده ستمان پی بگات، ده ستنوسی که ریم به گی جاف بوو، ئه ویش له م دوا بییانه دا توانیم له به ریز دوکتور حه سه ن جافی وه رگرم. نیازم وایه کار بکه م بو به چاپگه یاندنی ئه م ده ستنوسه .

دواکه وتنی ئه م دیوانه به چه ند هۆکارێک بووه، هه ندیک له و هۆکارانه به هۆی دووره و لائی و ده ستنه گه یشتن به چه ند سه رچاوه یه ک بووه، هه روه ها پینج جار شیوازی لیکۆلینه وهی ئه م دیوانه گۆراوه، چونکه ئه م ده ستنوسانه له ماوه و کاتی جیاوازا ده ست ده که وتن و ده بووه هۆی هه لوه شانده وهی هه ندیک تیبینی و پراویو چوونی جیاواز، بۆیه تا دوا یین جار ئه م شیوازه مان بۆی ده ستنیشان کردوه که لیره دا ئاماژه ی بو ده که یین.

سه رته تا ئه و شیعرانه ی گومانیان له سه ر بوو، به پالپشتی سه رچاوه گه لی جیاواز ساغ کراونه ته وه و هه رچی شیعرێک له نیو دوو دیواندا هاتیت، ساغ کراوه ته وه و هه ر شیعرێک هی تاهیر به گ نه بوویت ده ره یناوه، له وانه: شیعی چاوی مه خمویی نیوان تاهیر به گ و ناری...

له م دیوانه دا ره چاوی ئه وه کراوه شیعه کان له ده ستنوسی ک یان چه ند ده ستنوسی که وه وه ریگیریت و ته وواترینیان به سه رچاوه بکریت و ئه وانی تر له په راوێزدا وشه به وشه

نوسراون و به‌راورد کراون و ده‌قئىكى ته‌واومان له نوسخه‌کان دروست کردوه. هه‌ندىک شيعر که له نوسخه‌کاندا نه‌بووه و ته‌نیا له ديوانه‌کاندا هه‌بووه، باشترييان به‌سه‌رچاوه کراوه و هه‌ر هه‌له و که‌موکورتیه‌کيشى تئدا بووئیت، به‌پئى بيروبوچوون و تئپروانىنى خویمان بو ده‌قه‌که و په‌يبردنمان بو راستیه‌که‌ی له‌ژئر رۆشنایى به‌لگه‌ی ره‌وانبئى، عه‌رووزى، زمانى و واتاييدا راستمان کردوه‌ته‌وه و له په‌راوئزیشدا ناماژه‌مان بو کردوه. هه‌ندىک شيعيريش هه‌ر خویمان له نوسخه‌کاندا ناته‌واوبوون و هيچ چاره‌یه‌کمان بو ساغکردنه‌وه‌يان نه‌دیتۆته‌وه و هه‌روه‌کو خۆی هئيشتووماننه‌ته‌وه. شيعر هه‌بووه له ديوانه‌که‌دا سه‌رچاوه‌که‌ی نوسرابوو، ده‌ستمان به سه‌رچاوه بنه‌ره‌تیه‌که گه‌يشتووه و سوودمان له‌وه‌رگرتووه. شيعيريش هه‌بووه شاعير خۆی به‌ناته‌واوى نووسيوه‌تیه‌وه و ته‌واونه‌کراو بووه، هه‌م له‌رووى کيش و سه‌راوه و هه‌م له‌رووى مانايشه‌وه ناته‌واو بووه؛ ئيمه‌ نه‌گه‌ر کيشه‌که‌مان رنک بکردايه‌ته‌وه مانا‌که‌ی ناته‌واو ده‌بوو، مانا‌که‌يشمان رنک بکردايه‌ته‌وه، سه‌روا و کيشه‌که‌ناته‌واو ده‌بوو. بو‌نه‌م کاره‌ بيرمان له‌وه‌کرده‌وه که نه‌م شيعرانه ده‌ستکاری نه‌کړين و وه‌کو خویمان بميننه‌وه و وه‌کو شيعيرئى ته‌واونه‌کراو دابنرين تا لئىکۆله‌رانى دواتر بتوانن سوود له‌بیر و هزرى تاهير به‌گ وه‌ريگرن و بزائن شىوازى شيعرنووسينى تاهير به‌گ چۆن بووه. چهند شيعيرئىکيش له‌گۆفار و رۆژنامه‌کانه‌وه وه‌رگيراون، نه‌وانه‌يش به‌هه‌مان شينه‌مامه‌له‌يان له‌گه‌لدا کراوه.

سه‌باره‌ت به‌ژيان و به‌ره‌مه‌کانى شاعيريش سوودمان له‌وه‌ده‌ستنووس و سه‌رچاوانه وه‌رگرتووه که چاپ و بلاو کراونه‌ته‌وه. هه‌ندىک له‌ده‌ستنووسه‌کانيش بو‌يه‌که‌ميين جاره ده‌خرينه‌روو و بلاو ده‌کړينه‌وه. هه‌موو نه‌وانه شه‌نوکه‌و و به‌راوردمان کردوون و لئىکمان داونه‌ته‌وه، دواى نه‌وه راوبوچوونى خومان له‌باره‌يانه‌وه گوتووه.

له‌باره‌ی په‌يوه‌ندى نىوان ميجهر سۆن و تاهير به‌گيشه‌وه له هه‌ندىک له سه‌رچاوه‌کاندا لئىکۆلینه‌وه‌ی وردى بو کراوه و ئيمه‌يش تئبينى و بوچوونى خویمان له‌وه‌باره‌يه‌وه خستووه‌ته

سه بارهت به دهستنووسه کانیس هه موویان به وردی ناسیندراون و باسیان لی کراره، هیمایان بو دانراوه و وینه یشیان له کوئیایی کتیبه که دا هیئزروه.
 نه مه کورته یه که له و کارانه ی بو دیوانی تاهیریه گی جاف له ماوه ی حهوت سالدآ به جیمان گه یاندوون. کاره که چه ندین جار لیی کوئراوه ته وه و وردینی بی بو کراره، چه ندین جار نه م شار و نه و شاری بو کراره، چه ندین جار خوئزروه ته وه و به راورد کراره. هه ولمان داوه هه له به سه رماندا تی نه په ریت.

لیزه دا نابیت هه ولی کاک عادل سدیق له شاری هه له بجه و هه ندیک دوستی تر که هه ولی گردو کوئردنی شیعر و سه رچاوه کانی نه م دیوانه یان داوه له بیس بکه ین. نه وه ی ماوه ته وه نه وه یه سپاسی هه ندیک دوست و براده ر بکه ین که له ماوه ی نه م حهوت هه شت سالدآ هاوکار و هاوده نگ و یارمه تیده رمان بوون، پیمان خو شه لیزه دا ناویان به یئین:
 ماموستا موحه ممه د عه لی قه ره داغی، ماموستا کوچه ر میرزا، عه بدوللای حه بیبی، فائیزه قووچی، بوار نووره ددین، دوکتور ئاراس، ماموستا نه حمه د حوسین، بنکه ی ژین، کاک ئیسما عیل ته ها، دوکتور حه سه ن جاف و نه جاتی عه بدوللآ... هه موو نه وانه یشی که ناویانمان له بیس چووه، سپاسی بیپایانیان ده که ین و دهستی ماندوو بوونیان ده گوشین. هیوادارین نه م به ره مه جیتی ره زامه ندیی هه موو لایه ک بیت و شایه نی کتیبخانه ی کوردی بیت.

ژياننامه‌ی شاعیر

سه‌باره‌ت به ژياننامه‌ی تاهیر به‌گی جاف، هه‌رچه‌نده میژووه‌که‌ی زۆر کۆنیش نییه، به‌لام به‌لامی زه‌مانه و داگیرکرانی کوردستان کاری خۆی بۆ له‌ ناوێردنی به‌ره‌م و ژيانی ئەم شاعیره‌یش کردووه. ئیمه‌ له‌ ناو ده‌ستنووس و به‌لگه‌نامه‌کاندا شتیکی تازه‌ی ئەوتۆمان ده‌ست نه‌که‌وتوو، ئەوه‌ی هه‌یه‌ له‌ ناو کتیب و رۆژنامه و یادداشت و چاپه‌کاندا‌یه، ئەمانه‌یش زۆریه‌ی زۆریان به‌ که‌م و زیاده‌وه‌ له‌ یه‌کتیرییه‌وه‌ وه‌ریان گرتوو؛ ئیمه‌یش ناچار بووین هه‌ر ئەو سه‌رچاوانه‌ لیک‌ به‌دین و لیکۆلینه‌وه‌یان له‌ سه‌ر بکه‌ین.

ناوی شاعیر

سه‌باره‌ت به‌ ناوی شاعیر، گومان له‌ وه‌دا نییه‌ که‌ ناوی راسته‌قینه‌ی تاهیره و کورپی عوسمان (وه‌سمان پاشای جاف) بووه و بنه‌ماله‌که‌یان له‌ به‌گزاده‌کانی جاف بوون؛ هه‌موو سه‌رچاوه‌ میژوویی و ئەده‌بییه‌کان له‌ سه‌ر ئەوه‌ یه‌کده‌نگن. عوسمان پاشا کورپی موحه‌مه‌د پاشای کورپی که‌ یخوسه‌وه‌ به‌ گی کورپی سلیمان به‌ گی کورپی قادر به‌ گی کورپی زاهیر به‌ گی یارنه‌حمه‌د به‌ گی جافه‌... (میژووی ئەده‌بی کوردی، ۱۳۹۵: ۴۹۶) دوکتۆر حه‌سه‌ن جافیش له‌م باره‌یه‌وه‌ ده‌لێت: وه‌سمان پاشای جاف، خاوه‌نی پینج کور "مه‌جید به‌ گ، حه‌مه‌سه‌عید به‌ گ، تاهیر به‌ گ، عیزه‌ت به‌ گ، ئەحمه‌دموختار جاف و دوو کچ ناهیده خانم و سه‌بیحه‌ خانم بووه"، مه‌جید به‌ گ که‌ کورپی گه‌وره‌ی وه‌سمان پاشایه و حه‌مه‌سه‌عید به‌ گ له‌ مه‌نیجه‌ خانمی خێزانی یه‌که‌می وه‌سمان پاشایه که‌ له‌ به‌گزاده‌کانی هه‌ورامییه، تاهیر به‌ گ و عیزه‌ت به‌ گ و ئەحمه‌دموختار جاف و ناهیده خانم و سه‌بیحه‌ خانم له‌ عادیله‌ خانمی کچی عه‌بدولقادریه‌گی ساحیبقرانه. (پارمان، ژ ۲۲۴، ۲۰۱۶: ۱۵۴) له‌ ده‌ستنووسیکی لای مامۆستا موحه‌مه‌د ره‌شیدی ئەمینی پاوه‌یییشدا نووسراوه: طاهر بیگ عثمان پاشای جاف مرادی، ساکن حلبجه. (که‌شکۆلی

موحه ممد سه عید، ۱۳۲۷: ۱۳۸) سه بارهت به هه ندیک له باوک و باپیرانی شم
بنه ماله یه رای جیاوازیان هه یه.

سه بارهت به ناوی دایکیشی هه ندیک له نو سه ران هاوران له سه ر ئه وهی ناوی عادیله
خانم بووه و هه ندیکی تریش رای جیاوازیان هه یه. ئه وانهی رایان یه ک بووه ده لئین: عادیله
خانم له بنه ماله ی سا حیبقرانه کانی سنه بووه... (میژووی ئه ده بی کوردی، ۱۳۹۵: ۴۹۶)
به لام بو را جیاوازه کان، پیمان خو شه سه رنجتان بو ئه و پیشه کییه ی کاک فه رهاد شاکه لی
رابکیشین که بو کزیه ره مه می ئه حمه دموختار جاف، له کۆکردنه وه و ئاماده کردنی کاروان
عوسمان خه یات (رئیبین) نووسیویه تی. کاک فه رهاد به شیویه کی ورد له و باسه دواوه.
لیره دا ئیمه خو زمان به و باسه وه سه رقآل ناکه یین و شتیکی له و باشتیش ناخه یینه به ر دید و
بوچوونتان.

هه ر سه بارهت به ناوی دایکی تاهیر به گ، میجهر سو ن به هه له دا چووه و به م شیویه
باسی تاهیر به گ و باوک و دایکی ده گپرتیه وه: ده گه رامه وه بو ژوووه که ی خو م، کاتی
خزمه تکاریک پیی وتم که من ده بی برو م بو لای تاهیر به گی دووه م کوری عوسمان پاشا له
ژنی یه که می. (میجهر سو ن، ۲۰۱۸: ۲۲۸ و ۲۳۳)

وه کو وتمان ئه وه روونه دایکی تاهیر به گ عادیله خانم بووه، نه ک خانمی یه که می
وه سمان پاشا. سو نیش ماوه یه کی زور له مالی وه سمان پاشادا ماوه ته وه که واته چو ن ئه و
هه له یه ی کردووه؟ نه گه ر سه رتا وای زانیبیت که کوری ژنه که ی تریه تی و دواتر ئه وه ی بو
راست بوویته وه چو ن ئه وه ی راست نه کردووه ته وه؟ نه گه ر بو شیواندنی میژوو نه بوویت
بۆچی بووه؟ یان ده کریت بپرسین ئه و شته به لای ئه وه وه گرنه گ نه بووه که کوری کامیان
بوویت، به لام ئه و سه رقآلی نووسینه وه ی راپورتی نه یینییه و ئه و زانیاریانه ییش نابیت به
هه له پراوته سه ره وه. ده ستنووسه که ی لای مامزستا موحه مده رپه شیدی ئه مینی که له
سالی ۱۳۲۷ = ۱۹۰۹ نووسراوه، ده لیت تاهیر به گ کوری وه سمان پاشای جافه و له تیره ی

مورادیہ و له شاری هه له بجه نيشته جي بووه. ليره دا ده توانين بلتين ناوی تاهير بووه و کوري وه سمان پاشای جافی مورادیی بووه و دایکیشی ناوی عاديله خانم بووه.

سالی له دایکبون

بو سالی له دایکبونی شاعیریش، به هه مان شیوه نووسه ران و لیکۆله ران و رۆژه لاتناسه کان به هه ندیک جیاوازییه وه سالی له دایکبونی تاهیر به گیان له یه کتیرییه وه وه رگرتووه.

هه ریه ک له موجه مه ده مین زه کی به گ، مه حمود عه زیز هه سهن، هه مید موسته عان و نووسه ری نامه ی فرهه نگیی کوهستان، سالی له دایکبونی تاهیر به گیان به سالی ۱۲۹۵ ی کۆچی مانگی داناوه و ده لیتن له هه له بجه له دایک بووه.^۱ مه حمود عه زیز سالی ۱۲۹۵ ی کۆچی به رانه به سالی ۱۸۷۶ ی زایینی داناوه.^۲

هه ریه ک له عه لئه ددین سه ججادی و هه سهن گۆران، سالی ۱۸۷۵ ی زایینیان داناوه.^۳ ماف خه زنه دار، کامیل سه فه ریان و زههرا سه ججادییش سالی ۱۸۷۸ ی زایینیان بو سالی له دایکبونی تاهیر به گ نووسیوه.^۴ هه موویان له سه ر شه وه کۆکن که تاهیر به گ له شاری هه له بجه له دایک بووه.

وه کو دهینین سه باره ت به سالی له دایکبونی تاهیر به گی جاف، هه ندیکیان سالی ۱۲۹۵ ی کۆچیان داناوه و هه یچ سه رچاوه یه گیان به دهسته وه نه داوه. که مالیی شاعیر

۱- کوهستان، ۶۹، ۱۳۲۵؛ ۵؛ سه رجه می به ره می موجه مه د...، ۲۰۰۵، ۱؛ ۱۴۳؛ کورته یه ک له میژوی

هۆزی جاف، ۱۹۸۵؛ ۲۹؛ دیوان؛ هه مید موسته عان، ۱۳۸۰؛ ۳-۴.

۲- کورته یه ک له میژوی هۆزی جاف و باسی هه ندیک له تیره کانی، ۱۹۸۵؛ ۲۹.

۳- میژوی نه ده بی کوردی، ۱۳۹۵؛ ۴۹۶؛ دیوان؛ هه سهن گۆران، ۲۷۱۱؛ ۱۶.

۴- میژوی نه ده بی کوردی، ۲۰۰۴، ۴؛ ۵۶۵؛ دیوان؛ کامل صفریان / زهرا سجادی، ۱۳۹۳؛ ۵.

که سینگ بووه له بنه ماله‌ی شاعیره وه نزیك بووه، دیوانه شیعه ره که ی تاهیر به گی به خه تی خو ی نووسیوه ته وه. که مالی دۆستی نزیکی نه همه دمoxhtar جاف بووه، سه بارت به سالی له دایکبوونی تاهیر به گ له گولدهسته دا هیچ شتیکی وای بو تو مار نه کردووین؛ ته نانهت سالی له دایکبوونیشی نه نووسیوه. هه رچه ند نه نووسینه ی که مالی که له کتیه که یدا هیئاویه تی، هه مان نه نووسینه یه که نه جمه ددین مه لا له که شکۆلی سۆزی نیشتماندا تو ماری کردوو، ئیتر نازانم نه و زانیارینه دانه ی له بهر نه وه بووه که زانیاری تازه ی نه بووه یان نا. خو ده زانین نه و له زۆر که سه وه نزیك بووه و به تایبه تیش له نه همه دمoxhtar وه چونکه کاتبی ناویراو بووه و ده کرا زانیاریان لی وه رگرت. نه مه بو ئیمه جیی تیرامان و سه رسوورمانه که بوچی زانیاری نوئی لا نییه؟

هه ر سه بارت به سالی له دایکبوونی شاعیر، لیکنۆله ران و نه دیبان هه ندیکیان سالی زاینینیان بو داناوه، نه و سالانه ییش که دانراون ساله کانی ۱۸۷۵، ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ ی زاینین که به رانبه ر به سالی ۱۲۹۵ ی کوچی نه ژمار کراون. له بهر نه وه ی رۆژ و مانگی نه و ساله کوچییه له سه رجاوه کاندانانه تراوه، حه ق به لیکنۆله ران ده دهین که به و جو ره نا کوکیان که وتوو ته نیوانه وه، به لام ده بوو ناماژیه یان به وه بدایه نه و ساله به رانبه ر به فلانه سالی کوچییه به و شیویه ده کاته نه م ژماریه. راستیه ک هه یه ده بیته پرونی بکه ینه وه؛ نه گه ر تاهیره گی جاف له سالی ۱۲۹۵ ی کوچی له دایک بووینت، نه وا رنکه وته کوچییه که به رانبه ر به ساله زاینینییه که به م شیویه ده بیته (۱/۱/۱۲۹۵ ک). ده کاته (۱/۵/۱۸۷۸ ز.) و رنکه وتی (۱۲/۲۹/۱۲۹۵ ک). ده کاته (۱۲/۲۴/۱۸۷۸ ز.). به م پییه رۆژ و مانگه کانی سالی ۱۲۹۵ ناکه ویتته ناو ساله کان ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ زاینینییه وه و له ناو سالی ۱۸۷۸ ی زاینینی دایه. نه م رنکه وته به رانبه ر به رنکه وتی زاینینی، چوار رۆژ پیشته.

بویه ئیمه بروامان وایه نه گه ر تاهیره گی شاعیر سالی ۱۲۹۵ ی کوچی له دایک

بوویت، ئەوا بەرانبەر بە سالی ۱۸۷۸ی زاینی دەکات نەک سالی کانی تر. لێرەدا پینوستە درێژ بە لیکۆلینەووەکە بدەین و هەندیک قسەو یاس هەیه پروون بکرتەووە. عەلانی دەدین سەجادی دەلیت لە تەمەنی ۴۲ سالی کۆچی دوایی کردوو، نەجمەددین مەلایش لە دەستنووسی سۆزی نیشتماندا دەلیت ۴۴ سال ژیاوه [هیچ سالی بۆ لەدایکبوون و مردنی نەنووسیوه]. سەجادی سالی ۱۸۷۵ی زاینی بۆ لەدایکبوونی داناو، بەلام سەرچاوەکانی تر دەلین لە ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ی زاینی لەدایک بوو و بۆ مردنی سالی جیاوازیان بۆ داناو. لە نوسخە بنەمالەیی حەسەن فەهمی بەگیشدا لاپەرەیه ک هەیه باسی مردنی شاعیر دەکات و دەلیت: تاهیر بەگ لە تشرینی دووهمی ۱۹۱۸ی زاینی مردوو، کەواتە ۴۲ و ۴۴ سال بۆ تەمەنی تاهیر بەگ هەلەیه. هەرۆه کو وتمان سالی ۱۲۹۵ی کۆچی بەرانبەر بە ۱۸۷۸ی زاینی دەکات و تەنیا یەک رۆژ لە رۆژەکان جیاوازی هەیه و هیچ رینگەیه کی تیدا نییه بلین کە بەپیتی رۆژ و مانگەکان لەوانەیه سالی بگۆریت، بۆیه ئەو مان بۆ پروون دەبیتەووە کە سالی کۆچیە کە بەرانبەر بە چ سالیکی زاینییه و ئەو سالی زاینیانهیسی بە ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶ دانراو هەلەیه و شاعیریش لە ۴۲ سالی نەمردوو.

ماجید خەلیل فەتاح دەلیت: عەبدولقادر بەگی ساحتیقرا، کیرێکەیی خۆی بەناوی عادیله کە سالی ۱۸۵۹ لە شاری سنە لەدایک بوو، لە تەمەنی ۳۶ سالی دەداتە وەسمان پاشای جاف لە شاری هەلەبجە. (دیداری نیودەولتی عادیله خانم، ۲۰۱۹: ۳۰- ۳۱) ئەگەر عادیله خانم لە تەمەنی ۳۶ سالی شوی کردبیت بە وەسمان پاشای جاف، واتە لە سالی ۱۸۹۵ی زاینی شوی کردوو و دەبیت لە سالی ۱۸۹۶ی زاینی تاهیر بەگی بوویت، بەم پینەیش هەموو ئەو سالانەیی بۆ لەدایکبوونی تاهیر بەگ دانراو، هەلە درەدەچیت و رەدی دەکاتەووە. ئەگەر عادیله خانم لە ۱۸۷۷دا شوی بە وەسمان پاشا

کردییت، نه وکاته ته مه نی عادیله خانم ۱۶-۱۹ سال بووه و تاهیر به گیش یه که م نه وهی عادیله خانم بووه، نه و تاهیر به گ راسته له سالی ۱۸۷۸ ی زاینیدا له دایک بووه، نه گهریش له سالی ۱۹۱۸ دا مردییت، نه و تاهیر به گ ۴۰ سال ژیاوه. بو راستیی نه م بابه تیش چند به لگه یه کی تر له بهره ستدان، له وانه: کاتیک موحه ممد پاشای جاف له لایهن که ره موسییه کانه وه له سالی ۱۸۸۱ یان ۱۸۸۲ دا کوژراوه و وه سمان پاشایش به م کوژرانه زور دلگران بووه و ماویه ک خوی نه شور دووه و خوی نه گورپوه و عادیله خانمیش له وکاته دا زور داوای لیکردوه که به و شیویه نه بیته... (حه سن فه می به گ: س. پ، ل ۴۲؛ موحه ممد نه مین زه کی به گ: س. پ، ل ۲۳؛ که ریم به گی فه تاح به گی جاف: ته تریخی جاف، ل ۸۵) کاک عادل سدیق چندین به لگه ی تر به لیکولینه وه وه ده خاته پروو که عادیله خانم له ته مه نی لاویدا شووی به وه سمان پاشا کردوه نه ک له ته مه نی ۳۶ سالیدا. (دیداری نیوده وه له تی عادیله خانم، ۱۹: ۲۰، ۵۶) نیمه شیش پروامان وایه که عادیله خانم له ته مه نی ۱۶-۱۹ سالیدا شووی به وه سمان پاشا کردوه، چونکه به و پییه زور جیی باوه رته و سالی له دایک بونی تاهیر به گیش دروستتر درده چیت. هه ر له ده ستنوسی مه حمود پاشای جافیشدا به خه تیکی تازه و رینوسی تازه، له بابه ت له دایک بونی تاهیر به گه وه نووسراوه: «فرهی ۲۹۵» ته تریخی ولاده تی تاهیر به گی عوسمان پاشایه به نی زافهی هه زار، یه عنی ۱۲۹۵. (که شکولی مه حمود پاشای جاف، ۲۰۱۴، ب ۱: ۶۷) نه مه شیش به لگه یه کی تره بو نه و سالنه ی دایان ناوه، پروامان وایه له سالی (۱۲۹۵ ک.) به رانه ر (۱۸۷۸ ز.) له دایک بووه.

شاکر فه تاحیش له بابه ت ژبانی تاهیر به گه وه هه ندیک شتی بو یادداشت کردوین و ده لیت: له پر کورپکی ۱۶ ساله ی قه د و بالا جوانی پهری پروو هاته ژوروی. ده ستی گوشین. نیمه شیش جگه ره مان دایه. پرسیم کییه؟ خوی وتی: «من مه سعودی کوری تاهیر به گ» م. به راستی دل م روشن بووه وه. گه لی قسه ی خوش خوشی بو کردین. ته رحه

پینکھننیککی هه بوو، کاری له دلی پیاو نه کرد. سه رگوروشتهی خوئی بو گپرامه وه، که بوچی له خویندنگا وازی هینا. به لام له دوایدا تینگه یستم که سه ره واونکی له سکا نیسه. هه ره له لاو نه و لا نه سوورپته وه. منیش ناخیکم هه لکیشا و له دلی خویدا گوتم: «داخه کم تاهیره گی ناودار که سی نه بوو جینگای بگریته وه!». نه گه ره هم کوره باوک و دایکی بمایه وازیان لی نه نه هینا تا پیاونکی ناوازه ی وه ک باوکی خوئی لی نه هاته وه ده ره وه. وا دیاره نه حمه دبه گی مامی هیچ نه وه ی لیک نه داوه ته وه...؟! یا خود لیککی داوه ته وه به لام بوئی نه چوته سه ر...! له گه ل نه وه یشدا مه سعورود به گ هاوده میکی زورباشی نواند. له گه ل حمه فهره جدا هه موو جارئی له گه لماندا نه هاته ده ره وه، نه ی گپراپین به ناو شاردا. (گه شتی هه له بجه و هه ورامان له سالی ۱۹۳۳د، ۱۹۷۳: ۱۳-۱۴)

خویندن و به ره مه کانی

وه کو له سه رچاوه ده ستنوسی و چاپه کاند هاتوه، تاهیر به گ خویندنی زوری نه بووه و له خویندنگای حوکومیدا نه یخویندوه وه. وه کو گوتمان نه وه سه رچاوانه ییش زوریه ی زوریان له یه که وه وه ریان گرتوه. نیمه ییش هه ره به ره رۆشنایی نه وه سه رچاوانه ی به رده ستمان له م باسه مان کۆلیوه ته وه.

له نامه ی فهره نگی کۆهستاندا نووسراوه: ته حسیلاتی تاهیر به گ زور نه بووه، نه ما خودا زهوقی شاعر و تینگه یشتنیککی چاکی پی داوه... (کوهستان، ۱۳۲۵: ۶۹) له سی زماندا کوردی، فارسی، تورکی شاعیر و، له دواي نه وه دا حه قیقه ت ماهیر و ساحیب سه لیه بوو... (سه رجه می به ره مه می موحه ممه د...، ۲۰۰۵، ب ۱: ۱۴۳) سه ره تا له حوجره ی مزگه وت خویندوه یه تی، به لام پیوستیه کانی خویندنی نایینی له حوجره ته واو نه کردوه، له پاشانا ماموستا (میرزا) ی بو گیراوه و له ماله وه زانست و زانیاری وه رگرتوه.

له سه‌رده می می‌رد مندالیدا خۆی به زمانی فه‌ره‌نسییه‌وه خه‌ریک کردووه و هه‌ندیکی لی فی‌ر بووه. (می‌ژووی ئه‌ده‌بی کوردی، ۲۰۰۴، ب: ۴: ۵۶۵) سه‌ججادییش ده‌لیت: جا شاعیری ئیمه -تاهیر به‌گ- له پاش نه‌وه که دیتته دونیاوه له ته‌مه‌نی حه‌وت سالی‌دا نه‌خریتته به‌ر خویندن له قوتابخانه‌ی مندالان، له پاشا میرزایه‌کی بو‌راگیر ئه‌کری ده‌زی فارسی و خه‌ت نووسینی له مالا پی فی‌ر نه‌کا. که ماوه‌یه‌ک به‌سه‌ر ئه‌مه‌دا رانه‌بووری هاتوچۆی حو‌جری فه‌قیانیش نه‌کا هه‌ر له هه‌له‌بجه بو‌ خویندنی ده‌زی عه‌ره‌بی. له‌به‌ر نه‌وه خانمی دایکی بنه‌ماله‌ی باوکی له سنه‌دا بوو، گه‌لی جاریش به‌ ناوی خزمایه‌تییه‌وه چوو به‌ سنه، نه‌وه‌ک بو‌ خویندن، ته‌نها بو‌ سه‌ردان. به‌لام له‌م سه‌ردانه‌دا هه‌لسوکه‌وتی له‌گه‌ل پیاوماقوول و ئه‌دیب و میرزاکانی سنه‌دا کردووه. ئه‌مه‌ش کارکی وه‌نه‌بی که‌می کردیته سه‌ر باری تیگه‌یشتنی خویندنه‌که‌ی، به‌لکو زۆری بزواندۆته‌وه بو‌ نه‌وه که‌ خوو' بداته ئه‌ده‌بیات و شیفته‌ی عیباره‌ته‌نگینی بیی. نه‌خته‌نه‌خته حه‌زی به‌وه کردووه که فه‌ره‌نسزیش بزانی. خۆی له‌گه‌ل خه‌ریک کردووه، به‌شیککی نه‌ زۆر زیاد نه‌ زۆر که‌می لی وه‌رگرتووه... (می‌ژووی ئه‌ده‌بی کوردی، ۱۳۹۵: ۴۹۷) حه‌مید موسته‌عان ده‌لیت: تاهیر به‌گ نه‌گه‌رچی له مه‌ده‌سه‌ی گه‌وره و عالیدا نه‌یخویندووه، له مه‌ده‌سه‌ی نه‌هلی ده‌رچوو، به‌لام تیگه‌یشتن، چشت زانین و فه‌راسه‌تی به‌ گویره‌ی خویندنه‌که‌ی نه‌بووه و زۆر ئه‌علا‌تر بووه.

تاهیر به‌گ به‌ چوار زویان شیعی و تووه: کوردی، فارسی، تورکی، عه‌ره‌بی، کتیییکی به‌م چوار زویانه به‌رانبه‌ر به «ئه‌حه‌دی» به‌ شیعر داناوه.
داخه‌که‌م زۆرمان هه‌ول و ته‌قالا دا له‌و ئه‌سه‌ره‌ نایابانه‌مان چنگ نه‌که‌وت، ئه‌م نه‌خته‌ش که‌ ده‌ستمان که‌وت به‌ واسیته‌ی «ناهیده خانمی» خوشکییه‌وه بوو، که‌ بو‌ی نار‌دین...

۱- له سه‌رچاوه‌که‌دا نووسراوه (خنی) و هه‌له‌یه.

(دیوان؛ حەمید موستەعان، ۱۳۸۰: ۳-۴) حەسەن گۆرانیش لە بارەى خوێندنى تاهیر بە گەوه دەلیت: لە تەمەنى حەوت سالییدا دەنێردرێتە بەر خوێندن بۆ فیزیۆنى قورئانى پیرۆز و کتیبى شاعیرانى فارس و کورد، وەکو: سەعدى، حافىز، شیخ رەزا، نالى، باباتاهیری عوریان و هەتا دواى، هەرۆهە عەرەببیش کە لە حوجرەى فەقیهەکانى کوردستان دەبیت فیری ببن بە جوانى فیری دەبى... (دیوان؛ حەسەن گۆران، ۲۷۱۱: ۱۶) تاهیر بە گەوه چەن زانیارییه کەى لە قوتابخانەى کە گەوره و بەرزدا نەبووه، بەلام زانیارییه گشتییه کەى و فراوانى بیر و هۆشى هەرگیز لە گەل ئەو خوێندنیدا نەبوو، بەلکو بە چەن قات زیاتر بوو.

تاهیر بە گەوه چوار زمان هۆنراوهى هەبوو، کوردی، فارسی، عەرەبى، تورکی، ئەوهى کە نیشانه و بەلگەى زیرهکى تاهیر بە گەوه دەرخست لە پیش جەنگى جیهانى گەورهدا بە ۱۵ سأل لە سەردهمى عوسمانییهکاندا ئەوه بوو کە میجەر سۆن هاته کوردستانی عیراقهوه... (کورتیه کە لە میثووى هۆزى جاف، ۱۹۸۵: ۲۹-۳۰) سۆنیش لەو بارهیهوه دەلیت: لە گەیشتنى من ناگادار کراوه و وهلامى سلاوه کەمى بە فارسییه کى تهواو دایهوه، بیئیهوه کارىگەرى شیوهى کوردی پێوه بیت... (میجەر سۆن، ۲۰۱۸: ۲۳۴)

تاهیر بە گەوه جگە لە زمانى داىکى کە کوردی بووه، بە شیوهزارى گۆرانیش سى شیعری لى به جى ماوه. زمانى فارسیبیش روونه و ئەو شاعرانهى لیرهدا هاتوون، زۆر لهوه زیاتری هەبووه، چونکە بەشیک لەو دەستنووسانهى تیمه بەکارمان هیناون، ناتەواون و بەشیکیان لى کەوتوو، بۆیه دەلیت زۆر لهوه زیاتر بووه. سەبارەت بە شیعری عەرەببیش ئەوا تا ئیستا هیچ کەسێک شیعری عەرەبى ئەم شاعیرهى نەبینیوه. وەکو بەشیک لە نووسەران و لیکۆلەران وتوویانه تورکیى زانیوه، هەندیکیان دەبیت مەبەستیان ئەوه بوویت کە لە داستانى قومارەکیدان چەند بەشیک هاتوو ئەو بەیتانەیان دیبیت، یان دەستنووسى شیعره

تورکییه کانی تاهیر به گیان دیبیت بۆه وتویانه تورکی زانیوه، به لام نیمه بۆ ئه وهی زیاتر
ئه و بابته بیسه لمینین که شاعیر تورکی زانیوه، ئامازه به وتهیه کی زنه وهی شاعیر
ده که یه که ده لیت:

تاهیر به گی جاف فه مرویه تی:

صلیب آساینه قوردی خم زلف پریشانی

قالیرسه بوریه اول کافر بوزار دین مسلمان

تقریض زبور افندی:

کلامی دلپذیرک ایتدی ممنون جان حسانی

کمال با ضیانک ایلدی دنیایی نورانی^۱

بۆ نیمه جینگه گی گومانه که سیکه وه کو که مالیی شاعیر که که سیکه نزیکه ئه و
خانه وادهیه بووه و ده ستنوسی بۆ ئه وان نووسیوه ته وه و ماوهیه کیش کاتبی ئه حمه دموختر
جاف بووه، له ناو ده ستنوسه کانیدا جگه له یه ک دوو شیعی کوردی، شیعه کوردیه کانی
تری تۆمار نه کردووه، ته نانهت به ییتکی له شیعی عه ره بی و تورکییشی له م شاعیره
نه هیناوه و نه نووسیوه.

وه کو زانینی ئه و دوو زمانه - تورکی، عه ره بی - ده کریت زانیبیتنی و قسه ی پی
کردبیتن، ئه مه ییش بۆ که سیکه وه کو تاهیر به گ له بنه ماله یه کی به گزاده و خاوه ن
ده سه لات و قودرهت و دیوه خان، هه میسه میوانی گه و ره و ده سه لاتداران هه بووه، به
دنیایییه وه شاره زایی باشی له زمانه کانی تورکی و عه ره بی و فارسی و فه ره نسی و
ئینگلیزییش هه بووه، ئه گه ره له قوتابخانه ی حوکوومی نه یخویندبیت و ئاگاداری
نه بووبیت ئه و چۆن شاکر فه تاح ده لیت: له گه ل ئه وه یشدا شیخ جافر، پیاوکی دووربین و

۱- ده ستنوسی دیوانی زنه وه، ۱۰۸۷۱، hs. Or. ۱۹۴۲: ۲۸۱.

شارهزا، له سه رخۆ و قسه خوښ و دهم گهرمی پيشان دا. خویندهوار و زیرهک بوو. گهلئ قسهی جوان جوانی له بابهت زورزانی ټینگلیز و نه زانی کوردهوه، ههروهها له بابهت پاشکه وتویی کوردهوه کرد. سر به خانم و کورهکانی و به گزادهکانی هه ورامان بوو. زور خه فته تی نه خوارد که مه سهوود به گ جینگای نه و پیاوه گه ورهیه، تاهیره گی باوکی ناگرتهوه، باسی جوامیری و نانبدیهی و ویژهوانیی تاهیر به گی نه کرد. نه یگوت: حه لی خوئی، خوئی شاگردهکانی خویندنکای تا قی کردۆتهوه له گیرفانی خویشی پاداشی پی داون. (گه شتی هه له بجه و هه ورامان ۱۹۳۳، ۱۹۷۳: ۲۱-۲۲) شاکر فه تتاح له بابهت تاهیر به گه وه هه نندیک شتی تریشی نووسیوه، ټیره جینگای نه وهی نیسه بینووسین. سوئیش ده لیت: «ده گه رانه وه بو ژوره که ی خوښ، کاتی خزمه تکارنک پیی وتم که من ده بی پرۆم بو لای تاهیر به گی دوهم کوری عوسمان پاشا له ژنی یه که مه، که له کو تاییه که ی تر دا له ماله گه وره که دا ده ژیا له و شوینه ی ژوره که ی منی لی بوو. نه م گه وره یه، که هه نندی زه یوزاری له هه له بجه دا هه یه، ناو و ناویانگیکی به ده سه ته ی ناوه بو توانای نه ده بی و له گه ل زمانی کور دیشدا به فارسی و تورکییش ده دوت، له وه وه ریش برنکی زور شیعی باشی ده نووسی». «ههروهها زانیاریه کی که می له فه رنه سیدا هه یه...»، «له گه یشتنی من ناگادار کراوه و وه لامی سلاره که می به فارسیه کی ته واو دایه وه، بیته وه ی کاریگه ری شیوه ی کور دیی پیوه بیت، بانگی کردم بو دانیشن له ته نیش خۆیه وه. هه ندی پرساری لی کردم، له کوئوه هاتووم و بو کوئ نه چم و ئایا به فه رنه سی قسه ده که ییت، وه لامی هه موو وه لامه نه رنیه کانی منی دایه وه له گه ل..»

"Et moi aussi, je sais un peu" واته: "منیش که میک ده زانم" نه وه سه رسوور هینه ره له سه روکینی کورده وه که له ژیا نیدا به رزاییه کان و لاتی خوئی جی نه هیشتوه. وه ک نه وه ی که نه گه ر نه و رنه جه زیاد له پیوست بیت بو نه و، بیده نگ بووه وه

و ئیدی له دهرهوه دانیشترین. بیدهنگییه که قاوه گتیر دهیکردهوه و دهیوت قاوهی تورکی، که خزمه تکارهکان دهیانهیئنا. چاکه یه کی تریشی له گه لّ کردم بهوهی که له سندووقه تایبه تییه که ی خوی جگه ره یه کی پیشکه ش کردم و خوشی بوی داگیرساندم.

له هه مان کاتدا، بهرپرسیکی تورک گه یشت که له خانه قینه وه هاتبوو بچیت بو سلیمانی، هاته ژورره وه و که سیکی زوریلّی بو، سووریوو له سه ر ده مه ته قیتکردن، که به چند وشه یه کی کورتی تورکی له لایهن تاهیر به گه وه سنوودار کرا. دیداره که ی کورترکرده وه به وهی هه ستا و چوو ژورره تایبه تییه که ی خویه وه و ئیمه ییش بلاوه مان لی کرد. (میجهر سۆن، ۲۰۱۸: ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۴۵ و ۲۴۹)

وه کو چۆن سۆن و زنه ر ... ده لّین به تورکی له و ده ورده ا قسه ی کردوه، سۆن ده لّیت له و دانیشتنانه ی مندا که هه بووم به کورترین وته وه لامی تورکه کانی ده دایه وه و بیزار بووه له زور وتن، به لام کاتیک له گه لّ مندا به فارسییه کی باش قسه ی ده کرد و به فه ره نسایش ده دوا، هه روه ها باسی ئه وه ییش ده کات که پیاونکی سه نگین بوو و له شیوه ی تووره پیدا هه میسه ده بینرا. له یه که م دانیشتنیشدا پرسیری هاتن و چوون و به زمانه و کاره کانی له سۆن پرسیره، هه روه ها پرسیری زمانی فه ره نسایشی لی کردوه و پینی راگه یاندوه که ئه م که میک زمانی فه ره نسایش ده زانیت.

هه ر به م پییه بو مان روون ده بیته وه که تاهیر به گ جگه له وهی له ناو داستانی قوماره که یدا که چند به یتیکی تورکی هاتوه، هیچ غه زه لّیکی تورکی نییه، ته نیا ئه و به یته و چند به یتیکی نّیو داستانی قوماره که نه بیّت، ئه مه ئه وه مان پیّ ده لّیت که تورکییه کی باشی زانیوه. زمانی عه ره بییش وا ده زانم هه ر له سه ره تای خوئندنیه وه که کتّبه سه ره تاییه کان به عه ره بی و فارسی و تورکی بووه، خوئندویره تی و فیر بووه، دواتریش له بهر ئه وهی هه میسه میوانی عه ره ب و فارس و تورک و فه ره نسی و ئینگلیزبان هه بووه، په ره ی به و زمانانه داوه و پییان داوه.

پله و پایه کی کۆمه لایه تی

بۆ ئەم باسەیش دەبیت هەر پشت بە سەرچاوه میژووویییه چاپکراو و چاپنەکراوه کان بیهستین، هیچ سەرچاوهیهکی نوسخهیی و بەلگهیی نەوتۆمان له بەردهستدا نییه که ئاماژه به پۆلی سیاسی تاهیر به گ بکات، به لام هەندیک شت وهکو کتیبی چاپ و یادداشته کان له بەردهستدایه که ئاماژه به هەندیک باسوخواس دهکهن.

له نامه ی فەرهنگی کۆهستاندا هاتوو ده لیت: له دەوری حوکومه تی عوسمانیدا قائیمه قامی هه له بجه بووه. (کوهستان، ۱۳۲۵، ۶۹) مارف خهزنه داریش ده لیت: که سیکه به زهین و زیره ک و چاوتیر بووه، هه موو هۆینکی ژیا نی خو شی بۆ ره خساوه، وه ک کورپی خیزانیکی ده وله مند سوارچاک و تفهنگچیکی باشی لی هه لکه وتوووه. دلتهر بووه، حه زی له سه یران و راو و شکار کردوو، خواردنه وه و ههنگامی مهستی پی خوش بووه.

به درێژی ژیا نی تاهیر بۆ گوزهران و مال به رپوه بردن ئاره قی ماندوویی نهرشتوووه، هیچ جو ره کاریکی ئاسان یا قورسی نه کردوووه، ته نیا ماوه بییک نه بی به هۆی مه قامی باوکییه وه ده سه لاتی تورکی عوسمانی کردوو یه تی به قائیمه قامی قه زای هه له بجه. (میژووی نه ده بی کوردی، ۲۰۰۴، ب ۴: ۵۶۵) نه جمه ددین مه لایش ده لیت: له ده وره ی عوسمانیدا قائیمه قامی هه له بجه بوو، زۆر سه خی و زه کی بووه. (سۆزی نیشتمان، ۱۹۴۲: ۲۲۷- ۲۲۸) که مالی شاعیریش له م باره یه وه ده لیت: له ده وره ی عوسمانیدا قائیمه قامی هه له بجه بوو زۆر زیره ک و سه خی بووه. (گۆلده سته ی شوعه رای هاوعه سرم، ۱۹۳۹: ۲۴) زیوه ریش له و باره وه ده لیت: پاش نیوه رۆ سواربووین چوینه هه له بجه، له مالی مه جید به گی کورپی عوسمان پاشا میوان بووین. ئاساری میوانه وازی له ویشدا ئاشکرا بوو. شیخ به ره سمی فاتیحه خوانی له گه ل مه لا نه حمه دی شینکی که موده رپرسی مزگه وتی گه وره ی سوله یمانی بوو وه شیخ له خدمه ت خۆیا هینا بووی، چوونه خدمه ت عوسمان

پاشا.

دوو سی شه و له هه له بجه ماینه وه. له تهرهف تاهیر به گی کوری عوسمان پاشا ده عوه تیکمان بو کرا چه شنی ده عوه ته که ی عه لی به گ. به راستی دیواخان و نان و خوانی عوسمان پاشا خوانی یه غما بوو، نه ک به خوسووسی، به دائیمی وا بووه. غهیری سه خاوه تی ئیحسان و ئینعامیشی بی میسل بوو. بو ته عمیری مزگه وتی گه و ره له سوله یمانی که له زه ماننی بابانه کانه وه کرابوو و رووی له خرابی بوو، به جاری پینجسه د لیره ی عوسمانی بو نارد که سه رفی ته عمیراتی بکه ن، وه بو عوله مای هه له بجه و نه ترافی ئیحسانی دهوامی نه کرد و ته بیعه تی نه وه ونده به رز بوو که بهاتایه سوله یمانی میوانی که س نه ده بوو، خانووی خوسووسی نه گرت. هه ر وه ک هه له بجه، نه هلی سوله یمانی و مه ئمووران نه چوونه دیواخانه که ی. بو سه خاوه تی عوسمان پاشا هه رچه ند بنوسری راسته . خوا له قیامه تیشدا ساحیب نیعمه تی کا.

له پاش چند روژی که له هه له بجه ماینه وه، دو عاخوازیمان کرد، هاتینه وه مالی مه محمود پاشا. (که نجینه ی مهردان، ۱۹۸۵ : ۶۸-۶۹).

سه ردار موقته دیر له باره ی تاهیره گی جاف وه هه ندیک ورده زانیاریمان بو تو مار ده کات و ده لیت: له گه ل نه میر نه لعه شایر و سالار موقته دیردا بو هه له بجه رویشتین. قائیمقامی هه له بجه و زیانه ددین به گ قوماندانی سنوو و تاهیر به گی کوری عوسمان پاشای جاف تا یه ک فه رسه خی شار هاتنه پیشوازیمان وه. هاتنی نیمه له گه ل هاتنی مسته فا به گدا رپکه وت. نزکی شاروچکه که سالار زه فه ر و یاوه ر مسته فا به گیش پیمان گه یشتن. به گشتی به ریز و شکوه هاتینه هه له بجه وه. عادیله خانم دایکی تاهیر به گ که له ژنانی ره وشتبه رز و پایه به رزی جافی مورادی بوو، ماله که ی خزی بو خزمه تکردنمان ناماده کردبوو. به ریزی نیمه وه نه و روژه قائیمقام و هه موو پله دارانی له شکریشی ده عوه ت کرد...

چہند مانگیک لہ مہوپیش سلیمان خانی ئەمیر ئە عزم سەرۆکی عیلى كەلۆر بۆ بەغدا رۆی و گەیشته خزمەتی جەنەرال سیرپرسی کۆکس، یەك ئوردووی تەواوی عەشایەری لە گەل عەشایەری کەلۆر و گۆرندا، لە گەل پینج فرۆکەدا بەکار هینا و کوشتن و برین و تالانیەکی فەجیعان لە سەنجاویەکان کرد و سەردار ناسری سەرۆکمانیان بە دیل گرت و پەوانەیی بەغدايان کرد. هەنووکه خۆم لە گەل براکانمدا پەنامان بۆ دەولەتی پایەبەرزى عوسمانى هیناوه و چاوه‌روانین بەو شیوەیە جەنەرال کۆکس فەرماندەیی لەشکری ئینگلیس لە گەل سلیمان خانی ئەمیر ئە عزمی کەلۆردا رەفتاریان کردوووە بەرپرسیانی دەولەتی ئیسلامیش یارمەتی ئیمە بدن، بەلین دەدەم ئە گەر هیز و یارمەتی تەواو و کافیمان پێ بدەت، هەموو عەشایری سنووری ئێران و عوسمانی دژی دوژمنە کانتان بکەمە یەك و شەر کەین لە گەل ئینگلیزەکان و لایەنگیرەکانیاندا. ئینجا ئەو نامانەیی کە سەرکردەکانی گۆران و جوانرۆ و جاف بۆمیان ناردبوو، پێم نیشان دا و تایەریه گ ناوه‌رۆکی نامەکانی بۆی هەنگەراندەوه کە هەموویان نامادەیی راپەڕین و چاوه‌روانی گەراندەوه من...

لەو رۆژەوه هاتبووینە هەلەبجە بە شەست سوارنکەوه کە لام مابووئەوه لە مالى عاديله خانمدا میوان بووین، چی خۆی و چی تاهیر بەگی کورپی و هەموو خزمان و کەسوکار و خزمەتکارەکانیان بەویەری میهرەبانی و رووخۆشی و پەوشت چاکی و ئەدەبەوه لە گەلماندا رەفتاریان دەکرد. بۆ ریزلینانمان هەمیشە جەمعی لە بەگزادەکانی جافی مورادی و مەحمود پاشا خۆی نامادە دەبوون، هەموو رۆژیک بۆ خواردنی نیمەرۆ (نەهار) بیست جۆر خواردنیان نامادە دەکرد و بۆ خواردنی ئیوارەیش بیست جۆر خواردنی جۆراوجۆریان کە زۆر چاک دروست کرابوون دەیان هینا. چونکە عادیلە خانم لە خزمانی وەکیل ئەلمولکی سەنەییە، شیوەی سفرە و خوانی لە سفرە و خوانی گەورەمالانی ئێرانی دەچیت و

په یوه نډیبه کی له گه ل عوسمانییه کاندایه نییه . بهو نیازوهه که له مه زیاتر نه بمه مایه ی زیان و زحمه تی نه م که له ژنه ریزدار و ده ستگوشاده ، پيشنیاری مسته فا به گم سه بارت به وهی له مه و دوا میوانی ده وله تی عوسمانین و مووچه و نالیکی ولاخه کانمان دابین ده که ن به خوشحالیه وه قه بو ل کرد ، چونکه تاهیره گ پله ی سه روکی شاره وانیه هه له بجه ی هه بو ، تکام لی کرد که مالی کمان بو بدوزتته وه ، دایکی په یامی نارد که سویند به خوی گه و ره تا له هه له بجه دا بی ده بیت میوانی من بیت ، نه گه ر سالی ک یان زیاتریش بمینیتته وه . سه ره نجام به هو ی سوور یونمان رازی بوو که من و سالار زه فهر و سالار موقته دیر و نه میر نه لعه شایه ر و لاهو وتی خان و ئیسماعیل خانی مواهید له گه ل دوو سی که س پیش خزمه تدا له مالی نه وان بمینینه وه و باقیی سواره کان مالیکی سه ره خو یان بو بگرین .

ماوه ی مانه وه مان له مالی عوسمان پاشادا سه رجه م هه ژده روژی خایاند ، خزمه ته که یان روژ به روژ پترتر ده بو . له حه قیقه تدا هه رچی سه بارت به گه وه یی و کارامه یی و شایسته یی و میوانه وازی نه م شیره ژنه بنووسم که مم نووسیوه ، عوسمان پاشای هاوسه ریشی له ژیانیدا له پیاوه گه و ره و ناوداره کانی نه م بنه ماله نه جیبه بووه ، به لام تاهیر به گی کوری هه ره وک شه هامه ت و نازایی عیلایه تی تیدا به دیی نه ده کرا ، به لام پیاوچا کینکی خو نه وریستی راستگو و میهره بان و رووخوش بوو ، شاعیرینکی به توانا و نازکخو [بوو] ، که له نه ده بیاتی فارسیدا به هره یه کی زوری به ده ست هینابوو ، عاشقی حافظ و سه عدی بوو و زوری غه زله کانی حفزی ته سمیت کرد بوو ، شیعه کوردییه کانی له نازکی و زرافه ت و ورده کاریاندا که موینه و به ناویانگه . (بیره وه رییه کانی عه لی نه کبه رخانه ی سه نجاوی ، ۲۰۱۱ : ۵۶۱-۵۷۰)

نه وه ی له م سه رچاوانه وه بومان روون ده بیته وه نه وه یه که تاهیر به گ پیاوینکی ورت و وریا و خاوه ن دیوه خان و سه خی و خاوه ن سفره و خوان بووه ، که سینکی کارامه و لیته اتوو بووه ، چ وه کو کوری وه سمان پاشا و چ وه کو که سینکی تابه تی و سه ره خو ، زوری نه وانه ی باسی

سه خاوهت و ئەدەبیاتی تاهیر بە گ دەکەن، بە پیاوێکی نەرمونیان و هیۆر و ئارام و خاوهن

بیرێکی تیژ دەستینیشانی دەکەن، وەکو ئەوەی بێخودی شاعیر دەلیت:

ئەم پیاڵە گێرێ مە جلیسی تۆ تووسی نەوزەری!

کە یخوسرەوی زەمانی و جەمشیدی کیشوهری

تەندووری دڵ بە ئاگری غەم جۆشی سەندووه

بەزم دەمیکە سارده لەبەر بێسە ماوهری

ئەم شیعەرە بێخود کە لە دیوانە کەیدا هاتووه، بە پەراوێزێک نووسراوه کە: دیارە بێخود

بەم چوارینەیه داوای سەماوهری لە برادرێکی کردووه. (دیوانی بێخود، ۱۳۸۶: ۱۵۹-)

۱۶۰) لەو زیاتر هیچ شتیکی ئەوتۆی لەسەر نەنووسراوه کە روونی بکاتەو هۆی

دانانەکە چی بووه، بەلام لەناو نوسخەکانی نەجمەددین مەلادا ئەومان بۆ روون دەبیتەو

کە ئەو شیعەرە بۆ تاهیر بەگی جاف نووسراوه. لە نوسخە کەدا هاتووه «جاریک جەنابی مەلا

مەحمود "بێخود" لە مەجلیسی تاهیر بەگی کورپی عوسمان پاشای جاف دادەنیشی،

چاوی بە سەماوهرێک ئەکەوێ کە بۆ چایی خواردن دیتە مەجلیسەو، گورج ئەم

روباعییە ئاتی ئەفەرموی، تاهیر بەگیش لەپاشا سەماوهرە کە بۆ بێخود ئەنیری».

(مینای شکهسته، ۱۹۴۰، ب ۳: ۴۳۰)

ئەم بابەتە ئەوهمان بۆ دەسەلمینیت کە تاهیر بەگی جاف و خانەوادەکە چی چەندە سەخی

و میواندۆست و خاوهنی دیوہ خان بوون، لە بەرانبەر میواندا چەندە دلکراوه و خوشپوو و

دەستکراوه بوون.

لیژەدا دەبیت دیوہکە تری تاهیر بەگیش ببینین و بزانی چۆن بووه و بێخوێنینهو،

وەکو لەو شیعەرەیدا بۆ سیاسەت و وەلامیک بۆ وەسمان پاشای باوکی نووسیویەتی و دەلیت:

سه د که شاهی، هز بکهی هدر تۆ موکافاتم نه کهی
من قسهی هق هدر ده کهم سا چۆن موجازاتم نه کهی!
من به تهختی خوسره و جامی جیهانی گه پ ده کهم
تۆ به مه ئمووری ئیعانهی دۆم و خه پراتم نه کهی

له م دوو به یته دا زۆر شتمان بۆ پروون ده بیته وه، تاهیر به گ پروو ده کاته وه سمان پاشا و ده لیت: هه رچهنده تۆ پاشایت و ده ته ویت به م کارهت پادا شتم بکهیت، موکافات دوو واتای جیاوازی ههیه، واتا پادا شتی چاکه و مانای نازاردانیش ده دات، لیره دا تاهیر به گ ده لیت تۆ وه کو پاشایه ک نازانم به م کارهت ده ته ویت پادا شتم بکهیت یان نازارم بدهیت. له راستیدا من قسهی هه قی خۆم هه ر ده کهم نه گه رچی نازانم تۆ پادا شتم چۆن ده ده یته وه! موجازات به هه مان شیوه دوو مانای جیاوازی ههیه، پادا شت به چاکه و به خراپه، ئایا وه سمان پاشا چۆن وه لامی ئەم وتانهی تاهیر به گ ده داته وه، پادا شته کانی پاشا چاکه ده بیت یان خراپه. وه کو له بهیتی دواتردا ده بینین تاهیر به گ زۆر خۆی له سه روو سیاسهت و کورسیی ده سه لات و قه ومیکه وه ده بینیت، وه کو ده بیننی هه ندیک ده لیت تۆ من به کاره ده ست ده کهیت و هه واله ی لای دۆم و خه پرا ته کانم نه کهیت، وه کو ده گو تریت و یستوو یانه بینرین بۆ وه رگرتنی باج و سه رانهی ئەو دۆم و خه پرا تانهی ناوچهی سه یید سادق که سالانه باج و خه راجیان به مالی وه سمان پاشا داوه، ئیدی ئەو باج و سه رانهیه له سه ر هه رچییه ک بوو ییت، بۆ خودی ده سه لات و سیاسه تی ناوچه یی بوو ییت، یان شتانیکی تر بوو ییت، هه رچهنده ناوی ناوچه کهی نه هیناوه، به لام ئەوه پروونه که وه سمان پاشا داوای لی کردووه بروات بۆ ئەو ناوچه یه و ئەو ییش ره تی کردووه و ئەم شیعه ی بۆ نووسیوه. سه ججادییش له باره ی چیروکی ئەم شیعه وه هه ندیک قسه ی کردووه و ئاماژه ی پیکردووه. (رشته ی مرواری، ٢٠١٠، ب: ٥٠٧) ده بیت ئەوه ییش له بیر نه کهین له بهیتی دووه مدا کاتیک باسی تهختی خوسره و جامی جه م و جیهانبینی ده کات، له بیره وه رییه کانی عه لی ئەکبه رخان

سہنجاویشدا دلّیت پلہی قایممه قامییه تی هه له بجہی هه بووه. خۆی ئەمە جگە لەو شوبهاندنە، وەکو دەگوتری ئەو بییری وردتر و دوورتری هه بووه، ههروهکو چۆن سۆن دلّیت: تاهیر بە گ بانگی کردم و له تهنیشتییه وه دانیشتم و دەستی کرد به قسه کردن له بارهی بههاکانی فەرهنسی و فارسییه وه. (میجەر سۆن: ۲۰۱۸، ۲۴۰) سۆن له لاپه ره (۲۴۲ و ۲۴۳) دا دیسانه وه باسینکی تری تورکی قسه کردنی تاهیر به گ له گه ل تورکه سه ربازه کاندای ده کاته وه، ههروه ها باسی به بیدهنگی دانیشتنی تاهیر به گ ده کات و دلّیت: توند پرسیاری له من کرد که بۆچی له ئەسته مبولّ نه ماومه ته وه. پاشان دلّیت: ورده ورده دەستی کرد به پرسیار کردن له بارهی شوئنه جیاوازه کان و چوووه ناو وتووێژی سیاسه ته وه و له بارهی بالقان و دوورگه ی کریته وه و پرسیاره کانی تاوتویّ ده کرد و خۆی ده رخست که به شیویه کی به رچاو زانیاری باش و وردی هه یه، هه رچهند مه سه له ی وا بۆ من گرنگیی ئەوتوی نه بوو، له وانه بوو زانیاری له باره ی خاله نزیکه کانی نزیکتر له ماله وه ی بده می، له سه ر سنووری باکووری که تورکه کان هیرش ده کهنه سه ر خاکی ئێران. ههروه ها وەکو وتمان تاهیر به گ زۆر گه وره تر بییری کردوو ته وه و دونیابینیشی جیاوازتر بووه، بۆیه به و شیویه خۆی نیشان داوه که ئەو به و بابه تگه له رازی نییه و نایه وی بۆ وه ها کارینک بروات و خۆی به که م دیته پیش چاوان ئەگه ر کارگه لیککی وه ها ئەنجام بدات. (رشته ی مزواری، ۲۰۱۰، ب: ۵، ۵۰۷) هه ر بۆیه له به یته کانی تریدا ده بینین تاهیر به گ چۆن هه لده چیت و دلّیت:

من به سه د مننه ت له نوقلی لیوی یاری خۆم نه خۆم
تۆ به شاگردی دووکانی مه ردی قه ننام ته که ی
من ره زانابم به نانی گه ندومی ناده مفه رب
تۆ به نوممیدی کولتیره ی جهوت و زورپاتم ته که ی

من له شاهى ساحیبى فىل و عه له م پهروام نییه
 تۆ له ژنیر دهستی پیاده و نه سپنا ماتم نه که ی
 (فى المثل) من (مسلم) م ده عوای موسلمانیم هه یه
 تۆ حه والهی مه سنه له ی ئینجیل و ته وراتم نه که ی
 نه زم و نه سرى تاهیر ئیمپرۆ بۆته نه ورا دی زویان
 تازه دپى فیرى قه سیده و شیعر و نه بیاتم نه که ی؟

ئه و له لیوی یاره که یشی نه گه رچی نو قل ده خوات، به لام ئه و سه دجاران مننه تی
 به سه ردا ده کات، ئه م به خو نازینه ی له م چه ند به یته دا زۆر به جوانی ده رده که ویت. من به و
 مننه ت و به رزیی و که سایه تییه وه تۆ ده ته ویت برۆم شاگردی و بچووکیی خه لک بکه م؟
 هیشتا نه و به نانی گه نمیش رازی نییه و له نانی گه نم باشتری خواردوو ه و هه یه تی.
 هه لچوونه که ی تاهیر به گ ده گاته نه وه ی بلیت نه و له شاهى خاوه ن فىل و عه له میش
 په روای نییه و باکی نییه، تۆ به م کاره ت که به منی ده که یه ت و ده مخه یته ناو سیاسه ت و
 فه رمانبه رداریه که وه، جگه له ژیره سه ته یی و پیاده یی، له سواریوونیشدا من مات نه که یه ت
 و ده مکوژیت و بچووکم ده که یه ته وه. ئه م کاره له ناستی شان و شه وکه تی مندا نییه، بۆیه
 نه نجامی ناده م.

بۆیه ده بینین تاهیر به گ لی ره دا خو ی وه کو شایه ک نیشان داوه که سه ره رشتیی کارى
 کردوو ه نه ک برواته نیو کارى ئیداریه وه و خو ی به کارى بچووکه وه سه رقأل بکات. ئه م
 هه لویسته ی نه و وه کو شایه ک و راویژکارى کی گه و ره و به ده سه لات دیاریی ده کات و نیشان
 ده دات، به و باج وه رگرتانه خو ی به بچووک و ریسوا پى ده رده که ویت و نایه ویت نه نجامی
 بدات و نه نجامی نادات.

کاریگه‌ری شاعیرانی فارس له‌سەر شیعره‌کانی تاهیر به‌گ

هه‌موو شاعیرێک کاریگه‌ری شاعیرێک یان زیاتری له‌سهره، له‌ روانگه‌ جیاوازه‌کانه‌وه سوودیان لێ وهرده‌گریت. عه‌لی ئەکبه‌رخانی سه‌نجاوی که تاهیر به‌گی دیوه و شیعره‌کانی خویندوووه‌ته‌وه، دیاره‌ دیوانه‌که‌یشی دیوه و ۱۸ رۆژ له‌ مایاندا ماوه‌ته‌وه، ده‌لیت: شاعیرێکی به‌ توانا و نازکخوو [بوو]، که له‌ ئەده‌بیاتی فارسیدا به‌هره‌یه‌کی زۆری به‌ ده‌ست هی‌نابوو، عاشقی حافز و سه‌عدی بوو و زۆریه‌ی غه‌زله‌کانی حافزی ته‌سمیت کردبوو، شیعره‌ کوردییه‌کانی له‌ نازکی و زه‌رافه‌ت و ورده‌کاریاندا که‌م وینه و به‌ناویانگه‌... (بیره‌وه‌ریه‌کانی عه‌لی ئەکبه‌رخانی سه‌نجاوی، ۲۰۱۱: ۵۶۹) ئەم دیوانه‌یش شاهیدی ئەوه‌یه‌ که تاهیر به‌گ زۆر به‌ ئەده‌بیاتی فارسی کاریگه‌ر بووه، به‌تایبه‌ت به‌ حافزی شیرازی.

بۆ ئەم باسه‌یش پیمان خۆشه‌ چهند نمونه‌یه‌ک له‌و کاریگه‌ری و نیشانانه‌ی له‌ شیعی تاهیر به‌گدا دیاره‌ن نیشان به‌هین. ئەم کاریگه‌ریه‌یش ده‌توانین له‌ سێ روه‌وه‌ ته‌ماشای بکه‌ین و بیینین، ته‌خمیس‌کردنی شیعی حافز، کاریگه‌ری حافز له‌سەر شیعره‌ فارسییه‌کانی تاهیر به‌گ، کاریگه‌ری ناویراو له‌سەر شیعره‌ کوردییه‌کانی. هه‌ر بۆ ئەم مه‌به‌سته‌یش له‌ناو ئەم دیوانه‌دا یه‌ک شیعی تاهیر به‌گ هه‌یه‌ که ته‌خمیسی شیعی حافزی کردبیت. ته‌نیا حافز کاریگه‌ری له‌سەر تاهیر به‌گ نه‌بووه، شاعیرانی تریش کاریگه‌رییان له‌سەر تاهیر به‌گ بووه و تاهیر به‌گ سوودی له‌ فیکر و بۆچوونیان وهرگرتوو. له‌م باب‌ه‌ته‌دا هه‌ول ده‌ده‌م هه‌ندیک له‌و شیعرانه‌ بکه‌مه‌ روو:

۱- ته‌خمیس‌کردنی شیعی حافز

به‌پێی ئەو قسه‌یه‌ی عه‌لی ئەکبه‌رخانی سه‌نجاوی ده‌لیت ته‌واوی شیعره‌کانی ته‌سمیت کردوووه، به‌لام له‌وانه‌یه‌ ئەمه‌ زیاده‌ره‌وی بیت، ئەوه‌ی له‌م دیوانه‌دا ده‌بیریت ئەوه‌یه‌ که وه‌کو

سوودلیتوه گرتن، سوودی له حافظ وهرگرتووه، له م به شهی دیوانی تاهیر به گدا که له
به رده ستدایه یه ک شیعری حافظ ده بینریت ته خمیس کرابیت، نه ویش نه م شیعریه:

هردم از شوق رخت نعره زنان برخیزم
هر سحرگه، ز غمت خسته روان برخیزم
به هوای قدمت دست فشان برخیزم
«مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم»

یان ده بیت نهو شاعرانه‌ی که ده لاین ته سمیت کراوه، له ده فته رکی تریدا بوویت و
ونبویت.

۲- کاریگری حافظ له سهر شیعره فارسیه کانی تاهیر به گ

کاریگری حافظ له سهر شیعره فارسیه کانی تاهیر به گ به م شیویه‌ی خواره وه
ده رده که ویت:

حافظ له شیعریکی پرسیار و وه لامدا ده لیت:

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب
گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب
گفتمش نگذر زمانی گفت معذورم بدار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب

(دیوان حافظ، ۱۳۸۶: ۱۷)

تاهیر به گیش له ژر کاریگری شیعره که‌ی حافظدا نه م شیعره ده لیت:

گفتمش مشک است این؟ گفتا که نه، موی من است
گفتمش خوب است مه، گفتا که چون روی من است

حافظ له کوتاییی شیعره کهیدا ده لیت:

گفتم ای شام غریبان طره شیرنگ تو
در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب
گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب

تاهیر به گیش له کوتاییی شیعره کهیدا ده لیت:

گفتمش عاشق چه بوید چون تو دوری از برش؟
گفت گل در گلستان ماننده بوی من است
گفت با من کاردانی کیست طاهر دلبرت؟
گفتمش آن سرو بالا چشم آهوی من است

حافظ له جینگایه کی تردا که باس له ساقی و جام و خه می رۆژگار ده کات، ده لیت:

ساقیا برخیز و در ده جام را
خاک بر سر کن غم ایام را

(دیوان حافظ، ۱۳۸۶: ۱۲)

تاهیر به گیش هه ر له ژیر نهم بوچوون و ناوازه دا ده لیت:

ساقیا! برخیز جامی زان می پر شور ده
تا بشویم گرد غم از لطف تو من از حواس

له جینگایه کی تریشدا تاهیر به گ به هه مان شیوه ده لیت:

ساقیا! برخیز جامی زان می چون لعل ده
یک زمان آسوده باشم تا ز چرخ چنبیری

دیسانه وه حافظ له جینگایه کی تریدا ده لیت:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

(دیوان حافظ، ۱۳۸۶: ۲۵۴)

تاهیر به گیش ده لیت:

حاش لله در بهاران توبه از ساغر کنم
روی را با نشسته می روز و شب احمر کنم

دیسانه وه حافظ له جیگایه کی ترده ده لیت:

دور شو از برم ای واعظ بی هوده مگوی
من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

(دیوان حافظ، ۱۳۸۶: ۲۵۶)

تاهیر به گیش ده لیت:

واعظ ز پند بی ثمر آزاد کن دیوانه را
یک دم بگیر این جام زر بگذار این افسانه را

نه وهی پیشه وه که نشان درا، دوو نمونه له و کاریگه ریانه بوو که حافظ له سهر شیعره
فارسییه کانی تاهیره گی جاف هه یبووه. وه کو و تمان کاریگه ری له سهر شیعره
کوردییه کانیسی هه بووه، لیره دا دوو نمونه له و کاریگه ریانه یش ده خینه روو.

۳- کاریگه ری حافظ له سهر شیعره کوردییه کانی تاهیر به گ

تاهیر به گ له شیعره کوردییه کانیسی سوودی له حافظ وه گرتووه و کاریگه ری حافظ
له سهر دیاره، هر بوئه له م باسه دا چند نمونه یه کیش له و کاریگه ری و سوودلیوه رگرتانه
ده خینه روو. له غه زه لیکدا حافظ ده لیت:

یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید
دود آهیش در آیینة ادراک انداز

(دیوان حافظ، ۱۳۸۶: ۱۹۶)

تاهیر به گیش له م روانگه وه ده لیت:

زاهیدی خودبین که حه یوانه له وادی عه شقدا

پیشه که ی پان و درتزی په شمه و هه وساریه

له جیگه یه کی تر دا حافظ ده لیت:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(دیوان حافظ، ۱۳۸۶: ۸)

تاهیر به گیش له م باره وه ده لیت:

مولکی عه جه م و پومه به های بوسه یی لئی

دهیکه م به فیدای یه ک نیگه یی مامش و بلباس

وه کو ده بینین تاهیر به گ که چند کاریگه ری حافظی له سهر هه بووه، هه ولی داوه که له وینانه ی حافظ به فیکریکی کوردانه وه دابریته وه و جائه و دارشتنانه ییش له ناو ده قیکی کوردیدا بیت، یان ده قیکی فارسی، گزنگ بو تاهیر به گ دهق و وینه ی کوردانه بووه. له شاعیرانی تری وه کو سه عدی، نیزامی و... سوودی وه رگرتووه و پیمان کاریگه ر بووه. نیمه لیره دا هه ر نه وهنده له سه ریان ده نووسین.

کاریگه ری شاعیرانی کورد له سهر تاهیر به گ

تاهیر به گ وه کو هه ر شاعیریکی تر، چون کاریگه ری شاعیرانی فارسی له سهر بووه، له هه مان کاتیشدا کاریگه ری شاعیرانی کوردی له سهر بووه، یان سوودی له وینا و جوانکاریه کانی نه وانیش وه رگرتووه، یان ویستوویه تی وه کو به رانبه رکتیه ک نیشانی بدات.

شیخ رهزای تاله بانى له شيعرئکيدا ده لئيت:

مه ربووته حهياتم به سوله يمانى و خاکی
خۆزگه م به سه گى قاپييه کهى نه حمه دى کاکی

(ديوانى شیخ رهزا، ٢٠٠٣: ١٠٥)

تاهير به گيش له ژير نهو کارىگه رى و ريتم و موسيقايه ی شیخ رهزادا ده لئيت:

مه ربووته حهياتم به بيواره و به ديارى
خۆزگه م به سه گى قاپييه کهى قوتبى مه دارى
نهم کاوله دونيايه له نهو زير و زبه ر بسئ
پاش نه حمه دى موختار و نه بو به کر و سئ يارى

يان له جىگه يه کدا نه ده ب ده لئيت:

دل له حه سه رت غه مزه کهى دوو نيرگسى پر خه و ته وه
وهک خه مى زولفت عه زيم، چوو به روودا و که و ته وه

(ديوانى نه ده ب، ٢٠٠٥: ٢١٨)

تاهير به گيش ده لئيت:

تا به کهى قورىان بنا لم من به ئيش و ده رده وه
دهس به نه ژنو، قور به سه ر، دايم به ئاهى سه رده وه
روژى نه وه ل بوو که زانيم من نه بسئ ديسوانه بم
عاشقى تو، نه وعى مه جنوون، وا به کيو و هه رده وه

يان له جىگه يه کى ترده ده لئيت:

دل نه خو شى ده ردى هيجره، جاني جانانم وه ره
له تله ته جه رگ و هه ناوم، ماهى تابانم وه ره

عیله‌تی دورد و شه‌فاهم وا به لیوی شه‌ککهرت

مایه‌یی ژین و حه‌یاتم، دورد و دهرمانم وهره

ئه‌مانه و چهن‌دین نمونه‌ی تری ههن که ئه‌وه‌مان پی‌ ده‌لین تاهیر به‌گ له‌ژیر کاربگه‌ری شاعیرانی پیش خویدا شیعی و توهه و به‌رانبه‌رکیسانی کردوه، نیشانی داوه ئه‌ویش ده‌توانیت شتگه‌لینکی وه‌کو ئه‌وان بلیت، یان له‌ به‌رانبه‌ر ئه‌واندا خوی نیشان بدات و بلیت ئیوه ئه‌وه‌تان گوتوه، ئه‌ز ئه‌مه‌م گوتوه. له‌ تای ته‌رازوی شیعردا کامیان جیگا ده‌گرن، ئه‌وه‌ لیکۆله‌ران ده‌توانن ئه‌وه‌ بسه‌لمینن و نیشانی بدهن کامه‌یان جوانتر و چیژبه‌خشته.

کاربگه‌ری تاهیر به‌گ له‌سه‌ر شاعیرانی کورد

وه‌کو چۆن شاعیرانی کورد و فارس کاربگه‌رییان له‌سه‌ر تاهیر به‌گ هه‌بووه، له‌ هه‌مان کاتیشدا تاهیر به‌گ کاربگه‌ری له‌سه‌ر شاعیرانی کورد بووه و شیعه‌کانی تاهیر به‌گ بووه به‌ ربازنکی ئه‌ده‌بی تایبه‌ت به‌ خوی و شیعه‌کانی له‌لایهن شاعیرانه‌وه‌ پیشوازی لی‌کراوه، چ‌وه‌کو وینه‌ی شیعی، چ‌وه‌کو موسیقای شیعی و لایهنه‌کانی تریش له‌ ته‌خمیسکردن و...

که‌رمخانی ئیختیاردینی «عیززه‌ت» له‌ به‌رانبه‌ر شیعی (دل‌نه‌خۆشی دوردی هیجره‌)ی تاهیر به‌گدا ئه‌م شیعه‌ی نووسیوه و ده‌لیت:

دل‌سووتای ناری حیرمانه، به‌خه‌مخوارم وهره

پۆج‌کوژرای دوردی هیجرانه، له‌خه‌مخوارم وهره

(مه‌نده‌ی زه‌مانه، ۱۳۹۵: ۵۹)

بیداریش له‌م باره‌وه‌ ده‌لیت:

دَلْ دهنالینئی له هیجرت شاهمی خوبانم وهره

ئینتیزاری چاوهکانم جانی جانانم وهره

(به شیک له دیوانی شیخ باباعه لی بیدار، ۲۰۰۳: ۵۵)

مه لا غه فووریش هونراوهیه کی به م چه شنه ی هه یه و ده لیت:

دیده یی نوورم له دووریت نووری چاوانم وهره

شه هدی وه سلی توم دهوایه خونچه خه ندانم وهره

(دیوانی میرزا غه فوور، ۱۹۹۱: ۷۳)

چه ندین شاعیری کورد پیشوازییان له شیعری تاهیره گی جاف کردوه و شیعری تاهیر به گیان ته خمیس کردوه، له وانه: نه دیب، نه حمه دمختار جاف، میرزا غه فوور، نه دیب، نه سعده راستین «ژیان»، شیخ موحه ممه دی هه له بجه یی، جه ریجی، ناری، زیور، مه لا ره سوولی گۆلی و پاکی و...

نه حمه دمختار به گی جاف، برای تاهیره گی جاف شیعریکی کوردیی تاهیر به گی

ته خمیس کردوه، به هه مان ریتم و موسیقای شیعری و سه بکی شاعیر:

که من گۆلزاری پروی توم بی له سهیری گۆستانم چی؟

قهد و بالایی تو خوش بی له سهروی بوستانم چی؟

که عه شقی تو له سهرمایه، له تانه ی واعیزانم چی؟

«موقه دهر گهر نه بی تاخر له میهری مه هروخانم چی؟

له ناله نالی نیوه ی شهو، له شاهمی به ریبه یانم چی؟»

(کۆبه ره هه می نه حمه دمختار جاف، ۲۰۱۹: ۲۲۴)

له شیعریکی فارسیشدا نه حمه دمختار ده لیت:

ای دلبر من خیز و تو طرح دگر انداز

در کاسکی زین، تو یاقوت تر انداز

بردار حجاب از رخ شور و شر انداز

«گل برگ تنای برقع نیلی ز سر انداز

آتش به من سوختهی در به در انداز»

(کۆبه ره می نه حمه دموختر جاف، ۲۰۱۹: ۲۵۲)

ناری هاورپی رۆحیی تاهیر به گیش جگه له وهی له گه ل ناوراودا چهند نامهیه کیان بۆ
یه کتری ناردووه و له هه مان کاتیشدا له چهند شیعرینکدا پرووی ده می له تاهیر به گ
ده کات و وه کو گفتوگوکار و په نایه ک لئی روانیوه. وه کو له شیعی به غه مزه ی چاوی
مه خمووریدا درده که ویت، نه و شیعی که وای له خه لکیکی زۆر کردووه وای دابننن نه و
شیعه هه ردوکیان پیکه وه دایانناوه. ته خمیسه که به شیوه یه یه:

سه با سۆزه ی نه سیمت با له بۆ شادیی گولان با بی

ده می سروهت له بۆ ته سکینی مورغی سه رچلان با بی

به قانونی عیبادهت بۆ موقیمی مه نزلان با بی

«چه مه ن یه کباره، خامۆشه خرۆشی بولبولان با بی

دل نه مپۆ مات و مه دهۆشه، خوا فه سلی گولان با بی»

(دیوانی ناری، ۲۰۱۴: ۳۲۲)

ئه مه به شیکی که مه له شیعی نه و شاعیرانه ی که شیعی تاهیر به گیان ته خمیس
کردووه، یان له ژیر کاربگه ریی شیعی تاهیر به گدا شیعیان داناه و پپی کاربگه ر بوون.

تاهیر به گ و میجهرسۆن

له باسی خوئنده واری تاهیر به گدا باسی زمان و ورت و وریایی شاعیر کرا، باسی
نه وهیش کرا که میجهر سۆن و تاهیر به گ به فره نسی به یه که وه قسه یان کردووه. میجهر

سۆنیش له نیتو کتیبه کانیدا زۆر باسی تاهیره گی جاف و بنه ماله یانی کردووه، به لام باسی ئەوهی نه کردووه که له سه ر گوتنی (No) له بری نا، تاهیر به گ پئی زانییت که ئینگلیزه و ده ری کردییت. ئیدمۆنسیش له کتیبه ییدا که باسی ئەم بابته ی هیناوه، له په راوێزێکه ییدا ده لیت: له پیشه کیی دیوانی شیعی تاهیر به گدا نه نووسراوه. (کورد تورک عه ره ب، ۲۰۰۴: ۱۹۴) ئیدمۆنس له سالی ۱۹۵۷ دا کتیبه که ی خۆی چاپ کردووه، دیوانی تاهیر به گیش بۆ یه که م جار سالی ۱۹۳۵-۱۹۳۷ ی زاینی چاپ بووه. ده کرت ئیدمۆنس هه ر وه کو ناماژه دانیک و شه نوکه و کردنیک ئەم بابته ی هیناییت. ئیدمۆنس کاتیک که بابته که ی هیناوه، کتیبه که ی سۆنیشی دیوه، بۆیه دوور نییه ئەم بابته به لای ئیدمۆنسه وه جیی تیرامان بوویت، چونکه هه ندیک له قسه کانی سۆن شه نوکه و ده کات و ئەم بابته و زۆر بابته ی سۆن جینگه ی تیرامانه و نابیت به هه ندیک وته و باسی تر و به لگه ی پشتراستکراوی تر بیته جینگه ی باوه ر.

له زۆریه ی سه رچاوه کانداس باس له ورت و وریایی تاهیره گی جاف ده کرت، به شیک ی زۆر له وانه یش که باسی ده که ن بئ هیه چ ره خنه و لیکۆلینه وه یه ک باسی ئەوه یان خستۆته روو که تاهیر به گ هه سته ی به وه کردووه که سۆن ئینگلیزه. که سی لیکۆله ر و رۆشنبیر شتیکی وه ها ساده ناکاته بنه مای رۆشنبیری و فیکرکراوه یی که سیک ی وه کو تاهیره گی جاف. ئیمه لیره دا ته واوی ئەو داستانه نانووسینه وه، نازانین ئەو داستانه کی بۆ تاهیر به گی دروست کردووه، له کوئوه هاتووه، سۆن خۆی بۆچی باسی نه کردووه، ئەم بابته چه نده خزمه تی تاهیر به گ بکات، سه د هینده خزمه تی سۆن ده کات، بۆیه ئەگه ر راست بووايه ئەوه ده بوو سۆن باسی بکرايه. نابیت ئەوه یش له بیر بکه ین ئەم داستانه له یه که م چاپی دیوانی تاهیره گی جافدا نووسراوه و هاتووه.

لیره دا پیمان خۆشه له رووی سه رچاوه و خۆندنه وه کان بۆ ئەو داستانه، لیکۆلینه وه یه ک له و باسه بکه ین. هه روه ها خۆدی سۆنیش له یاداشته کانیدا چیی

دەربارەى تاهیر بە گ نووسیوہ ناماژەى پى بکەین. مێجەر سۆن دەلێت: بانگی کردم بۆ دانێشتن لە تەنێشت خۆیەوہ. ھەندى پرسیاری لى کردم، لە کوێوہ ھاتووم و بۆ کوێ دەچم و ئایا بە فەرەنسیسی قسە دەکەیت! وەلامى ھەموو وەلامە ئەرئینیہ کانی منى داہوہ لە گەل "Et moi aussi, je sais un peu"، واتە: "منیش کەمیک دەزانم"، ئەوہ سەر سۆرھینیەرە لە سەرۆکیکی کوردەوہ کە لە ژیانیدا بەرزاییہ کانی ولاتی خۆی جى نەھێشتوہ. (مێجەر سۆن، ۲۰۱۸: ۲۳۴) خودى مێجەر سۆن لە کتیبیکى تریدا دەلێت: بەشى زۆرى مانەوہم لە کوردستاندا، لە سلیمانی بوو. بەلام لەوہى لەوئى جینگیر بھ، چووم بۆ ھەلەبجە، کە عادیلە خانى جافی لى بوو، وەک میرزاییہ کی ئیرانى و بازرگانیک پەسەند کرام، تا ماوہى چوار ھەفتە مامەوہ. لەو کاتەدا توانیم ناسیاوی پەیدا بکەم لە گەل وەسمان پاشا و مەحموود پاشا و تاهیر بە گ و مەجیدبە گ، کە لە بنە مالمەى فەرمانرەوا بوون. ھەر وەھا خەریک بوو وەک نووسەرنکی ئیرانى لە لای وەسمان پاشا بئینمەوہ، بەلام کاتى کوتوپر کە سیک لە بیاروہ ھات، کە خەلکی سەنە بوو لە کوردستانی ئیرانەوہ، ھەر کەبیینم، پوانیم سەرنجیکى شەپانى لى دام و بە ئاشکرا دژاییہ تیم دەبینى بەرانبەر، بۆیە بە چاکم زانى ئەوئى بە جى بئلم. (سلیمانی ناوچەییہ ک لە کوردستان، ۲۰۰۷: ۱۳).

لە مەوہ ئەوہ مان بۆ روون دەبیتەوہ کە تاهیر بە گ سەرەتا پى زانیوہ کە ئەو ئیرانى نییە و بە فەرەنسیسی قسەى لە گەلدا کردوہ، پى گوتوہ من کەمیک فەرەنسیسی دەزانم، ئەمەیش جۆرنیک ئاگادار کردنەوہ بووہ و ناراستە و خو پى گوتوہ کە دەزانم تۆ چیت. پى گوتوہ کە لە کوێوہ ھاتوہ و بۆ کوێ دەچیت. ئە گەر تاهیر بە گ ئینگلیزی زانیبا، ئەوا لەوانە یە لە جینگەى فەرەنسى بە ئینگلیزی قسەى لە گەلدا کردبا. ھەر وەھا خودى سۆنیش دەلێت بۆ ماوہى چوار ھەفتە وەکو میرزا و بازرگانیک پەسەند کرام، دواتر مامەلەى ئەوہى لە گەلدا نەکراوہ کە پێشتر لە گەلدا کراوہ، زۆر زیاتر لەو ماوہیہ ماوہتەوہ کە دەلێن.

فەرھاد شاگەلی لە لیکۆلینەوێکەیدا کە وەکو پێشەکیی کۆبەرھەمی ئەحمەدموختار جاف لە چاپە تازەکەیدا بۆ کراوەتەو، بە دووردرێژی لەسەر ئەم بنەمەلەییە نووسیوە و لە چەند جینگادا بە وردی باسی لەم رووداوە و دیدارەکانی نیوانی سۆن و عادیلە خانم و مائی پاشا و رۆشتنی سۆنیش کردووە، لە کۆتایی پێشەکیی لیکۆلینەوێکەیدا دەلیت: «سۆن ماوەیەکی دووردرێژیش لە نزیکەی خانمەو و لە مائی وەسمان پاشا و عادیلە خانمدا ژیاوە. ھەرھەما ئیدمۆنز و لیز و نۆئیل و بیلیش لە نزیکەو ناسیوانە و لە نووسینەکانیاندا باسیان کردووە. دیارە سۆن و ئیدمۆنس و لیز و بیلی و نۆئیلش، ھەر ھەموویان کارمەندی ھێزی کۆلۆنیالیستی بەریتانی و جاسوسی دەزگای ھەوالگری ئینگلیز بوون و لە دوژمنە سەرسەختەکانی گەلی کورد و ئازادی کوردستان و شیخ مەحمود بوون.

لەبارەی پێوەندیی سۆن بە بنەمەلەیی وەسمان پاشای جافەو، عادیلە خانم و کورەکانی، ھەندیک ھەلەیی باو لەناو کورددا ھەن کە دەبێ راست بکۆنەو:

یەک: سۆن لە مائی عادیلە خانمدا خزمەتکار نەبوو، بەلکۆو زۆریش رێژی لێ گیراوە و تەنانت کورپێکی ھەمە ناوی خەلکی موکریانیاں داناو بەیتە خزمەتکاری، ئەمەیان خۆی دەگیرپیتەو (Soane, 1912: 248). سۆن سکرەتیری خانم بوو (149: 1957 Edmonds), نامە فارسییەکانی بۆ دەخویندەو و وەلامی دەدانەو.

دوو: ئەو باسەیی کە گواہی بە ھۆی بەکارھێنانی وشەیی (نۆ)و لە جینی (نا)ی کوردی، تاهیر بەگی جاف لەو گەشتووە کە سۆن ئینگلیزە و ئەویش ناچار بوو خۆی ئاشکرا بکات. ئەمە ھیچ بنەرەتیکی راستیی نییە و چیرۆکی دەستکردە.

سێ: سۆن لەو کاتەدا کە لە مائی پاشادا یا لە کوردستان بوو، مێجر/مەجر (Major) نەبوو و ھیچ پێوەندییەکی بە سوپای ئینگلیزەو نەبوو و ھیچ پلەییەکی لەو

سوپایه‌دا نه‌بووه، به‌لکوو که‌سیکی سیقیل بووه، به‌لام ده‌بی کارم‌ند (جاسوس)ی ده‌زگای هه‌والگری ئینگلستان بوویت.

چوار: میجر سۆن له مائی عادیله خانم دهرنه‌کراوه، به‌لکوو به‌ناره‌زووی خۆی نه‌ویتی به‌جی هیشتووه. که‌بریاری رۆیشتنیش ده‌دات، عادیله خانم و تاهیر به‌گیش زۆریان پی‌ناخۆش ده‌بی‌ت. (Soane, ۱۹۱۲: ۲۴۳). (کۆبه‌ره‌می نه‌حمه‌دموختار جاف، ۲۰۱۹: ۱۶-۱۷) مه‌حموود عه‌زیز حه‌سه‌نیش له‌کتیبه‌که‌یدا گێرانه‌وه‌کانی میجر سۆنی له‌نووسراوه‌کانی خودی سۆنه‌وه که‌چۆن چاوی به‌بنه‌مآله‌ی وه‌سمان پاشای جاف که‌وتووه، چۆن عادیله خانمی دیوه و چلۆن تاهیر به‌گی دیوه و له‌گه‌لی داوه‌خستۆته‌روو. (کورتیه‌که‌له‌میثووی هۆزی جاف، ۱۹۸۵: ۳۳-۴۰).

وه‌کو گوتمان ئیدمۆنسیش له‌م باره‌یه‌وه‌داوه، کاک فه‌ره‌ادیش ئاماژه‌ی پی‌کردووه، چیروکه‌دروستکراوه‌که‌ی هیناوه و قسه‌ویاسی له‌سه‌ر کردووه. ئیدمۆنس هه‌ندیک قسه‌ویاسی نیو دیوانه‌که‌ده‌هینیت و ئنجا هی نیو کتیه‌که‌ی سۆن، دواتر خۆینده‌نه‌وه‌یان بۆ ده‌کات. ئیمه‌لیره‌دا وشه‌ی نۆکه‌ر و ره‌فتار و تیگه‌یشتنی تاهیر به‌گ له‌و باسه‌ی سه‌ره‌وه‌دا وهرده‌گرین. له‌لاپه‌ره‌ی دوا‌ی ئه‌م باسه‌دا ئیدمۆنس درێژه‌به‌بسه‌که‌ده‌دات و ئیمه‌کورتیه‌ی قسه‌کانی ئیدمۆنس وهرده‌گرین، ئیدمۆنس ده‌لیت: «سۆن له‌کتیه‌که‌ی خۆیدا باسی ناسینی خۆی له‌گه‌ل تاهیر به‌گدا ناکات و نه‌ک ته‌نیا ده‌ری نه‌کردووه، به‌لکو کۆسپیشیان بۆ رۆیشتنی دروست کردووه. عادیله خانیش ویستویه‌تی نه‌و بکاته مامۆستای زمانی فارسی هه‌ردوو کوره‌بچووکه‌که‌ی، یه‌کێک له‌کۆسپه‌کان نه‌مین نه‌فهندی، جووله‌که‌یه‌کی نه‌لمانیی خۆیه‌موسولمانکردووی به‌ناو راوێژکار له‌لامی عادیله خانم بووه، هه‌ولێ داوه‌تووی گومان له‌میشکی تاهیر به‌گدا بچینیت. هۆی دووه‌میش هاتنی که‌سیک بووه به‌ناوی شیخ سه‌لام که‌خۆی به‌سهنی ناساندووه و پینستر سۆنی له‌

قوسته نته نیه دیوه و ئیستایش له بیاره لئی ده گه را . سۆن ده لئیت: ته نیا که سئیک له که رکوک که باسی خۆم بۆی کردوو، فه له یه کی خه لکی مووسل بووه و له سلیمانی په یوه ندیی دۆستانه ی له گه لدا په یدا کردبوو، من خۆم رۆژنیک له عادیله خانم پرسى: کاتیک سۆن له مالتان بوو هه رگیز شکت لئی کردوو؟ وتى: له راستیدا بیرمه رۆژنیک تاهیری کورم هاته لام و وتى: لام وایه نه و غولام حوسینه نه و رووپایی بیته، به لام من وتم: هه رچۆنیک بیته نه و لای ئیمه میوانه و نابیت خۆمان له کارنک و هه رده یین که په یوه ندیی به ئیمه وه نییه . دواى شه ش حه وت مانگ تازه تاهیر به گ شه کی لئى کردیته . (کورد تورک عه رب، ۲۰۰۴: ۱۹۴-۱۹۵) له م باسه دا زۆر شت هه یه لئی نه کۆلراوه ته وه، له ریگه ی نه و سه ره باسانه وه ده بیته هه ندیک قسه و یاس باس بکریته و لییان بکۆلریته وه .

وه کو ده بینین سۆن ده لئیت ماوه یه ک به ناوی غولام حوسینی شیرازی وه کو نوکه ر و بازرگان و که سئیکى چالاک کارى کردوو، خۆشى ده لئیت به فه ره نسی له گه ل تاهیر به گدا قسه و باسمان کردوو، شتیکیش بوویته هۆی ده رچوونی له هه له بجه دا، نه و شیخ سه لامه بووه و تاهیر به گیش پیی ناخۆش بووه که رۆشستوو، به لام نه گه ر نه م قسه یه راست بیته، باشه شیرازییه ک چۆن فییری فه ره نسی بوو؟ نه ی نه و کاته چۆن تاهیر به گ پیی نه زانیبوو؟ ده ی خۆ نه و گوته بووی من شیرازیم و بوچی به فارسی له گه لیدا نه دواوه، به لکوو به فه ره نسی له گه لیدا دواوه؟ وای بو ده چم نه و قسه یه عادیله خانم بو ده مکوته کردنی ئیدمۆنس بوویته و نه یوسبیته له سه ر بابه ته که بجیته، یان ده کرت بو ئالۆزکردنی بابه ته که و پیچاندنی بوویته .

سه باره ت به مامۆستای فارسیی سۆن بو تاهیر به گ و نه حمه دموختار جافیش، نه و کاته تاهیر به گ فارسییه کی باشی زانیوه و دیوانه که ی شاهیدی نه وه یه . که سئیک نه وه نده فارسیی زانیبیته، ئیتر له سه ر خۆیه تی که هه ول بدات و فارسییه که ی باشته ر بکات. هه ره وه ها تاهیر به گ نه و کاته ته مه نی له نیوان ۳۰-۳۵ سال بووه نه گه ر زیاتریش

نہ بوویت. کاتبی باوکی گۆرانیش دهرسی زمانی فارسیی تاهیر به گی دابوویت و له مالمی نه واندا بوویت، نهی بوچی که سیکی وه کو میجره سۆن راگیراوه؟ بویه گومان له م بابته یشدا ههیه.

کۆچی دوایی

به داخوه تاهیر به گ جگه له وهی سالی له دایکبونی پوون نییه، بگره پروداوه کانی ژیانیشی تیک دراوه و جوړیکی لی کراوه ناتوانریت به نزیکترین سه رچاوه کان له خودی شاعیریش باوه بکهیت. هه نه وهندهی ههیه و ماوه ته وه، ده تانین بلین له نه بوون باشتره. بو سالی مردنی تاهیر به گ نه وه سه رچاوانه ی پیشتر سوودیان لی وه رگیراوه، هه له گه ل نه واندا ده تانین سوود له و شیعهی سلیمان به گی کاتبی باوکی گۆرانی شاعیریش وه رگیرین و سالی مردنی به شیوهیه کی دروست بخهینه روو.

له رۆژنامهی نامه ی فهرههنگی کۆهستاندا نووسراوه: له سالی ۱۳۳۷ له سلیمانی وهفاتی کردوه، جه نازه که بیان هیئاوه ته وه بو عه بابیه که یه کی بووه له نه سحاب، وه له ژوو هه له بجه وه نیراوه. تاهیر به گیشیان له وی به خاک سپاردوه. (کوهستان، ۱۳۲۵: ۶۹) نه مین زهکی به گیش ده لیت: له ۱۹۲۷ م. دا وهفاتی کرد. (سه رجه می به رهه می موحه ممه د، ۲۰۰۵، ب ۱: ۱۴۳) خه زنه داریش له م باریه وه ده لیت: له به رته وهی تاهیر به له ش له ر و لاواز و نه خو ش بووه، ژبانی کورت بووه، له ته مهنی چل سالی دا نه خو شی کاری لی کردوه، بویه بر دوویانه بو سلیمانی و له سالی ۱۹۱۸ کۆچی دوایی کردوه. تهرمه که بیان بر دۆته وه بو گوندی عه بابیه لی له باکووری هه له بجه، له گۆرستانی به ناویانگی نه وی ناشتوویانه ... (میژووی نه ده بی کوردی، ۲۰۰۴، ب ۴: ۵۶۵) نه جمه ددین مه لایش به م شیوهیه له باسی مردنی تاهیر به گ دواوه: ۴۴ سال ژباوه، له سالی ۱۹۱۸ م. دا وهفاتی

کردووه، له دئی "عەبابەیلئ" نئژراوه. (سۆزی نیشتمان، ۱۹۴۲: ۲۲۷-۲۲۸) که مالیی شاعیریش هەر له نه جمه ددین مه لاره وهری گرتووه و ده لئیت ۳۳ سال ژیاوه، به لام نه مه هه لهی تاپیییه و ۴۳ سال بووه. (گولده ستهی شوعه رای هاو عه سرم، ۱۹۳۹: ۲۴) له دیوانه کانیشدا به هه مان شیوه نووسراوه: له سالی ۱۳۳۷ له دونیا ده چرووه، وه له سلیمانی عومری خودای کردووه، جه نازه که بیان هانیوه ته وه بو هه له بجه له عەبابەیلئ که یه کیکه له (صحابه)، سه عاتی له ژور هه له بجه وه یه نئژراوه. (دیوان، حه مید موسته عان، ۱۳۸۰: ۳-۴) سه ججادییش له و باریه وه ده لئیت: بیجگه له م دهوره که مه ژانی خوی به ملکداری و شوخوشه نگی رانه بوئی، تا له ۱۹۱۷ له بهر نه خوشی هیناویانه بو سوله یمانی و له وی له ته مه نی ۴۲ سالییدا نه مرئ و لاشه که ی نه برتته وه بو بناری هه له بجه، له گورستانی دئی "عەبابەیلە" که ۳ میلیک که وتوته شیمالی هه له بجه وه- نه نئژری. (میژووی نه ده بی کوردی، ۱۳۹۵: ۴۹۷-۴۹۸) مه حمود عه زیز حه سه ن و که مال فوناد و چند که سیکی تریش به سوود وه رگرتن له هه ندیک سه رچاوه، سالی ۱۹۱۸ یان بو مردنی تاهیر به گ داناه. وه کو گوتمان سلیمان به گی باوکی گوران، به دوو شیعی فارسی شینیکی بو تاهیر به گ نووسیوه و له دیوانه چاپکراوه کانیشدا هاتووه، نه م دوو شیعه له ده ستنوسی مه لا نه حمه دی ده که یشدا هاتووه. سلیمان به گ له باره ی مردنی تاهیر به گه وه ده لئیت:

این چه غوغا ایست یا رب کوفتاده در زمین؟
 جمله عالم مات و حیران در لباس ماتمین
 با وجود فصل فروردین چمن همچون خزان
 گل ز تن، جامه درید و کرد زاری یاسمین
 گشت گریان از سما ناهید خندان شد چنان
 زانکه طاهر رفت از دنیا، به فردوس برین

سال تاریخ وفاتش جستم از حور بهشت

گفت برگو «جان وی تحت الواء المرسلین»

به پیتی ژماره‌ی ریزه‌ندی پیتته‌کان، رسته‌ی «جان وی تحت الواء المرسلین» که له ده‌ست‌نووسه‌که‌دا به‌و شیوه‌یه هاتوه، وشه‌ی (الواء) هه‌له‌یه و ده‌بیت (لواء) بیت، که ده‌کاته سالی مردنی تاهیره‌گی جاف، بو‌ئهم مه‌به‌سته‌یش لی‌رده‌دا به‌باشی ده‌زانین‌ئهو رسته‌یه لیک‌بده‌ینه و دواتر به‌ران‌بهر به‌سالی زاینیش دابنیش.

جان = ۵۴، وی = ۱۶، تحت = ۸۰۸، لواء = ۳۷، المرسلین = ۴۲۱ = ۱۳۳۶ ای کوچی. سلیمان به‌گ له شیعه‌که‌یدا ده‌لئیت: مانگی فره‌ره‌دین که مانگی به‌هاره، به‌ته‌م‌نی جوانی تاهیر به‌گ شوبه‌یتراوه، خه‌زانه‌کیش مردنی شاعیره، به‌م پییه گومانی زیاد ده‌کریت شاعیر له وهرزی پاییزدا مردبیت.

له‌و به‌رگه ده‌ست‌نووسه‌ی که له مالی حه‌سن فه‌می به‌گدا هه‌یه، نووسراوه: مه‌رحوم جه‌ننه‌تمه‌کان، شاعیری به‌ناوبانگ تاهیر به‌گی کوری عوسمان پاشای جاف له تشرینی سانی ۱۹۱۸د و هفاتی کردوه.

ئهو رسته‌یه‌ی میژووه‌که‌ی تیدا تو‌مار کراوه سه‌چاوه‌ی هه‌موو هه‌له‌تینگه‌یشتنه‌کانه. له نوسخه‌ی (دک) دا نووسراوه: (جان او تحت الواء مرسلین) به‌لام وشه‌ی (او) بازنه‌یه‌کی به‌ده‌وردا کیشراوه و به‌هیلئیک رسته‌یه‌کی کوردی نیشان دراوه که نووسراوه ده‌بی وی بی؛ له ژیر رسته‌که‌یشدا نووسراوه ۱۳۳۷. بیگومان ئهو رسته‌یه به‌پیتی حیسابی ئه‌بجهدی ۱۳۳۷ ده‌رناچیت، به‌لکو ۱۲۹۷ ده‌رده‌چیت، ئه‌گه‌ر له‌بری (او) وشه‌ی (وی) یش دابنیش ۱۳۰۶ ده‌رده‌چیت. ئه‌مه وئیرای ئه‌وه‌ی له‌رووی وه‌زن و مانا و ریزمانیشه‌وه هه‌له‌یه. له نوسخه‌ی (کف) یشدا ئهو دیره به‌هه‌له نووسراوه و به‌م شیوه‌یه: (جان وی تحت اللواء المرسلین). ئه‌مه‌یش کیشه‌که قوولتر ده‌کاته‌وه، چونکه (الواء) ناییت ئه‌لف و لامی

بچیتته سهر، له بهرئه وهی (مضاف) ه. ساله کیش دهکاته ۱۳۶۷ که له گهل به لگه کانی تردا یه ک ناگرتته وه که دواتر دهیانخه ینه روو. له ژتر نهو دیره شیدا له هه مان نوسخه دا به فارسی نووسراوه: نه مه بو میژوو نووسراوه به لام هه له یه. له چاپه که ی (مع) دا نهو دیره بهم چه شنه نووسراوه ته وه: (جان وی تحت لواء المرسلین) "۱۳۳۷". گومانی تیدا نییه که له پرووی واتا و وه زنه وه نه مه راستترینه، به لام ناکاته ۱۳۳۷، به لکو دهکاته ۱۳۳۶. هه ریه ک له چاپه کانی همید موسته عان و حه سن گورانیش بهم چه شنه نووسیوانه: (جان وی تحت لواء المرسلین) که دهکاته سالی ۱۳۳۷.

دوو به لگه ی تر له بهر دهستان که دهیسه لمینن سالی مردنی تاهیر به گ ۱۹۱۸ ز. بووه که به رانبه ر به ۱۳۳۷ دهه ستیته وه. یه که میان لهو بهرگه دهستنوسه ی که له مالی حه سن فه می به گدا هه یه، نووسراوه: مهر حووم جه ننه تمه کان، شاعیری به ناویانگ تاهیر به گی کوری عوسمان پاشای جاف له تشرینی سانی ۱۹۱۸ د وه فاتی کردوه. مانگی تشرینی دووه می ۱۹۱۸ که مانگی ۱۱ زایینییه، به رانبه ر به مانگی سه فه ری ۱۳۳۷ دهه ستیت. به لگه ی دووه میس سالی ژنه ینانی نه حه دموختر جافه که ده گوترتت سالی ۱۹۱۸ ز. چند مانگی ک بهر له مردنی تاهیر به گ ژنی هیناوه. (چهند لاپه ریه ک له میژوی هه له بجه، ۲۰۱۱: ۱۷۱) نه م دوو به لگه یه نه وه مان بو روون ده که نه وه که ده بییت نهو رسته یه بهم شیویه نووسراییت: (جان وی تحت لواء المرسلین) به لام به هه له تو مار کراییت و نه وانه ی دیوانه که یان ساغ کردوته وه په بیان بهم هه له یه بردوه و بی ناماژ بو کردن لای خویانه وه راستیان کرد بیته وه. کیشه یه ک که له م خوندنه وه یه دا ده مینیتته وه، وه زنه که ی و مانا که یه تی. وه زنه که ی بهم شیویه له نگ ده بییت و مانا که یشی ناتا وه. ده کرت به زوله خو کردن وه مانایه کی بو بدوزرتته وه، به لام وه زنه که ی به هیچ شیویه ک ریک نابیتته وه. نه گهر وشه ی (الواء) به (الوای) لیک به ینه وه به واتای په نا، مانا که ی ریک ده بیته وه، نهو ده مه بو نه وه ی حیسابه نه بجه دییه که راست ده رچیت ده بییت ناچار بین به شیویه

(تہ حتہ لوہئی) بیخوئینہوہ، ئەو دەمەیش ئەلف و لامی مورسەلین دەبیت لابیرت. بە گشتی وا دەردەکەوئت ئەو کەسە میژووہکە میژووہ، یان عەرەبیی باش نەزانیوہ، یان حیساباتی ئەبجەدی نەزانیوہ. ئەمەیش زۆر بە دوور دەزانرت لە سلیمان بەگی باوکی کۆزان. بەم پینہ رەنگە ئەو بەیتە کۆتایی ہی سلیمان بەگ نەبیت و نوسخە نووسیک کە ناگای لە میژووی مردنی تاهیر بەگ بوو، لە خوہوہ زیاد کردبیت. گریمانہ یەکی تری لاواز ئەوہیە کە رستە کە بەم شیوہیە بووئت (جان وی تحت لواء المرسلین) بەلام لەبەر ئەوہی دەکاتە ۱۳۳۶، نووسەر، یان نووسەرەوہ بو رینک کردنەوہی میژووہ کە ئەو ئەلفە ی زیاد کردبیت و چاوپۆشیی لە وەزن و مانا کردبیت.

دهستنوسه کانی دیوانی تاهیره گی جاف

دهستخه تی شیعره فارسییه کانی تاهیره گی جاف «کم»^۱

ئهم دهستنوسه دهستخه تیکی زور نیاب و خه تخوشه. سه ره تا ئهم دهستنوسه دهستنوسیکی ته او و ریکویک و موجه له دکراو بووه. له به شیک له دیوانی سالمدا شتیکیان له باره ی ئه وه دهستخه ته وه گوتووه. دواتر که شیعره بلاونه کراوه کانی ئه حمه دم وختارشم چاپ کرد شتیکی زیاترم روون کرده وه، ئه وه پرسیار و گومانانه ییش له سه ره ئه وه دهستنوسانه بو، سه لمیتران.

ئهم دهستنوسه (۲۰×۱۳) سم، له کتیبخانه ی مه جلیسی شورای میلیلی ئیران له شاری تاران پاریزراوه. ئهم نوسخه یه له وه کتیبخانه یه دا به م شیویه پیپرست کراوه: ژماره: (۹۹۶۳-نن)، دیوان طاهر بگ، شماره قفسه: ق ۹۷۹۰، له لای راستیشه وه نیشانه ی شیر و خور و شمشیریک هه یه، له ژیری ئه مه ییشه وه نووسراوه: شماره ثبت کتاب: (۸۶۴۰۱).

ئهم نووسینه پارچه کاغه زیکه لکینراوه به سه ره تای لاپه ره ی یه که می ئهم دهستنوسه وه، هه ره ها له لاپه ره ی دووه می ئهم دهستنوسه دا چهند مۆریک کوتراوه و مۆری کتیبخانه ی مه جلیسی شورایه. یه کییک له وه مۆرانه مۆریکی شیوه هیلکه ییه و مره که به که ی سووره و له ناویدا نووسراوه: «کتابخانه ی موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی»، له خواری ئه مه ییشه وه ئهم ژماره یه هاتووه: (۹۷۹۰). له ژیری ئه مه ییشه وه

۱- ئهم بابته پیش چند سالیک له گوژاری رامان و دواتریش له گوژاری باراندا بلاو کراوه ته وه. نیمه لیره دا به باشمان زانی بابته که به م شیویه ی لیره دا دهیبینی ریک بخرین. ئه وه کاته ی ئهم بابته نووسرا و بلاو کرایه وه، ناگاداری هه موو چاپه کانی دیوانی تاهیر به گ بووین، به لام هه ره ئهم نوسخه یه به په له و به بن لیکۆلینه وه یه کی ورد له نوسخه و نووسهر و بابته ی و پهراویزنوووسین و بهراورد، له لایهن کامیل سه فه ریان و زهرا سه ججادی، به هه له یه کی زور و تیکه ئی له شیعره کان، نوسخه که بیان له ئیران چاپ کرد و خستیه نه بازاره وه.

نوسراوه: (فیلموتیک تاسیس ۲ ۱۳).

مۆزئکی تری بچووکى لاکئشه‌یى له نزئکی ئەم مۆزوه هه‌یه و له‌سه‌ری نوسراوه:
(بازرسی شد). له ژئری ئەمیشه‌وه نوسراوه: (۶-۳۷). له نزئکی ئەم مۆزیشه‌وه مۆزئکی
تر هه‌یه که هەر مۆزی کتئبخانه‌ی مه‌جلیسه و لاکئشه‌ییه به‌م شئوه‌یه هاتووه: (بازدید
شد). له ژئری ئەمیشه‌وه نوسراوه (۱۳۸۴).

ئەم دەستنوسه‌ کۆمه‌له‌ دەستنوسه‌یکه‌ له کتئبخانه‌ی مه‌جلیسه‌دا و به‌ک که‌س
نوسویه‌تییه‌وه. هه‌رچهنده‌ ئەم دەستنوسه‌ ناوی نووسه‌ره‌وه‌ی پئوه‌ نییه، به‌لام دياره‌ که
چهند ده‌ستئکی دیوه و شوین ده‌ستیان پئوه‌ دياره و کاری خۆیان له‌سه‌ر کردووه. به‌لام له
چهند شوینئیکدا سأل هاتووه، ئەو سألانه‌یش له جئنگای خۆیاندا ده‌یانخه‌ینه‌ روو.

ئەم دەستنوسه‌ و هه‌موو ئەو به‌شانه‌ی تری، دەستنوسه‌کانی کتئبخانه‌ی بنه‌مآله‌ی
عوسمان پاشایه و به‌ دلنیا‌ییه‌وه‌ ده‌ئین که‌ هی کتئبخانه‌که‌ی ئەحمه‌دموختار به‌گی
جاف بووه، زۆریش له‌وه‌ زیاتر بووه که‌ له‌لای ئئمه‌ هه‌یه. ئەو به‌شهی له‌لای ئئمه‌ هه‌یه
هه‌موویان به‌ک که‌س نوسویه‌تییه‌وه‌ ناوی سه‌یید عه‌لی بووه. له‌ چهند دەستنوسه‌یکدا
مۆزی ئەحمه‌دموختار و ئئمزا و ناوی خۆی له‌سه‌ر نووسیه‌وه، یان هه‌له‌کانی راست
کردووه‌ته‌وه و ئئمزای له‌سه‌ر کردووه. ئەم‌ه‌یش نیشانه‌ی ئەوه‌یه که‌ ئەم دەستنوسانه
ئەحمه‌دموختار دیوه‌تی و هی کتئبخانه‌که‌ی خۆی بووه و هه‌موویانی خۆیندووه‌ته‌وه،
ئەگه‌ر نه‌خۆینرا‌یته‌وه، ئەو هه‌لانه‌ چاک نه‌ده‌کرانه‌وه و به‌و شئوه‌یه ئئمزای نه‌ده‌کردن.

ئەو دەستنوسانه‌ی که‌ سه‌یید عه‌لی نوسویه‌تییه‌وه:

۱- دیوانی سالم.

۲- دیوانی شیخ ره‌زای تاله‌بانی.

۳- دیوانی ئەحمه‌دموختار به‌گی جاف.

۴- دیوانی تاهیره گی جاف.

۵- دیوانی موسته فا به گی کوردی، له گه لّ چند پارچه شیعرنکی دیکه ی شاعیرانی تری کورد دا.

۶- دیوانی نالی.

۷- که شکۆله شیعرى فارسی و کوردیی شاعیرانی کورد و فارس.

تاكو ئیستا ئەمانه روون و ئاشكران، نازانین دوابه دواى ئەمه چىسى تر دهرده كه ویت. ئەوهی تاكو ئیستا له لای ئیمهیه و دیومانه و به راوردمان كردوون، ئەم كۆمه له به ره مه ن كه ناومان هینان و به خه ته نایابه كه ی سه یید عه لی نووسراونه ته وه.

با بیینه وه سه ر باسی ناوه رۆکی ده ستنوو سه كه . ئەم ده ستنوو سه چهن د خاسییه ت و تایبه تمه ندییه کی هه یه، یه كێك له وانه ریزیه ندیی شیعه كه نه به پیتی ریزیه ندیی پیته كان له ئەلفه وه تا یاء. ئەوه ی جینگه ی دلگرا نییه پیتی ئەلف له م ده ستنوو سه دا فه وتا وه و ته نیا یه ك به یت له پیتی ئەلف ماوه ته وه. ئەمه یش مانای ئەوه یه كه پیتی ئەلفی تیدا بووه، نیشانه یه کی تریش بو ئه وه ی كه پیتی ئەلف له م ده ستنوو سه دا هه بو وه، ئەو ژماره یه یه كه خودی نووسه ر له سه ری نووسیوه، ئەو ژماره یش كه ئیستا ماوه و له سه ر لاپه ره ی (۱) ه، ژماره (۱۷) یه، كه واته ۱۶ په ره ی نه ماوه، ئەو ۱۶ په ره یه یش خوا خو ی ده زانی ت چىسى به سه ر هاتوو ه و چهن د پارچه شیعرى تیدا بو وه.

سه ره تای ده ستنوو سه كه یش به م به یته شیعه ی دواغه زه ل له پیتی ئەلف ده ست پى ده كات:

طاهر جنونی تا به کی نشنیده ای در قید کرد؟

زنجیر تار زلف او پای دو صد دیوانه را

له دواى ئەم به یته وه ده چیته سه ر پیتی بی، له دواى ئەم نیوه به یته یشه وه (یارم ز در در آمد با روی بی حجاب) پچران له نو سه كه دا هه یه و دوو ژماره ی هه یه، لاپه ره ۲ و ۱۸ و له به رانه ریشدا لاپه ره ۳ و ۲۱ نووسراوه. كۆتاییی شیعرى (یارم ز در ...) فه وتا وه. له

لاپہرہکھی دواتریدا دوو بهیتی کۆتاییی شیعرنکی تره و بهم شیوهیهیه: (بی خبر بودم که دل افتاده اندر دام عشق) که چی کاتیک ئەم نوسخهیهیان چاپ کردوه، ئەو شیعری کۆتایییهکھی نهماوه و ئەم دوو بهیته که کۆتاییی شیعرنکی تره تیکهلی کردوه و به یهک شیعری لهقه ئەم داوه.

چهند شیعرنک ئەم نوسخهیهدا ههیه و پیشتریش بلاقراونهتهوه، ههندیک جیاوازیی وشهییان له گهڵ یهکترا ههیه، ههندیکیشیان لهرووی بهیتی زیاد و کهمهوه، جیاوازییان ههیه. بۆ نمونه: (زلفین تو که طعنه زن مشک و عنبرند) لیرهدا که لاپهه ۵۴ی کۆن و لاپهه ۷۲ی تازهیه که پئی دهچیت به خهتی پیرستوووسی مه جلیس نووسراییت، یان ئەو ههسن ناوهی که ئیمزای لهسهه کردوه، یان ئەو عهلییهی که چهند پارچه شیعری نووسیوهتهوه و ئیمزای کردوه. دهکرت ئەم عهلییه ههه عهلی که مال باپیر بیت، یان که سیککی تر بوو بیت و دواي که مالی دهستهته که ی که وتبیتته دهست. بههه حال دوو ژماره ی بۆ دانراوه. به قهله می رهساس سی بهیتی شیعری فیرهدهوسی نووسراوه، دواتر نووسراوه (ده هم ماه صفر نوشته شد من نمانم، خط بماند یادگار، سنه ۱۳۳۵. حسن [ئیمزا]). ئەم ههسهنه و ئیمزاکه دوو ناوه، ناوه که ی باوکی ناخوینرتتهوه و ههردووکی کراوته ئیمزا. سههرتای پیتی (ر) به خهتی سهیید عهلی دهست پئی دهکاتهوه.

پیتی کاف و گاف لهم دهستوووسهدا نههاتوه، یان فهوتاهه، ئەوهیان نازانین. شیعری (ز آن نظر کند همه دم رویر آینه) کۆتایییه که ی فهوتاهه، لیرهدا چهند لاپههیه کی که وتوهه و نازانین چهنده. هۆی ئەم کهوتنهیش روون نییه، له گهڵ ئەوهیشدا سهههتای پیتی یایش نهماوه و دیار نییه چهند پارچهیش له پیتی یاه لهناو چوهه. ئەوهی له پیتی یاه ماوهتهوه چهند پارچه شیعرنکه و کۆتاییی شیعرنک و چهند شیعرنکی تری که بهدواي ئەودا دیت

ئه وه مان بو ده سه لمینیت که شیعری پیتی یاء زور بووه، بو نمونه که ۷ لاپه ره نه ماوه،
ئه مهیش ئه وه مان بو ده سه لمینیت.

خواجه گر قهر کند بنده نباشد دل گیر
شاد شود طاهر اگر یار نماید عقبی

دوای ئه م بهیته، چند غه زلیکی له پیتی یاء دینیت. له یه ک دوو لاپه ره ی دواتردا به
خه تی عه لی ناویک، ئیمزایه ک کراوه و باس له کاریک ده کات که سه باره ت به
ئه حمه دموختر جافه و تیک دراوه، ههروه ها له لاپه ره ۱۲۲ به رانبه ر به ۱۴۸ چند
نوسینتیکی که می تیدا نووسراوه و نووسیویه تی:

(ترسم که من بمیرم و یاران بی وفا
پا بر سرم نهند ندانند کیم)

بو شاییه کی چند ساتیمه تری لیره دا هه یه و دواتر ئه م دوو بهیته نووسراوه:

(ترسم که من بمیرم و غم بی پدر شود
وین طفل نازپرور من در بدر شود)

له نیوان ئه م دوو بهیته وه له لای چه په وه دوو جار عه لی ئیمزای کردووه به م شیویه:

علی [ئیمزا]

علی [ئیمزا]

ههروه ها له لاپه ره ۱۳۹ به رانبه ر به ۱۲۳ دوو بهیته تر به قه له می ره ساس هاتووه،
یه کیان هی سائیه و ئه وی تریان نازانین هی کییه. دواتر دوو بهیته تری فارسییش له
خواره وه و له لای چه په وه نووسراوه و ئیمزای عه لی له سه ر کراوه.

دوای ئه م شیعره نووسراوه: (طاهر بگ دام اقباله ...) دواتر شیعری «تا به که ی قوربان»
هاتووه، له دوای شیعری (چو دلبر با رقیبان باده در پیمانان می ریزد) هوه، شیعری «ئه م که وا
تاقی سه مه ن ساقه» هاتووه و له دیوانه که دا نییه. له لاپه ره کانی کۆتاییی ئه م

دهستنووسه‌دا نووسراوه: «تم تم تم تم». له لاپه‌ره‌که‌ی به‌رانبه‌ریدا ئەم چەند به‌یتە به
خەتی ئەحمەدموختار جاف نووسراوه:

(گویند به شب دیدن آینه نکو نیست
ما روی تو در موی تو دیدیم نکو بود)

(تا تو نگاه می‌کنی کار من آه کردنست
ای به فدای چشم تو! این چه نگاه کردنست؟)

(سگ کوی تو به بوی دل ما می‌آید
سگ اویم کزو بوی وفا می‌آید)

پاشان ئەم چەند دێره نووسراوه: (در سنه هزار و سیصد و سی و چهار^۱ در ایام
سفر^۲ برلک برای یادگار نوشته شد، من نمانم خط بماند یادگار آه آه، ۱۳۱۴ خانای پاشازاده،
احمد مختار جاف [نیمزا].)

لاپه‌ره‌ی کۆتاییی ئەم دهستنووسه‌ی سه‌یید عه‌لی، به‌م شیعره‌ی خواره‌وه کۆتاییی دیت:

بنواپه له ئەم نه‌شئه‌یی ئەم‌پۆ له دلایه
هه‌ر لایین ده‌چی ده‌م له ده‌م و ده‌س له ملایه
دوو بیستی من ئەم‌پۆ وه‌کو په‌نجا له چلایه
به‌م نه‌وعه خودایا که برۆم، بچمه چ لایه؟

ئەم دوو به‌یتە چونکه له نێوان شیعره‌کانی تاهیر به‌گدا نییه و له کۆتاییی

۱- له دهستنووسه‌که‌دا نووسراوه (سیوچار) و هه‌له‌یه.

۲- له دهستنووسه‌که‌دا وشه‌ی (صفربرلک) به‌هه‌له نووسراوه.

نوسینه که ی نه حمه دمورخاره وه هاتووه، ده کریت گومانی لی بکریت که شیعری تاهیر به گ بیت، دوا ی لیکولینه وه بو مان ده رکه وت شیعری حه مدیی شاعیره.

شعیره کانی نیو ثم ده ستنوسه بریتین له ۱۲۰ پارچه شاعر، به لام له راستیدا ده ستنوسه که و شیعیره کانیش زور له مه زیاتر بوون، ته نها نه وه نده ی ماوه ته وه. ده بیت نه ویش بلتین که هه موو هونراوه کانی ناو ده ستخه ته که بلاونه کراوه نین، نه و شاعرانه ی که له م ده ستنوسه دا بلاوکراونه ته وه ۱۴ پارچه شاعر، ثم شیعیره بلاوکراوانه له گه ل نه وانه ی ده ستنوسه که دا جیاوازی زوریان هه یه، چ له رووی وشه یی و چی له رووی زیاد ی و که میی به یته کانه وه.

جوری خه تی ثم ده ستنوسه نه سه علیقه. نه و لاپه رانه ی ماوه ته وه بریتین له ۱۳۸ لاپه ره، له لاپه ره ۳ ده ستخه ته که دا له سه ره وه دوو دیر نو سراوه: (این کتاب به دوست دانشمند جناب آقای مراد اورنگ تقدیم می شود. عبدالحسین (میمنتا)... ئیمزا)، دواتر ثم ریکه وته نو سراوه: (۷-۱۰-۴۸).

ده ستنوسه ی ره شنوسه دیوانی تاهیریه گی جاف به پینوسه ی خو ی (تا)

ثم ده ستنوسه که به ده ستنوسه دیوانی تاهیریه گی جاف به پینوسه ی خو ی ناساندو ومانه، یه کیکه له و ده ستنوسه گرنگانه ی به رده ستمانه که سوودی زوری لی وه رگیراوه، بو شیعیره فارسییه کانیش به ده ستنوسه ی بنچینه یی دانراوه.

له م نوسخه یه دا که به خه تی خودی شاعیره، سه ره تا و کو تاییی فه وتاوه، نازانریت چه ندیک له سه ره تاوه فه وتاوه و کو تایییه که یشی چه ند بووه و چه ندی فه وتاوه. له وه ی ماوه ته وه نزیکه ی ۱۲۶ پارچه شیعری فارسیی ماوه ته وه و هاتووه، قه باره که ی له (۱۴×۲۱سم)، موحه مه د عه لی قه ره داغی له ناساندنی ثم ده ستنوسه دا ده لیت: «یه کیکه له و ده ستخه تانه ی ماموستا ئیسماعیل سپینداریی کوی کردوونه ته وه و ماوه ی

سوود لیوہرگرتنی دام، پ: (۱۹×۲۱)، ل: ۶۳، ن: ؟، س: ؟. (نہلبوومی کہ شکۆل: ۲۱۷، ۲۰۰۸) ئەم ئەندازەیی ناویرا و دایناوہ گومانمان لئی ھەبە و دەبیت بەو شیوہ بیت کہ ئیمە دامان ناوہ.

لەسەر کاغەزێکی زەرد و بە خەتێکی تا رادەبەک ناخۆش نووسراوہتەوہ، زۆر شوینی فەوتاوہ، پووکان و رزین لە سەرەتاوہ تا کۆتاییی لەم دەستنووسەدا پرووی داوہ و دەبیرت، جوان ھەلنەگیراوە. خودی شاعیر زۆر شوینی گۆریوہ و کۆژانەوہ و نووسینەوہی زۆری تێداہە. جگە لەوہیش زۆر شیعری تێداہە بە بۆچوونی ئیمە شاعیر یان تەنھا قالبی شیعەرەکی داناوہ، یان فیکرەکەمی دارشتووہ و کیش و سەرراکەمی دروست نەکردووہتەوہ، ئەمەیش بەپێی ئەو شیعرانەمی ھەندیک جینگا نیوہی یەکەم وەزنی تەواوہ و مانا تەواو نییە، نیوہەکی تری مانا تەواوہ و وەزنی تەواو نییە، یان ھەر لە مانا و وەزنی تەواو نییە. ئەم دەستنووسە لە گەڵ ئەو نوسخەییەکی ماییدا یەکیکن و ئەوہی کہ مالی لەبەر روشناییی نوسخەکی تاهیر بە گ خۆیدا نووسراوہتەوہ، بە بەلگەمی ئەوہی لە زۆر جینگادا شیعەرەکان وەکو یەکن. لە ھەندیک شیعردا جیاوازیان تێدا نییە و لە ھەندیک شیعریشدا کہ مترین جیاوازیان تێداہە. جیاوازیی ئەم دەستنووسە ئەوہیە خەتی خودی شاعیر، بەشیک لەو شیعرانەمی لە نوسخەکی ماییدا فەوتاوہ لێرەدا بەشیک زۆری ماوہ، یان ئەو شیعرانەمی سەرەتاکەمی یا کۆتایییەکی فەوتاوہ، لێرەدا ماوہ و لە شوینی خۆیدا ناماژەمی پێ کراوہ.

لەم دەستنووسەدا ناوی ھیچ کەسێک نەھاتووہ، سالی نووسینەوہی پێوہ نییە، بەلام بە چاوپێداخشانیک دەردەکەوتت کہ ئەم دەستنووسە ھی تاهیر بەگی جافە و بە قەلەمی خۆی نووسراوہتەوہ؛ چونکہ لە زۆر جینگادا کۆژانەوہ، ریکخستنەوہ، بەیت بۆ زیادکردن، نیوہبەیت راستکردنەوہ و چاککردن، غەزەل کۆژانەوہ پرووی داوہ و دەبیرت. ئەم نوسخەییە وەکو

گوتمان له بهر شهوهی نوسخه‌ی ره‌شنووسه، هه‌له و که موکورتیی زۆری تیدایه، له بهر رۆشنایی نوسخه‌که‌ی که مالی و چاپ‌کراوه‌کان و نوسخه‌کانی تری، به‌راورد کراوه و تائه و جیگایه‌ی توانابیت گرفته‌کان چاره‌سه‌ر بکړین، چاره‌سه‌ر کراون.

ده‌ستنووسی مه‌لا نه‌حمه‌دی ده‌که‌یی «دک»

ئه‌م که شکۆله‌یه‌کیکه له‌و که شکۆلانه‌ی لای موحه‌مه‌د عه‌لی قه‌ره‌داغی و له کتیبی ئه‌لبوومی که شکۆلدا، له‌ لاپه‌ره‌ ۱۷۸ د ناساندوویه‌تی. نوسخه‌ ئه‌سلویه‌که‌ی له‌ لای ناوراوه و ئیمه‌یش کۆپیه‌کی وینه‌گیراویمان لئی وهرگرتوه.

ئه‌م ده‌ستنووسه‌ پریه‌تی له‌ دوعا و شیعی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی و... هۆنراوه‌ی شاعیرانی کورد و فارسی تیدا ده‌بینریت، شیعی شاعیرانی کۆن و نوی تیدایه.

که‌شکۆله‌ که زۆر شپه‌زه‌ بووه و باش هه‌لنه‌گیراوه، له‌ زۆر جیگه‌دا ئه‌وه‌نده‌ مۆرانه‌ خواردوویه‌تی یان دراوه، پارچه‌ هۆنراوه‌ که یان نووسراوه‌ که فه‌وتاه و ناتوانریت بخوئرتته‌وه و که‌لکی لئ وهر‌بگیریت. له‌ بهر شهوه‌ی زۆر شپه‌زه‌ بووه و تیک چووه‌ به‌ که‌لکی ئه‌وه‌ نایه‌ت له‌ هه‌موو جیگه‌یه‌ کدا سوودی لئ وهر‌بگیریت، هه‌ر بۆیه‌ ناویه‌ناو و شهوه‌ی پیوست به‌ ساغ‌کردنه‌وه‌ بکات و ساغ‌بکرتته‌وه، به‌پیی توانا لئی ساغ‌ده‌که‌ینه‌وه و بلاوی ده‌که‌ینه‌وه. له‌م به‌هه‌مه‌ی تاهیر به‌ کدا له‌ هه‌ندیک جیگادا سوودی لئ وهر‌گیراوه.

مامۆستا موحه‌مه‌د موسته‌فا (حه‌مه‌بۆر) ی به‌رئزیش ماویه‌ک ئه‌م که‌شکۆله‌ی له‌ لا بووه و شیرازه و پینه‌کاری کردووه‌ته‌وه و پیشه‌کیه‌کی دووردرتشی بو نووسیوه. حه‌مه‌بۆر له‌ دووه‌م لاپه‌ره‌دا هه‌ندیک زانیاری له‌سه‌ر که‌شکۆله‌ که نووسیوه، پیم وایه‌ شه‌و کاته‌ی که له‌ شاری به‌غداد نیشته‌جی بووه‌ زانیاریه‌کانی نووسیوه‌ته‌وه. هه‌ر له‌ دووه‌م لاپه‌ره‌دا نووسراوه: به‌غدا- له‌ کۆتایی ۱۹۸۶ و سه‌ره‌تای (۱۹۸۷) ز.دا.

بہرگی ئەم دەستنوسە جلدیکی رەنگ سەوزی مامناوەندییە و لیواوەکە ی رەنگی
قاواوییە، بە قەلەمی جافی شین بە گەورەیی لەسەری نووسراوە: «کەشکۆلی مەلا
ئەحمەد دەککەیی».

بەپیتی ئەو وینەییە کە گیراوە، دەردەکە وێت کە پێوانەکە ی (۲۰ × ۱۲ سم) ه یان
(۲۱ × ۱۴ سم) ه، ئەو ی لێی ماوەتەو ۳۰۰ لاپەرەییە. لە سالی ۱۳۴۶ ی کۆچی بەرانبەر بە
سالی ۱۹۲۷ ی زایینی لە شاری هەلەبجە دەستی بە نووسینی کردوو. پەرە ی یە کە می بە
قەلەمیکی رەسەس هەندیک نووسینی لەسەر نووسراوە و دوو مۆری مامۆستا قەرەداغیی
(محمد علی قەرەداغی) پێوہیە. لاپەرە ی دووہمی بە قەلەمی مامۆستا حەمەبۆر بە
مەرەکەبی رەش و لیواری نووسینە کە بە قەلەمی مەرەکەبی سەوز سیبەری بۆ کراوە،
نووسینە کە بە گەورەییە و لەسەر لاپەرە کە نووسراوە:

«کەشکۆلی مەلا ئەحمەدی دەککەیی، ۱۹۲۷ ز- لە (۱۹۶۷ ز) دا لە دەراوی سیروان
نووسراوەتەو. خەتیکە بەژێردا هینراوە هی مامۆستا موحەممەد علی قەرەداغییە، دوو
خەتی بەژێردا هینراوە، پینەکاری و شیرازە و بەرگ و لەسەر نووسینی لە لایەن موحەممەد
موسستەفا (حەمەبۆر) ەو کراوە، لە بەغدا- لە کۆتایی ۱۹۸۶ و سەرەتای ۱۹۸۷ ز دا».

پاشان دەچیتە سەر پیشەکییە کە ی حەمەبۆر و ناوەرۆکی دەستنوسە کە. هەرچی
شعیری تێدایە بە گۆرە ی زانیارییە کانی ئەو دەمە نووسراوە کە بۆ کراوەتەو یان بۆ
نە کراوەتەو. دواتر ئیندی کسینکیشی بۆ کراوە. دوا ی ۱۶۶ لاپەرە چەند پەرەییە کی خالی
دیت، ئنجا دەچیتە سەر کەشکۆلە کە. ئەم پەرانە دەفتەریکی هاوشیوہی کەشکۆلە کە یە و
لە لایەن مامۆستا حەمەبۆر ەو دروست کراوە و لکینراوە بە کەشکۆلە کەوہ.

شعیری نیو ئەم کەشکۆلە، بریتیە لە شعیری شاعیرانی کورد بە زمانی فارسی و
کوردی و... ەروہا شعیری شاعیرانی فارسیشی تێدایە؛ ەونراوە ی شاعیرانی وەکو خانە،

مهوله وی، مه حروومی، مه لا وه له دخان، تاهیر به گ، نه حمه د به گ، نالی، سالم، کوردی، پیره میترد، بیخود، بیدار، نه دهب، قادر سنه، موزنیب، مه ولانا خالید، موفتی زه هاوی، شیخ نه جمه ددین، سه لام، شیخ رها، مه لا حه سه نی قازی، سه رعی و... تیدایه.

شعیری شاعیرانی فارسی وه کو بیدل، وسوق نه لده وله، خواجه پروکنه ددین، سه یید مویاره کشا، بابا (سه ودای)، نه حمه د شای قاجار، نه بولحه سه نی خه ره قانی، سه عدی، شه مس، غه یاسی، جامی، حافظ و... تیدایه.

دوای ته واویرونی که شکۆله که، حه مه بۆر کۆتایینامه یه کی له په ریه کدا بۆ نووسیوه، چهند په ریه کی سپی له دوای کۆتایینامه که وه هاتووه و ئیتر ده ستنوسه که ته واو ده بیت. نه و شاعرانه ی تاهیر به گ که له م ده ستنوسه دا هاتوون، بریتین له: داستانی قومی، مه ریوته حه یاتم، قوریانی روخت بم، دل نه خو شی ده ردی، تیری غه مزه، دونیا هه موو له حزه، دل له هیجرت، نه ماوه شاری هارووت، موقه ددهر گه ر نه بی، سلام ما، چه مه ن یه کباره و...

هه ره ها شیعره کانی سلیمان به گی باوکی گۆرانی شاعیریش که بۆ تاهیر به گ نووسراوه، لیره دا هاتووه. جگه له وهیش شعیری به غه مزه ی چاوی مه خمووری که گوایه ناری و تاهیر به گ پیکه وه نووسیوانه، له م که شکۆله دا به ناوی ناریسه وه هاتووه. نه م ده ستنوسه به نوسخه ی «دک» له م دیوانه دا ناسیندراوه.

که شکۆلی کفری «کف»

نه م که شکۆله بریتیه له ده ستنوسیکی گه وه و له شاری کفریدا نووسراوه ته وه. نه م ده ستنوسه کۆپیسه کی له لای هه رده ویل کاکه بییه و ئیمه ییش نوسخه یه کمان له بهر گرتووه ته وه، تا سوودی لی وه ریگرین.

ئەم دەستنووسە قەبارەکە (۱۷×۲۳سم) ه، نزیکی ۶۱۴ پەرەیه و بە خەتی نەستەعلیق و روون و جوان نووسراوەتەوه؛ نزیکی ۲۵ پەرەیی سەرەتای کەوتوو. نووسەرەوهی دەستنووس لە چەند جینگەیه کدا ناوی خۆی نووسیوه. نووسەرەوه لە پەرەیی ۱۵۴ دەلیت: تەواوم کرد لە بیست [و] یەکی زیلجەدا لە ئەحوالی دڵ نارهتەتیا، لە تاریخی ۱۳۴۹ لە شەهری کفری، لە مزگەوتی گەورە، لە سویحی جومعه لە سەعات دوو و نیم، لە ناخی بەهار، بۆ پیاوی لار...

جگە لەوهی لە چەند جینگەیه کدا سالی نووسینهوهی نووسیوه، لە پەرەیی ۸۱ دەستنووسەرەوه دەلیت: (علی يد الحقير في جامع كبير، احمد المجنون، من بلد كفری فی يوم الخميس ۱۳۴۹).

لەم کەشکۆلەدا شیعری شاعیرانی فارسی وەکو مەولانای رۆمی، سەعدی، جەننەتی، جامی، خوسرەو، بیدل، زەوقی و... هەیه.

شیعری عەرەبی بەناوی ئیمامی ئەبووبەکر و نەعتی عەرەبی و... لەم کەشکۆلەدا دەبێت. داستانی سولتان جومجمو و چەند داستانیکی تر کە خاوەنیان نەزانراوه هاتوو. شیعری شاعیرانی وەکو میرزا عەبدولقادی پاهویی، ناری، کەمالی، ئەحمەد بەگ، مەلا حەسەنی مەلای بیارە، شیخ حەسەنی عازەبان، شیخ رەزا (بەشیک لە دیوانەکەیت)، بەشیک لە دیوانی ئەحمەد موختار جاف، بەشیک لە دیوانی نالی، بەشیک لە دیوانی تاهیر بەگی جاف و چەندین شاعیری تر کە شیعریان لەم دەستنووسەدا بە کوردی و فارسی و عەرەبی هاتوو و دەبێت. هەندیک شیعریشی تێدایە کە خاوەنیان نەزانراوه.

هەر لەم دەستنووسەدا شیعری (بەغەمزەیی چاوی مەخموری) یش بە سەرۆای «کردم» هاتوو و بە ناوی کاکە حەمەیی مەریوانییەوه تۆمار کراوه.

ئەو شیعرا ئەی تاهیر بە گ که لەم دەستنووسەدا هاتوون، بریتین لە ۳۳ پارچە شیعری کوردی و فارسی که ئەمانە ی خوارووەن:

لە دەوری پیری مە یخانە، سوپای مە عسییەت، سەد که پاشا، رە فیقان گرفتاری، رۆژی تەرەب، زلف تو مشک، مەریووتە حەیاتم، رە فیقان تا، تن چو، بە زیبایی رخ، ساقیا برخیز، صادقانە با تو، دو صف ایستادە، حاش لله، بە ستمها، فەسلی خەزان، ئە ی پرتەوی، سلام ما، گلبرگ تن، قوریانی روخت بم، چە مەن یە کبارە، موقەددەر گەر نەبی، عیلاجی دەردی عەشق، دل لە حەسرت، تابه کە ی قوریان، دنیا که هە موو، فیدای روخساری نالت، نمونە ی رووی تۆیە، تیری غە مزە ی چاوە کانت، یا رە سوولە لالا، دل لە هیجرت.

ئەم دەستنووسە شیعری بلاونە کراوە ی تاهیر بە گیشی تێدایە و یە کیکە لە سەرچاوە گزنگە کانی بە رده ستمان و زۆر کۆمە کمانی کردووە لە ساغکردنەو و دیاریکردنی زۆر جیگا که لە نوسخە کانی تر دا خراپ بوون، یان ناتەواو بوون. لە رینگە ی ئەم نوسخە یەو جیگا ناتەواویبە کانی تەواو کراون. ئەم دەستنووسە بە نوسخە ی «کف» لە دیوانی تاهیر بە گدا ناسینراوە.

که شکۆستان «مح»

که شکۆستان دەستنووسیکی تری بە رده ستمانە بو ئەم بە رهه مە ی تاهیر بە گی جاف. ئەم دەستنووسە ییش بریتییه لە بە شیکی که می دەستنووسیکی گەورە که لە موحه مەد عەلی قەرە داغی وەرمان گرتووه. ئەم دەستنووسە ناویرا و ناوی لی ناوه که شکۆستان، چونکه پاشماوی کۆمە لیک دەستنووسە و پیکه وه شیرازە کراون.

ئەم نوسخە یە بە خە تیکی جوان لە تیکە لە ی شکه سته و نە سته علیق نووسراو تەو ه. ئیمە بە نوسخە ی «مح» لێرەدا ناساندوومانە. لەم بە شە ی بە رده سته ی ئیمەدا شیعری شاعیرانی وەکو تاهیر بە گ، شیخ رەزا، سالم، شە هیدی، سە یید بە ها، ناسرە ددین شا،

حہمدی و... تیدا دہینریت. نووسہرہوہ لہ جینگایہ کدا نووسیویہ تی: (تمت از جامع پادشا فی ید احمدی ۱۳۴۷).

نووسہرہوہی نوسخہ لہ جینگایہ کدا شیعیری دوویارہ و ہلہی نووسیویہ و چاکمی کردووہتہوہ و دہلئیت: (این شعر ظاہرا غلط است چونکہ تکرار است).

ئو شیعرگہلہی لہم دہستنووسہدا ہاتوون ئہمانہن: شہمال یار نہدیت، چون نظر، خال بہ گنج، ئہ گہر بیت و بکا، یا رہسولہللا، نمونہی رووی تویہ، شہہنشای، یاران فہرہادم، دل نہخوژی دہردی، ئہی پرتہوی، دل لہ حہسرت، تابہکہی قوریان، فیدای روخساری، موقہددر گہر نہبئی، قوریانی روخت بم و...

ئہم دہستنووسہ چونکہ بہ مؤبایل وئنہمان گرتوہ، تائوہو جینگایہی لہ یادمانہ دہستنووسہکہ چند دہستنووسیک بوہ و پیکہوہ شیرازہ کرابوون. ئہندازہیان لہ نیوان (۱۴×۲۱سم) و (۱۷×۲۳سم) دایہ، ئو بہشہی شیعرہکانی تاہیر بہگی تیدا ہاتوہ، بریتیہ لہ ۱۷ پەرہ.

دہستنووسی موحمہد موستہفا کوردی «مم»

ئہم دہستنووسہ لہسہری نووسراوہ موحمہد موستہفا کوردی و ئیمہ نیشانہی «مم» مان بو داناوہ. سہرہتا و کوئیایی ناتہواوہ، لہ ناوہندیشہوہ چند جاریک پچران و لی کہوتنی تی کہوتوہ و بہشیکی زوری نہماوہ؛ ئہوہی ماوہتہ ۱۷ لاپہرہیہ، ئہندازہکہی (۱۳×۲۰سم). بہ خہتی موحمہد موستہفا کوردی نووسراوہتہوہ. بہشیکہ لہ شیعرہ فارسییہکانی تاہیرہگی جاف و بہپیی بہراورد و لیکدانہوہی ئیمہ، ئہم نوسخہیہ لہبہر روشنائیی نوسخہکہی کہمالی نووسراوہتہوہ و شیعیری ناتہواو و بلاونہکراوہ و ریزہندیی شیعرہکان ئہوہمان نیشان دہدات کہ ئہمانہ لہبہر یہک نووسراونہتہوہ.

خه تی ئەم دەستنوسه زۆر جوانه، به خه تی شکهستهی نهسته علیق نووسراوه ته وه. له هه ندیک جینگادا پهیره ی ریزه ندیی شیعره کان کراوه، له هه ندیک جینگايشدا پهیره و نه کراوه، به لام وا پێ ده چیت به هۆی تیکچوونی شیرازه که وه نه و تیکه لاوییه رووی داییت. سالی نووسینه وه و هیچ نیشانه یه کی تری له سه ر نییه تا زانیاری زیاتری له باره وه بنووسین.

ده ستنوسی که ریم به گی جاف «کب»

ئەم دەستنوسه مان له دوکتۆر سه سه ن جاف وه گر تووه چونکه هی که ریم به گی باوکیان بووه، هه ر به ناوی ئەویشه وه ناومان ناوه و به ئاماژه ی «کب» لێره دا ناسینراوه. ئەم دەستنوسه دوو به رگه و قه باره یه کی گه وه ی هه یه، نزیکه ی ۱۲۰۰ لاپه ره یه. ئەم دەستنوسه له داها توودا چاپ ده کړت.

نووسه ره وه ی ئەم دەستنوسه شیعره سوژانییه کانی به دوا ی یه کتردا هیناوه، دواتر هه ورامییه کان و دواتر شیعره فارسییه کانی هیناوه. ئەم دەستنوسه خه تی چه ند که سیکی تیدایه. شیعری شاعیرانی کورد و فارس و عه ره بی تیدایه، شاعیرانی وه کو مه وله وی، خانای قوبادی، شیخ ره زا، خالۆی مه وله وی، شاکه لی و عه تاری نه ی شابووری ... تیدایه.

ئەم دەستنوسه قه باره که ی (۱۴×۲سم)ه، به خه ت و پینوسی جوړاوجۆر نووسراوه ته وه، وه ک شکهسته ی نهسته علیق و پینوسی نوێ. ئەم دەستنوسه له به شی شیعره کانی تاهیر به گدا له لاپه ره ۲۴۵ دا سالیکی پێوه یه و نووسراوه: (۱۳۵۵ بعد از ظهر، سلخ جمادی الآخره از دکه سرچم در خدمت حاجی عبدالقادر بگ بودم، المذنب احمد حمدی).

شیعره کانی تاهیر به گ له م دەستنوسه دا زۆرن، ۵۵ لاپه ره یان داگیر کردووه. هه ر یه ک له و شیعرا نه ی که تیکه لاو کراوه، وه کو شیعری به غه مزه ی، شیعره که ی نه ده ب، نه وا لێره يشدا هه ر به ناوی تاهیر به گه وه ها تووه، به لام وه کو له شوینی خۆیاندا باسه مان کردووه و

ساغمان کردووه‌ته‌وه که نه‌و شیعرا نه‌هی کین، لیره‌دا نه‌مان هی‌ناون و به شیعری تاهیر به‌گی نازانین.

هر له لاپه‌ره ۱۲۴۰ و له‌ناو شیعه‌کانی تاهیر به‌گدا نووسراوه: له غه‌له‌ت چاک‌کردن بیتاقت بووم. نه‌م رسته‌یه نه‌وه‌مان پی ده‌لئیت که شیعه‌کانی تاهیر به‌گ زور ده‌ستکاریان کراوه، یان نه‌وه‌تا که تاهیر به‌گ نووسیویه‌تییه‌وه و کوچی دوایی کردووه و شیعه‌کان هر به‌و ناته‌واوییه که وتوونه‌ته به‌رده‌ست، یان نه‌وه‌تا به‌شیکی ته‌واو کراوه و به‌شیکی ته‌واو نه‌کراوه. به‌لام به‌پی ده‌ستنوسه‌که‌ی خوی بیت، نه‌وه شیعه فارسییه‌کانی ته‌واو نه‌کردووه چونکه له زور جینگه‌دا نه‌وه به‌روونی دباره که فیکره و دارشتن و وه‌زنه‌که‌ی دیاری کردووه، به‌لام هر‌وا جی ماوه. نه‌م ده‌ستنوسه قسه‌ویاس زور هه‌لده‌گریت، له‌به‌رنه‌وه‌ی چاپ ده‌کریت، هر نه‌وه‌نده‌ی له‌سه‌ر ده‌نوسین.

چهند ده‌ستنوسیکی تر

ده‌ستنوسی کۆیه «کۆ»

له‌نیو نه‌وه ده‌ستنوسانه‌ی به‌رده‌ستماندا چهند ده‌ستنوسیکی تر هه‌یه چهند شیعیکیان تیدا هاتووه، واته له‌وه ده‌ستنوسانه‌دا دوو سئ شیعر هاتووه، بۆیه لیره‌دا به‌ کورتی له‌سه‌ریان ده‌نوسین. که‌شکۆلئیک که له شاری کۆیه نووسراوه و له کتیبخانه‌ی گشتی تاران پارێزراوه، به‌کۆدی ژماره (۵-۰۹۷۷۶) داخل کراوه و ده‌ناسریت. شیعی یا ره‌سوله‌للا و (مخمس طاهر بیگ بر اشعار خالص پسر شیخ رضا "خداوندا") هاتووه. نووسه‌ر به‌خه‌تی شکه‌سته و نه‌سته‌علیق نووسیویه‌تییه‌وه. نه‌م ده‌ستنوسه به‌نیشانه‌ی «کۆ» ناسیندراوه.

جنگ اشعار فارسی و کردی «کش»

ئەم دەستنوسە دەستنوسی کەمالیی شاعیرە، یەکیکە لەو حەوت دەستنوسە ی بۆ ئەحمەدموختاری نووسییووە و لە کتیبخانە ی مەجلیسی شوورای ئیسلامی ئێران پارێزراوە، دەستنوسیگی گەورە یە.

شیعری شاعیرانی فارس و کوردی تێدایە، شیعری شاعیرانی کوردیشی بە فارسی تێدا دەبینرێت. شیعری سەعدی، غیاسی، خاکی، ناری، تاهیر بە گ، ئەحمەدموختار جاف، مەحوی، مەولانا خالید، زۆەر، حەریق و... تێدایە، دوو سێ شیعری تاهیر بە گی تێدا هاتووە: تن چو مو، مخمس بر کلام طاهر بگ. پێش ئەم شیعەرە شیعری عارفە و لەم شیعەریشدا نازنای شاعیر نەهاتووە، پێ دەچیت شیعری عارف بیت، کە بەم شیوێ دەست پێ دەکات: (یار من لالەرخ). هەرۆهالەم دەستنوسە دا شیعری بە غەمزە ی چاوی مەخموری بە ناوی نارییووە تۆمار کراوە و بە پەدیفی «کردم» هاتووە.

ئەندازە ی ئەم دەستنوسە (۲۱×۱۴سم)ە، بە خەتی سەید عەلی نووسراوە، سەید عەلییش خودی کەمالیی شاعیرە. بە ژمارە پەفە ی ۹۷۹۱ داخل کراوە و ناسیندراوە، لە پێکەوتی ۹ موهه پەمی ۱۳۳۳ ی کۆچی نووسراوەتەو، لێرە دا بە ناوی «کش» ناماژە ی پێکراوە.

کەشکۆلی سۆزی نیشتمان «نج»

ئەم کەشکۆلە ییش هی نەجمەددین مەلایە و کۆپیەکی لە بنکە ی ژین وەرگیراوە. نووسەرۆهەکی نەجمەددین مەلایە، بەلام کەمالیی شاعیر نوسخە یە ک یان زیاتری لە سەر نووسییووەتەو. پیم وایە ئەم نوسخە یە بە پێی ناماژەکان خەتی کەمالیی شاعیرە، لەم دەستنوسە دا بە کورتی ژیاننامە ی تاهیر بە گ لە گەل شیعری «موقەددەر گەر نەبی...» دا هاتووە، سالی ۱۹۴۲ نووسراوەتەو.

دیوانی زئوهر «زر»

ئەم دەستنوسەیش هەر هی نەجمەددین مەلایە، ئەم دەستنوسە لە کتیبخانەیی گشتیی بەرلین پارێزراوە. لەم دەستنوسەدا بەیتیککی تورکی و تەخمیسیککی زئوهرمان لئ وەرگرتووە، ئەم نوسخەییە بە ژمارە «hs. Or. ۱۰۸۷۱» لە کتیبخانەیی ناویراودا پارێزراوە. سالی ۱۹۴۲ نووسراووتەو. لێرەدا زۆر لەسەر ئەم دەستنوسەیش نانووسین. چەند دەستنوسیککی ترمان بەکار هیناوە، ئەوانەیش یەک لاپەرە و دوو لاپەرە بوون، لەوانە: یەک دوو دەستنوس که لەلای ماموستا موحمەدەرپەشیدی ئەمینیی پیاوہیین که یەکیکیان هی شیخانی بیارہییە و دەستنوسیککی تر که لە لای کاک عەبدوڵلای حەبیبی بوو. بۆ ئەوہی ئەم باسە دوورودرئژ نەبیتەوہ، زیاتر لەسەری نارۆین و لە کوتاییی دیوانەکەدا وینەیی هەموویان دادەنئین.

کاروان عوسمان خەیات (رئیین)

۷-۸-۲۰۲۱ تاران

كوردى

قوربانی روخت بىم كه شكەستى به قەمەر دا
 ھەيرانى لەبت بىم كه رەواجى^۲ به شهكەر دا
 ھەر رۆژى ئەدەى وەعدەيى وەسەلت نىيە ئەسلى^۳
 كارت وەكو دونىايە ھەر ئەمەرىيە به فەردا^۴
 مەقسوودى لەسەر كوشتنى عوششاقى^۵ زەعيفە
 وەقتى^۶ كه دەكا خەنجەرى تىژى به كه مەردا^۷
 ھەر چەندە دەكەم سەعى، لەبەر خوینی سریشكەم
 خاكى نىيە بيكەم به ھەوەس، گاهى به سەردا^۸
 دل رۆيوە قوربان لە وجوودم به خەيالىت
 دايم لە سەفەردايە ئەگەرچى لە ھەزەردا

۱- ئەم شیعەرە لە نۆسخەكانى (كف، كش، مح، دك و كب) دا ھاتووە، تەنھا لە نۆسخەى (مح) دا ۶ بەیتە و لە ھەموویاندا ۷ بەیتە، لە چاپەكانیشدا بۆكراوئەووە. لە نۆسخە و چاپەكاندا ھەندىك جیاوازی ھەيە و نۆسخەكانمان بەراورد كردووە. لە نۆسخەى (دك) دا تەنھا دوو بەیتی كۆتاییى به تەواوى ساوہ و بەیتەكانى تر به ھۆى رزینی نۆسخەكانەوہ ناخۆنترتەوہ.

۲- كش، مح: رواج.

۳- كف: ھەر لە ھەزە ئەكەى وەعدەيى وەسەلت، دەى نىيە ئەسلى؛ مح: ھەر رۆژى ئەدەى وەعدەيى وەسەلت نىيە ئەسلى؛ كب: ھەر لە ھەزە ئەدەى وەعدەيى نىيە ئەسلى. نۆسخە ئەوہى (مح) مان بە دروستتر زانى و دامان نا.

۴- ئەم بەیتە لە (مح) دا كەوتۆتە بەیتی كۆتاییى.

۵- كش، مح: عاشق.

۶- كش، مح: وەختى.

۷- ئەم بەیتە لە (مح) دا دەبێتە بەیتی (۴).

۸- ئەم بەیتە لە (مح) دا دەبێتە بەیتی (۲).

ناحەق نییە ناوەستی ئە گەر پردی تەحە ممول
سیروانی سریشکم که ئە کا^۱ هاژە له سهردا^۲
مه‌یلت هه‌یه تاهیر! که بپرسی له برینم؟
بنواره^۳ که ئەو شوخه چ تیری له جگهر دا!^۴

۱-کش، مح: ده‌کا.

۲-کب: ئەم به‌یتە ی پاش و پیش کردوه.

۳-کب: بروانه.

۴- ئەم به‌یتە له (مح)دا نه‌هاتوو.

پینج خشته کیی تاهیر به گ له سهر غه زه لئیکی شیخ رهزا^۱

۲

نه مدی که ره تیک تاقه نیگه ایکی عه تا کا
به م شاهی و والاییه لوتفی به گه دا کا
لیسی دووره که یه ک ره سمی موسولمانی نه دا کا
«رۆژی نه بوو نهو دل به ره بی پر حمه وه فا کا
جاری نه بوو نهو کافره شهرمی له خودا کا»

من کوشته یی چاوانم و چاوانی له من ون
دهرد و نه له میش گشتی به وه لییم بووه دوژمن
بو چاک و شه فاکردنی نه م ده رده دهوا چن؟
«حهیرانن نه تیبا له عیلاجی مه رزی من
لوقمانی و سالی مه گهر نه م ده رده دهوا کا»

کاتیکی که پیسی نایه رکیف، تاو له خه می مرد
رۆیشت و خه م و فیکرمی با دل له گه لسی برد
نیسکی له شی من گشتی له ژیر باری فیراق ورد
«کاری که غه م و ده ردی فیراقسی به منسی کرد
سه رما به هه تیو، با به دهواری شپری ناکا»

۱- گۆفاری سروه، ۱۵۲، ۱۳۷۷: ۴۴-۴۵. نه م پینج خشته کییهی تاهیر به گ له هیچ ده ستنوسینی به رده ستماندا
نه هاتوو؛ ته نها له (حس) دا هاتوو، نه ویش له گۆفاری سروه وه وبری گرتوو.

عاشق کوز و جه بباره به دوو دیدیهی که حلی
 سه د حوری سه ری شوړه له بهر قامه تی نه خلی
 جیی فه خره له بو دم، که بیوسئ که فی نه علی
 «دیوانه یه شه خسی که به غهیری له بی له علی
 وه ک شاهی سکه ندهر ته له بی ئابی به قا کا»

هیجرانی، که لئ موهلیکه بو به نده وه کو سه م
 هم سینه یی سووزانه و هم دیدیه پر نه م
 زووخاو و خمی دوورییه، خورا که هه ر ژم
 «تاب و ته بی ئاته شکه دهی هیجری وه کو شه م
 نیزی که منیش واریدی سه حرایی فه نا کا»

ته نه ها سه فهرم ریگه یی نه و شوخه یه، ری م
 زنجیری هه وای عه شقی نه وه، دایمه له پی م
 به م حاله وه پی م سهیره یه کی دیکه له جیمه
 «له م ریگه یه ته قدیری نه زهل و ابو و که ئیمه
 پامالی جه فا بین و ره قیب سهیر و سه فا کا»

۱- له (حس) دا نو سراه (ناشق)، له هیچ نو سخه یه کی ده ستنووسی شیعه کوردییه کانی تاهیر به گدا وشه ی عاشق به
 ناشق نه هاتووه و هه له یه، نیمه وشه که مان گزی و به عاشق دامان نایه وه. له چاپه که ی (کز) یشدا به ناشق هیناویه تی و
 هه ر له (حس) وه ری گرتووه.

حه تتا به خه ویش دووره له من بچمه که ناری
قهلبسی ره قسی وهک بهرده، نهرم نابئی به زاری
ته خمیس و غه زهل زهر پریه کیش نایه به کاری
«گیان و دل و دین، ههرسی ده کهم بهزل و نیساری
بی، کامی دلی من به له بی له علی رهوا^۲ کا»

عه شقی روخی نه و یاره منی کردووه ناتیق
چونکی که رهزا شیخه و هم شاعیری حازیق
تاهیر گه لی پیی خوشه قسه ی شیخیکی سادیق
«سهر دانی له ری عه شق رهزا! لازمه عاشیق
بو یاری سهر و مال سپهری تیری قهزا کا»

۱- له گۆقاره که دا نهم وشه یه له بییر کراوه.

۲- نهم وشه ییش نووسراوه (دهوا) و هه له یه.

۱۱

نه ماوه شاری بابل، چاهی هارووت
 له کوئی خویندوویه نه فسوون، چاوی جادووت
 ده لئی^۲ توواوه قیبله ی عاشقانت
 که نه مرۆ که چ بووه میحرابی نه برووت
 وه کو مەر جانی ئاله رهنگی نه شکم
 له تاو روخسار و له علی لئی^۳ یاقووت
 مه که مه نعم له شه هدی لئی^۴ نالت
 ده زانی خو که ناژی که س^۴ به بی قووت
 عه جه ب سیررئی له نه برۆتا به یانان
 موخالیف پیکه وهن هم تاق و هم جووت
 وه ره تاهیر مه به سسته دل به دونیا
 به زاهیر جوان و، باتین پیر و فره تووت

۱- نه م غه زله له نوسخه کانی (کف، دک و کب) دا هاتوو، له (دک) دا به شی سه ره تای نوسخه که رزیه و تنها دوو بهیتی کۆتایی ماوه ته وه. له چاپه کانی شدا هاتوو. له هه موو نوسخه و چاپه کاندای ۶ بهیته و هه ندیک جیاوازی له چه ند وشه یه کی نئو ده قه کاندای هه یه.

۲- کب: نه لئی.

۳- کف: لئی له علی.

۴- کب: که س ناژی.

پیتی پئی

پرسیاری تاهیر به گ له ناری شاعیر

۱

سوپاهی^۲ مه عسییهت وه ک فهوجی بولغار
 هوجوومی کرده سهر دلّ وا به یه لغار^۳
 سه فینهی نه فسی سوو به توپی وه سواس^۴
 شکاندی قه لعهیی^۵ ته قوا به یه کبار
 سووود کا گهر خه یالم ته رزی بالون^۶
 سقروتی پی ده کهن زوو سهر به ره خووار^۷
 له شوومی فهوجی هه رستانی نه فسم^۸
 مه جالی هیچ نییه، بو بانگ و هاوار

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه ی (کف) و چاپی (کز) دا هاتوره، له ههردوو نوسخه که دا (۱۲) بهیته و هه ندیک جیاوازی له نیوانیندا ههیه. ههروهه له دواییانه دا کاک سه باح مه لا عه بدوللا له ژماره (۷۵ و ۷۶) ی گوڤاری زربار (۸۱۶) دا نهم شیعه و وه لامه که یه له گه له هه ندیک شیعی بلآونه کراوه ی تری ناریدا بلآو کردوه ته وه، هه ندیک جیاوازی له نیوان ده قه که ی به رده ستی نیجه و کاک سه باحدا هه بوو، نیجه ههردوو ده قه که مان به راورد کردوه.

۲- کف: سوپای.

۳- سه باح: بولغار.

۴- کز و سه باح: سه فینه ی هه ربی نه فسی تووی وه سواس. کز: سه فینه ی نه فسی سوو بیت و به وه سواس.

۵- کف: قوللهیی.

۶- کف: بالول، له چاپی (کز و سب) یشدا نووسراوه (بالون)، نیجه یهش پامان وایه که (بالون) بیت.

۷- کف: پی ده ده کهن.

۸- کف: له شهوقی قوچی سهر به ستانی نه فسم.

شہ یاتین پروسیا^۱ وہ ک لہ شگری پروس
خہ یالی حہ ملہ یانہ^۲ وہ ک سہ گی ہار
تہ بیبانی ہہ موو یونان^۳ نہ گہر بیین
مہ حالہ چاری دہردی نہ فسی بیمار^۴
حہ واسم وا پەرشانہ لہ غہ مہدا
وہ کوئییران لہ دہست ناشووی سالار
وجوودم وا زہلیلی دہستی نہ فسہ^۵
دہ لئی پروسہ لہ دہس^۶ ژاپونی خونخوار
ہہوا و حیرس^۷ وہ ک ئینگلیس و نہ لمان^۸
دہ کاتہ سخیری^۹ دلّ وا چاری ناچار
مہ گہر سہر عہ سکہری پومی^{۱۰} ہیدایہت
بکا چارہی منی سووتای^{۱۱} غہ مبار

۱- سہباح: رووسیہہ۔

۲- کف: حیلہ یانہ۔

۳- سہباح: تہ بیبانی ہہ موو بوتان۔

۴- کف: مہ حالہ دہردی نہ فسی چاری بیمار۔

۵- کز و سہباح: پروسہ۔

۶- کز و سہباح: دہست۔

۷- کف: ہہ موو نہو حیرسہ۔

۸- ہہوا و حیرس وہ ک ئینگلیس و نالمان۔

۹- کف: یہ سخیری۔

۱۰- کف: پومی۔

۱۱- سہباح: سووتای و۔

وه یساناری به نوتقی^۱ مووشکافی
عیلاجم^۲ کا^۳ به ته دبیر و به گوفتار
غممی تاهیر دوو چه ندانه نه میستا^۴
خودا چاری، خودا چاری، خودا چار!

وه لامی ناری بو تاهیره گی جاف

له به ختم یاله دهوهری چه رخی دهووار
گه لی ته شوی حیالم بیتته ئیزهار
خه یالم بوو له دیوانت ئه دا کم
شکاتی جهوری پرووسی نه فسی غه ددار
که چی شیوهی په شیوی خه تتی خامه ت
له سه ر باری غه می دل بوو به سه ر بار
چ وه سفی بوو له عالمه دا خودایا!
دهیینم نه فسی بولبول زاره گولزار
به یانی فه سلی باب و داستانم
مه قامیکه ده می خالی له نه غیار

۱- کز و سه باح: عه قلی.

۲- کز و سه باح: عیلاجی.

۳- کف: کات.

۴- کز و سه باح: نه مینسته.

وہا مہ غلووی یونانہ گوناہم
 نمونہ ہی لہ وحی پروومہ زولمہ تی تار
 ہہوا پینچایہ وہ پینچایہ کونجی
 سہ حیفہ ہی دہرسی تہ قوا تہ رزی تومار
 بہ گولباخی ٹہ لہم یہ کبارہ جہم بوو
 لہ کانی خورخورہی چاوم زریبار
 ہوجوومی خہم لہ بو مولکی حہ واسم
 جیہان شاخینہ بو جار بیچار
 فہ رہنگی گہر بریٹری تازہ نہ قشی
 دہبی سابت لہ دل وہ ک نہ قشی دیوار
 ولہی بو زہبتی ئاداب و ہیدایہت
 دہکا وہ حشہت وہ کو عاسی لہ ٹہ برار
 لہ مہ وجی بہ حری عیسانم دہ کا پم
 لہ قہ تعہی پروعی مہ سکونا سہ گی ہار
 نہ بوو پیری بہ قانونی تہ وہ ججوہ
 وہ یا قوتبیک کی ساحیب فہیزی ٹہ سرار
 وہ یا شیخی بہ میزانسی تہ وہ ججوہ
 شکہستی دا بہ پرووسی نہ فسی غہ ددار
 ہہتا (تاہیر) نہ بی لہ وحی خہ یالم
 گہ لی ٹیشکالہ خو تہ رتیبی ٹہ شعار

له بو ته سكىنى نارى بينه پيشو
خودا كارى، خودا كارى، خودا كار!

دل ئەوا دەرچوو له سینه راهی سه حرای گرتە^۲ بەر
 هەر وهکو تهری که وه حشی بی له بهند دەرچیتە دەر
 چەند تە لاشم کرد، نه گیرا ناخری دەرچوو له دەس^۳
 کهوتە سه حرای سینه سوژان، دل فروروزان دهریه دەر
 شهرتە ئەم دەفعە ئە گەر دەستم کهوی بینیمه پیی
 غولل و زنجیری له مووی گیسووی تورکی سیمبەر
 چونکه دل لای خۆم نه ماوه، توو خودا به سیه عەزاب!
 جاریه جار سه پرۆش له سەر رووت هه لگره دەر خه قه مەر
 زۆر ده خیلی بووم هه تا لایئ له زولفی خسته دەر
 پیی وتم: سهیر که چلۆنم کرد له بۆت (شق القمر)
 قەددی دل بەر چۆن بلیم تە شیبه به سهرو و عەرعه ره؟
 سهرو و عەرعه ره نه بووه قەت نارنج و بهی بینیتە^۴ بەر
 گەرچی ئە مرۆ روژی چهژنه، خەلق هه موو نازاد ئە کهن
 دل بەری حیشمەت به قه هره، لای نییه سهرفی نه زەر^۵

۱- ئەم غەزەله تەنها له نوسخەى (مەح و کەف) دا هاتووه. له (مەح) دا له سهرى نووسراوه (تاهير به گ)، به لام له هۆنراوه که دا ناوی شاعیر نه هاتووه.

۲- مەح: گرده.

۳- کەف: دەست.

۴- مەح: بیریته.

۵- نێمه له گۆفاری (باران) ی ژماره (۸) ی سالی سیهه، ثابى (۲۰۱۸) دا هەندىک شیعری تاهير به گمان خستۆته بهر باس و لیکۆلینهوه، له م دیوانه دا هەر شیعرن کمان ساغ کرد بێتهوه که هی تاهير به گ بوویت، له جینگای خۆیدا

﴿﴾ به به لگهوه خستوو مانه ته روو.

غه زهلی «دل ئەوا دەرچوو...» هۆنراوییه که حکیم مه‌لا سألح له ده‌ستنووسینکی سه‌یید باقری هاشمییه‌وه وهری گرتوو و نه‌یگوتوو که شیعره‌که به ده‌سته‌تی کئی نووسراوته‌وه. کاک ریبوار توفیق خۆشی ناماژی به ده‌ستنووسینکی دوکتۆر شو ده‌کات، که له سالی (۱۹۴۱) دا نووسراوته‌وه و شیعره‌که‌ی له گه‌ل ده‌قه‌که‌ی لای حکیم مه‌لا سألحدا به‌راورد کردوو و بلاوی کردووته‌وه.

ئهم هۆنراویه له هیچ یه‌ک له دیوانه چاپکراوه‌کانی تاهیر به‌گذا نه‌هاتوو. له‌ناو نوسخه‌کانی به‌رده‌ستی ئیمه‌یشدا که بو دیوانی تاهیر به‌گ به کارمان هیناوه، له ناساندنی نوسخه‌کانیشدا به نوسخه‌ی (صح) ناوسان هیناوه و هاتوو، له‌سه‌ر ئهم غه‌زه‌له نووسراوه «تاهیر به‌گ»، به‌لام له هۆنراوه‌که‌دا ناوی شاعیر نه‌هاتوو. ئهم که‌شکۆله لای ماموستا صوحه‌مه‌د عملی قه‌رده‌اغییه و له‌سه‌ری نووسیوه «که‌شکۆلستان، به‌رگی یه‌که‌م». ئهم که‌شکۆله کۆمه‌لیک پاشماوی که‌شکۆل و به‌یاز و ده‌ستنووسی تره‌ماوته‌وه و پینکه‌وه لکینراوه و کراوه به یه‌ک ده‌ستنووس. ئه‌وه‌ی له‌م نوسخه‌یه‌دا وه‌رگیراوه، به‌شیکه له‌و که‌شکۆله و له‌په‌ریه‌که‌دا نووسراوه: «تمت از جامع پادشا فی ید احمد س ۱۳۴۷». ئهم س‌اله‌یش به‌رامبه‌ر به سالی زایینی ده‌کاته سالی (۱۹۲۸)، هه‌روه‌ها دواتر که نوسخه‌ی (کف) مان تاووتی کرد، ئهم شیعره‌مان که‌وته به‌رچا و له‌سه‌ری نووسراوه (وله سلیمان بگ عبدالله بگ)، ئهم ده‌ستنووسه‌یش له سالی (۱۳۴۹) نووسراوه. ئه‌مه‌یش ئه‌وه‌مان بو ده‌ستنیشان ده‌کات شیعره‌که له‌رووی ده‌ستنووسه‌وه له نوسخه‌کانی لای کاک حکیم و کاک ریبوار کۆنتره و (۱۳) سالیان به‌ینه. ئه‌وه‌ی له‌م نوسخه‌یه‌دا گزنگه نووسه‌ره‌وه‌ی ده‌ستنووس له هه‌ندیک جیگادا نوسخه‌ی تری شیعری تاهیر به‌گی له‌به‌رده‌ست بووه و به‌راوردی کردوو و ناماژی پێ کردوو.

ئهم شیعره له گه‌ل ده‌قه‌که‌ی لای کاک ریبواردا هه‌ندیک جیاوازی هه‌یه. وه‌کو له سه‌ره‌تاوه گوتمان چوار خال ده‌یته هۆی تیکه‌لبوونی هۆنراویه، ئهم هۆنراویه له‌رووی وشه‌سازی و سه‌به‌که‌وه له گه‌ل ده‌قی شیعری تاهیر به‌گذا ته‌واو نزیکه و هیچ جیاوازییه‌کی تیدا نابینین، له‌رووی ده‌ستاوده‌ست کردنیشه‌وه ئهم شیعره له دوو نوسخه‌دا یه‌که‌میان ناوی کاتیه‌که‌ی نه‌هینراوه، دووه‌میان ده‌ستنووسی دوکتۆر شویه و له سالی (۱۹۴۱) نووسراوته‌وه، به شیعری «کاتب»-یان له قه‌له‌م داوه، به‌لام له که‌شکۆلستاندا که له سالی (۱۹۲۸) نووسراوه و نزیکه له سالی مردنی شاعیریشه‌وه شیعره‌که‌ی به‌هی تاهیره‌گی جاف داناوه. ئیمه‌ لێره‌دا به‌له‌به‌رچاوترنی ئهم سنی خالهی خواره‌وه، شیعره‌که به‌هی تاهیر به‌گ له قه‌له‌م ده‌دین:

یه‌که‌م: کۆنترین نوسخه شیعره‌که‌ی به‌هی تاهیر به‌گ داناوه. دووم: له سه‌ره‌تای شیعره‌که‌وه ناوی شاعیری له‌سه‌ر نووسراوه و له ریزبه‌ندی شیعره‌کانی تاهیر به‌گذا هیناویه‌تی. سێیم: له‌رووی سه‌بک و شیوازه‌وه شیعره‌که‌ی تاهیر به‌گه.

سوور و سپی و^۲ ناسکه، وهک چووزره ریواس
ئاودار و تهر و تازهیه کولمه‌ی وهکو گیلان

۱- نهم غه‌زله له نوسخه‌کانی به‌رده‌ستماندا نه‌هاتوره، تنه‌ها له چاپی (حس، کز) دا هاتوره، (حس) ناماژه‌ی به ژماره (۵۶) ی گۆفاری سرره کردوو و سرویش له گۆفاری نووسه‌ری کوردستانی وهرگرتوو، نووسه‌ری کوردستانیش له به‌یازنکی وهرگرتوو. (دیوان؛ حه‌سه‌ن گۆزان: ۲۷۱۱، ۴۳). وهکو شه‌ویش که سرره ژماره و ورده‌کارییه‌کانی ده‌ستنیشان نه‌کردوو. (حس) به‌دواداچوونی بۆ شه‌و بابته نه‌کردوو، نه‌گه‌ریش کردبیتی، شه‌وا ناماژه‌ی پێ نه‌کردوو. کاک نیسماعیل ته‌ها له شاری هه‌ولێر شه‌و ژماریه‌ی گۆفاری نووسه‌ری کوردستانی بۆمان نارد، له‌ گۆتاییی شیعره‌ چاپکراوه‌که‌وه وینه‌ی ده‌ستنوسه‌که هاتوو. له‌ په‌راوتزدا به‌ هیما‌ی (نس) ناماژه‌مان بۆ کردوو. ناماده‌کاری شه‌و بابته‌ی شیعره‌که‌ی تاهیر به‌گی بلاژکردووته‌وه، هه‌له‌ی زۆری له‌ نووسینه‌وه‌ی شیعره‌که‌دا کردوو. له‌ وتاره‌که‌یدا ده‌لێت: «له‌ گوندی "ناگریان"ی نزیک شاری رواندز چهند ده‌ستخه‌تیک دۆزرانه‌وه، دوا‌ی ساغکردنه‌وه‌یان ده‌که‌وت دوو شیعری تاهیره‌گی شاعیری تێدا‌یه، که‌ به‌کیکیان کوردیه‌ و له‌ دیوانه‌ چاپکراوه‌که‌شیدا نییه، دووه‌میشیان فارسییه و جیاوازییه‌کی زۆری هه‌یه له‌ گه‌ل ده‌قه‌که‌ی ناو دیوانه‌که‌...». (گۆفاری نووسه‌ری کوردستان: ۱۹۸۹، ۱۶، ۱۷۵-۱۷۶).

هه‌روه‌ها له‌ ده‌ستنوسیکی لای مامۆستا نه‌حمه‌د حوسین له‌ شاری سوله‌یمانی نهم شیعره‌ به‌ ناوی (فانیز)ه‌وه به‌ ناته‌واوی و جیاوازییه‌وه هاتوو و ده‌ستنوسه‌که له (۱۳/۵/۱۳۶۷) به‌رانبه‌ر به (۱۹۴۸/۳/۲۴) زاینسی نووسراوه، نزیک به (۳۰) سا‌ل دوا‌ی مردنی تاهیر به‌گ ده‌کات؛ نووسراوه نیمه‌ دیوانی فانیزمان له‌ به‌رده‌ستدا نه‌بوو، به‌لام که‌ گۆفاره‌که‌مان ده‌ست که‌وت، په‌روای ته‌واومان به‌وه هینا که‌ شیعره‌که‌ هی تاهیر به‌گه‌ نه‌ک فانیز. هه‌رچه‌ند نیمه‌ له‌ گۆفاری بارانی ژماره (۸) دا نه‌وه‌مان خه‌ستۆته‌ روو که‌ نهم شیعره‌یش به‌کیکه‌ له‌ شیعره‌ گومانابیه‌کان، دوا‌ی ده‌ستکه‌وتنی زانیاری تاز، لێره‌دا وه‌کو شیعرنیکی تاهیر به‌گ داده‌تریت. نابیت به‌سه‌ر شه‌وه‌دا بچین کاتیک چاپه‌که‌ی (حس) و نوسخه‌که‌ی گۆفاری نووسه‌ری کوردستانمان به‌راورد کرد، بینیمان که‌ (حس) جوانتر و رنکتر نووسیویه‌تیه‌وه و ته‌نیا به‌ک دوو جیاوازیی بچووک له‌ گه‌ل ده‌ستنوسا‌ی نا‌براو‌دا هه‌بوو، به‌لام ناماده‌کاری شیعره‌که‌ی تاهیر به‌گ له‌ گۆفاری نووسه‌ری کوردستان هه‌له‌ی زۆری له‌ شیعره‌که‌دا کردوو، نیمه‌ دوا‌ی به‌راوردکردن و لیکۆلینه‌وه، به‌و شێوه‌ی سه‌روه‌ه خه‌ستمانه‌ روو.

۲- نس: سبیه.

ئەندامی لەتییفی،^۱ چ بلیم عەینی بلوورە
 بۆی عەتری هەناسە و^۲ مەمکی کەللە دەکا^۳ کاس
 خالی حەبەشی، قەرچە دەخاتە^۴ دلی عاشق^۵
 شمشیری برۆی سینە دەکا^۶ شەق وەکو ئەلماس
 حەسەرەتزدەیی عاشقی^۷ شەیدایە^۸ جەمالی^۹
 مەحفووزی بکە ی رەبیبی (من الجنة والناس)^{۱۰}
 لەو^{۱۱} سوورەتە مەهپەیکەرە، لەو^{۱۲} سەرۆه^{۱۳} رەوانە
 لەو زولفە سیەھمارە^{۱۴} کە ئەو گەنجە دەکا^{۱۵} پاس

۱- ئس: لەتییفت.

۲- ئس: هەناسە.

۳- نوسخە ی نەحمەد حەسەن: ئەکا.

۴- ئس: نەخاتە.

۵- حس: ناشق؛ کز: عاشق، ناشق هەلەیه و دەبیت عاشق بیت.

۶- ئس: ئەکا.

۷- حس: ناشق؛ کز: عاشق، ناشق هەلەیه و دەبیت عاشق بیت.

۸- ئس: شەیدای.

۹- ئس: جەمالت.

۱۰- ئەم نیو بەیتە لە نوسخە ی (ئس) دا لە گەل نیو بەیتیک ی تردا پیش و پاش کراوە.

۱۱- ئس: ئەو.

۱۲- ئس: ئەو.

۱۳- ئس: سەرۆه ی.

۱۴- حس: سیامارە.

۱۵- ئس: ئەکا.

مولکی عه جه م و رۆمه به ههای بووسهیی لیوی
دهیکه م به فیدای یه ک نیگه هی مامش و بلباس^۱
تاهیر سه ری ته سلیمه له بهر خاکی بهری پییت
دایناوه ئیتر حه یفه مه که، به سیه قسه و باس^۲

۱- نهم به یته له نوسخه ی (نس) دا نه هاتووه.

۲- نهم به یته ییش له (نس) دا نییه.

۱

ره‌فیعان تا گرفتاری^۱ نیاز و نازی^۲ دل‌بهر بـم
 له ته خته‌ی نهردی غه‌مباری، ده‌بی^۳ وا به‌ندی شه‌شده‌ر بـم
 به قه‌ولسی مودده‌عی جانا! نه‌گهر میه‌رت له دل‌ده‌رکه‌م
 ته‌نافی‌کم له گهردن خه^۴، هیلاکی تیغی خه‌نجهر بـم
 قه‌بوولم که غولامت بـم، غولامی پاسه‌بانته بـم
 نه‌تۆ وه‌ک شاه‌ی مه‌ردان به، منیش^۵ با میسلی قه‌نبه‌ر^۶ بـم
 له ماچیکت نه‌گرتم^۷ شاد له لیوی ئالی گولپه‌نگت
 عه‌زیم! تا به‌که‌ی من بینه‌سیبی شه‌هد و^۸ شه‌ککه‌ر بـم؟
 نه‌گهر جاروکه‌شیی ده‌رگانه‌که‌ت رۆژی^۹ به‌ قیسمه‌ت بی
 خوا نه‌یکا له دونیادا خه‌یالی^{۱۰} ته‌ختی قه‌یسه‌ر بـم

۱- نه‌م غه‌زله دووجار له نوسخه‌ی (کف) دا هاتوو، وێرای نه‌وه‌ش جیاوازییان هه‌یه. ئیتمه هه‌ردوو ده‌قه‌که‌مان به‌راورد

کردوو و به‌ کف ۱ و کف ۲ ناماژه‌مان بۆ کردوون.

۲- کف: گورفتاری.

۳- کف: نازه‌نینیی.

۴- کف: گهردن خه‌ن.

۵- کف: نه‌من.

۶- کف: قه‌مه‌ر.

۷- کف: له بی حوکمت نه‌گردم.

۸- کف: شه‌هیدی.

۹- کف: رۆژانه.

۱۰- کف: سه‌رفرووزی.

ئە گەر دەستم کەوی جاننا دەمی بۆسە ی کە ناری تو
حەرام بی گەر بە ئومیدی بەهەشت و حەوزی کەوسەر بم
وتم: تەشبیھی روخسارت بە مانگ و خۆر دەکا^۱ تاهیر
وتی: دەشکینی بازارم^۲ ئە گەر وەک شەمسی خاوەر بم

۱- کف ۲: ئەکا.

۲- کف ۲: بازارت.

(یا رسول الله دخیلک) عاشق و سهوداسهرم^۲
 پرووسیاھ و شهرمهسارم،^۳ رووم نییہ نساوت بهرم
 یه ک دەمی غافل له عیسیان و له بهدکاریم^۴ نییہ،
 ئەی ئومییدی بیئومیئدان!^۵ نهفسی میحنهتپهروهرم.
 چی دەبی یه ک لوقمه ئیحسان کهی له خوانی^۱ لوتفی خۆت
 تۆ شهههنشاهی^۶ جیهان^۷ و من گه‌دایسی کیشوهرم
 روو له من که یه ک دەمی^۹ تۆبی و خوا ئەی نووری حه‌ق!^{۱۱}
 بەلکو^{۱۱} فاریغ بی له زه‌حمه‌ت،^{۱۲} ئیسمه‌که‌ی سه‌رده‌فته‌رم

۱- ئەم شیعره له نوسخه‌کانی (کف، کۆ و مح) دا هاتوو، له چاپی (حس) دا (۴) بهیتی کۆتاییی هاتوو و له (کز)یشدا به‌بی ناوه‌ینانی سه‌رچاوه‌که‌ی و به جیاوازییه‌کی زۆره‌وه هۆنراوه‌که‌ی بڵاو کراوه‌ته‌وه.

۲- مح: سه‌ودا گهرم.

۳- کۆ، مح: پڕ گوناھم.

۴- کۆ: به‌دکاریی.

۵- مح: پرووسیاھان.

۶- کف: خابی.

۷- کف: شه‌هه‌نشای.

۸- مح: جیهانی.

۹- مح: ده‌فعه‌یه، کۆ: یا حه‌بیب.

۱۰- کف: نووری عه‌ین.

۱۱- مح: بەلکه.

۱۲- کۆ: له‌ززه‌ت، مح: مه‌ینه‌ت.

چاوه پئی یه ک زهر پره خاکی دهر گه هی توّم چاوه که م^۱
 گهر بگاته ئاسمانی ههفته مینیش^۲ ئه فسهرم
 چونکه ئیسمی به نده گیی توّ شامیلی حالی منه
 موسته حه ققی ره حمه تم، گهر موئمینم، گهر کافر م
 (مَلَجَأً) و پشت و په نایی^۳، غه یری لوتفی توّ نییه
 گهر ببه خشی وهر نه ببه خشی، جان نیسار و چاکرم
 تالیبی دیبای شه فاعه ت، کهس نییه وه ک من به دلّ
 بوّ مه تاعی ره حمه تت قوربان! ئه من سه ودا گهر م^۴
 نابیی ته نها من^۵ له لوتفت بیّ نه سیب و به هره بم
 چونکه فه رمووته: شه فیع و شه هسواری مه حشه رم
 نه عتی شاهی ئه نبیا تاهیر که هاته سه ر زبان
 جیلوه ببه خشی زه وقه ئیمروّ نه زمه که ی پر شه ککه رم

۱- کۆ، مح: رۆحه که م.

۲- کۆ، مح، کف: ههفته مینیش.

۳- کۆ: په ناھم؛ مو: په نای په ناھم.

۴- کف: بوّ مه تاعی ره حمه تی توّ، ئیمروّ نه من سه ودا گهر م.

۵- کف، مح: من ته نها.

هه‌رچه‌نده ده‌می‌که له غه‌ما غه‌رقه‌یی خوونم
 هه‌ر له حـه‌زه له‌ده‌س جه‌وری فه‌له‌ک زار و زه‌بـه‌وونم
 به‌سه‌راوه به‌زنجیـری ئه‌له‌م گه‌ردنـی شه‌وقم
 مه‌شه‌ووره له‌ناو ئه‌هلی جیهان، شه‌وری جنوونم
 ئه‌لفی قه‌ده‌که‌م پاسته، وه‌کو تیری خه‌ده‌نگ بوو
 وا خه‌م بووه ئیستا که ئه‌لیی حه‌لقه‌یی نوونم
 مه‌عشووقه که‌وا موونییی رۆژ، هه‌مده‌می شه‌و بوو
 وه‌ک ئاهووی ره‌مکه‌رده، له‌ده‌س به‌ختی نگوونم
 دل مـولکی عه‌جه‌م، عه‌سکه‌ری غه‌م، له‌شکری سالار
 ویرانی ده‌کائاخری، بیسه‌ووده فسوونم
 مه‌ره‌م، که شه‌فابه‌خشی بـه‌رینه به‌حقیقه‌ت
 وه‌ک داغی له‌سه‌ر داغه، له‌به‌و داغی ده‌روونم
 چونکه هه‌موو شه‌واوه جیهان ته‌رز و ره‌وشتی
 به‌کسانه له‌لام شادی و غه‌م، بوون و نه‌بوونم
 سه‌د شوکری خودا، مه‌رکه‌زی سه‌د می‌حنه‌ت و ده‌ردم
 وا تـی مه‌که له‌م دائیره‌یی چه‌رخه به‌روونم^۲

۱- ئەم شیعەرە لە دەست‌نووسی (کب) وەرگیراوە. لە چاپەکانیشدا بە بنی ناوهێنانی سه‌رچاوه‌که‌ی و به‌جیاوازییه‌کی زۆر‌وه
 بـلـاویان کردووه‌ته‌وه.

۲- مع، حم، حس: بیروون.

تاهير وه كو مه جنوون له خه يالى روخى له يلا
ديوانه له سه حرا و سه راسيمه له توونم

نموونه‌ی پروویسی توۆیه ماھی تابان
 نه‌زیری مووی توۆیه ره‌نگی قه‌تران
 له شه‌ککه‌ریاری لیوت بینه‌سیب بووم^۲
 به‌لی، هه‌ر ته‌نگ‌پۆزین ته‌هلی عیرفان
 به‌ماچیکی ده‌به‌خشم گه‌ر که‌ره‌م کا
 جه‌میعی خه‌رج و ده‌خلی مولکی بابان
 برۆ و پوخسار و زولف و لیوی ئالت
 شه‌و^۳ و رۆژ و هیلال و عیقد و مه‌رجان
 بیحه‌مدیللاه توۆی ئیم‌رۆ به‌ خووی
 له‌جیی فه‌رزه‌ندی خاسی پی‌ری که‌نعان
 نه‌من ماچی له‌بی توۆم بوو به‌ قسه‌مه‌ت
 نه‌ئه‌سکه‌نده‌ر گه‌یشه‌ته‌ ئاوی^۴ چه‌یوان

۱- نه‌م شیعه‌ره‌ له‌ نوسخه‌کانی (کف، مح و کب) دا و له‌ چاپه‌کانیشدا هاتوه‌.

۲- مح: مام.

۳- مح: شه‌ب.

۴- کف، مح: ئابی.

به زاهیره قهت^۱ نه بهم ناوی^۲ و یسالت
له خوونی حاسید و بیمی ره قیبسان؟
حیکایهت بوو له توولی زولفت ئیمشه و
هه تا جه معی ره فیکان بوون په ریشان
وهه ته سلیم که رۆحت با خه لاس بی
ئه تویش تاهیر وه کو جه معی ره فیکان

۱- مح: قهت.

۲- کف، مح: ده بهم نیسمی.

فهسلّی خه زانی هیجره، ره سمی زه مانی^۲ دوونه
 دهردی فیراقی یاران، ته قدیری کاف و نوونه
 دونیایه ره سمی^۳ وایه، به زمی هه موو^۴ به لایه
 عهیشی هه موو جه فایه، باده به رهنگی خوونه
 گوڵه ره فیقی خاره، شه رابه پرخوماره
 گهنجه ئه نیسی ماره، بوّیه^۵ نکوو نه بوونه^۶
 بیزاره ته ن له هیجران، چاویش پره له گریان
 چی بکه م عیلاجی قورسان؟ دل عاجز و زه بوونه

۱- ئەم شیعەرە تەنھا لە نوسخەکانی (کف و کب) دا هەیە، لە چاپەکانیشدا هاتوووە.

گومانی زۆرمان بوو ئەوە دەچیت ئەم غەزەلە هی ناری بیته. لە بهیتی پینجەمدا به روونی ناوی ناری هاتوووە و بهیتی کۆتاییش که ناوی تاهیری تیدا براوه تەنھا لە نوسخە (کف) دا هەیە. ئەو بهیتهی که ناوی تاهیر به گی تیدا هاتوووە له چاو بهیتهکانی تری غەزەلە که دا به کجار لاوازه و زۆر به دووری دەرانی بهیتی کۆتایی به شیک بووینت له غەزەلە که. زۆر رینی تێ دەچیت ئەم غەزەلە هی ناری بیته، به لأم له بهرنهوهی هیچ نوسخهیهکی دیوانی ناریمان له بهردهستا نییه و له دیوانه چاپکراوه که شیدا نه هاتوووە لێره دا دایدهتیین و تا به کلابوونهوهی ناچارین به هی تاهیر به گ له قه له می بدین.

۲- کف: جه هانی.

۳- کف: دونیا به ره سمه.

۴- کف: وه کو.

۵- کب: بوو به

۶- کف: به بوونه، حس: بهو بوونهوه به بوونه.

مهیلی^۱ فیراقسی ناری، دونیا وهه‌هایه^۲ کاری
نهم چه‌رخه پرله شووره، نهرکانی واژگوونه^۳
شیرینه وه‌سلّی یازان، چونکه ده‌گاته هیجران
نازانی رۆحم ناممان!^۴ چند تال و ترش^۵ و توونه
له‌ژیری^۶ غهم مه‌وئسته، فهرموو ده‌ست بهینه
خزمانی شادمانه، تاهیر که چی زه‌بوونه^۷

۱- کف: مه‌یلت.

۲- کب: وه‌ها به.

۳- کب: نهم چه‌رخه واژگوونه، نهرکانی پر له شووره.

۴- حس: نه‌مما.

۵- کب: ترش و تال.

۶- حس: له‌ژیر خه‌ما. له (کف) دا نووسراوه (ده‌ر ژیری)، نهم جۆره دهر‌برینه له نار شیعری کوردیدا نامۆزه و پیمان وایه

(له) دروستتیه.

۷- نهم به‌یته له (کب) دا نه‌هاتوره.

رۆژی تهره‌ب و وهختی^۲ گول و فهسلی^۳ به‌هاره
 یاران گول‌که‌م، کوا؟^۴ که ده‌می بۆس و که‌ناره
 گولزاری ئیره‌م په‌نگه بشوبه‌ی له تهره‌بدا^۵
 به‌م نیو چه‌من^۶ و پرووی گول و پایی چناره
 بنواره له‌بۆ حه‌لقه‌یی زولفت له سه‌ری کولم
 ده‌دره‌خشی دره‌خشانی، نیوه‌ی^۷ شه‌وی تاره
 به‌و زولف و موژت مه‌مکوژه هه‌رده‌م به جه‌فایی
 جاری له تهنافم مه‌ده، سه‌د جار له قه‌ناره
 تیری موژه‌که‌ت قاتله هه‌رده‌م به به‌لایسی
 هه‌رده‌م^۸ له دل‌ی خه‌سته‌دلان، په‌یکی قوماره^۹

۱- ئەم شیعەرە تەنھا لە نۆسخەی (کف و کب) و لە چاپەکانیشدا هاتووە.

۲- کب: فه‌سلی.

۳- کب: وه‌قتی.

۴- کف: کوه؛ کب: کۆ، کوا دروستتره.

۵- کف: سوورەتی غیلمانی قەدی تۆیه.

۶- کف: گۆلە‌ی چه‌من.

۷- کف: دره‌فشی دره‌خشانی نیوه‌شه‌وی تاره؛ کب: درخشانییه نیوه‌شه‌و، له چاپی (مع، حم)دا نووسراوه (ده‌دره‌خشی

دره‌خشانه نیوه‌شه‌وی)، نه‌وه‌ی سه‌ره‌وه دروستتره.

۸- کب: دايم.

۹- کب و کف: خوماره.

سووتاو و بریندارم و سهودایی و مه ستم
بهو زولفہ ' و بهو پهرچه مه، بهو چاوه خوماره
نهو خاله له سهر لیوته جانا، چیه؟ فهرموو!
جیی ماچی له بی تاهیره، نیشانه یی پاره

دَلْ نه خۆشی دهردی هیجره،^۲ جانی جانانم وهره
 له تله ته جهرگ و ههناوم، ماھی تابانم وهره
 عیلله تی دهرد و شه فاکه م وا به لیسوی شه ککه رت
 مایهیی ژین و حیاتم، دهرد و دهرمانم وهره
 گهر ده زانی چهنده په شیوه حاله که م بو دیتنت
 سه د ئه وه ندهی زولفه کانت دلپه ریشانم وهره
 سه د حه کیم هات و عیلاجی ئەم برینانهی نه کرد
 تو عیلاجی زه خمه که م که، زوو به لوقمانم وهره!^۳
 روژی جهژنه چاوه کسانم! مه وسیمی ئسازادیه^۴
 بو به لا که ردانی بالآت، قوچی قوربانم وهره
 دل به ره ی قه د عه رعه ره ی بی ره حمه که ی به د به خته که م^۵
 دل رفینه ی شوخه که ی بی عه هد و په یمانم وهره

۱- ئەم غەزەلە لە نوسخەکانی (کف، مح، دک و کب) دا هاتووه. لە هه‌موو چاپه‌کان و له نامه‌ی فەرهنگی کۆهستانی‌شدا هاتووه. ئەم غەزەلە لە نوسخە‌ی (دک) دا هه‌ندیکی به‌هۆی رزینی نوسخه‌که‌وه ناخۆنرتته‌وه.

۲- له (کف) دا نووسراوه (هیجران) و هه‌له‌یه و ده‌ییت (هیجره) بی‌ت.

۳- ئەم به‌یته و به‌یته سه‌روو خۆی ته‌نها له (مح) دا هاتوون.

۴- ئەم نیوه‌یه‌یه له (کب و مح) دا به‌م شیوه‌یه هاتووه: (سه‌د شوکر دووباره عیده وه‌قتی عه‌یش و شادیه‌)، (کب) وشه‌ی عیدی نه‌هیناوه. له (مح) دا ئەم به‌یته دووجار هاتووه، ته‌نها نیوه‌یه‌ی به‌که‌میان جیاوازه، له دووه‌میاندا به‌و شیوه‌یه‌ی

سه‌ره‌ویه.

۵- کب: که.

۶- مح: شوخ و شه‌نگه‌ی.

نازه نینه ی سوخمه ئاله ی دیده مه سته ی که چکولاه
 گولعوزاره ی شوخ و شهنگه ی شاه ی خوبانم وهره
 خانه ویرانم له دووریت، رهزه نی ئیمان و دل!^۱
 زینه تی به زم و سروورم^۲ شه معی دیوانم^۳ وهره
 چونکه سایه ی چه تری زولفت دوور له فهرقی فهرقمه
 سینه پر خوین و زووخاوم، دلپه رتشانم وهره
 دوور له بالآی نه ونه مامت، زامی جهرگم تازه یه
 وه ک عه رب سهد جار ده خیلیم،^۴ زوویه لوقمانم وهره^۵
 لوتف و قه هری تو له لای من هه ره وه کویه ک شادییه
 که عبه که چ نابی له بهر ته عنه ی ره قیبانم وهره^۶

۱- مح: نه ونیه ئاله ی نازنینه.

۲- له سه رجهم نوسخه کاندای نووسراوه (سه ریرم). روون و ناشکرایه که هه له نووسراوه ته وه و سروورم بووه.

۳- مح، کب: نه یوانم.

۴- کب: ده خیله ک.

۵- له (مح) دا نم به یته نووسراوه و دواتر خهت به سه ریدا هینراوه و نووسراوه (این سهو است)، دواتر له که ناریه وه نووسراوه (این شعر ظاهراً غلط است، چونکه تکرار است). له کۆتاییی نیوه دپیری یه که م له بری (تازه یه) نووسراوه (هاته وه) و له کۆتاییی نیوه ی دووه مییش ته نها (دهست به دامانم وهره) جیاوازه. له هه ندیک جینگای نم شیهردا نووسره وه نوسخه ی تری له بهرده ستدا بووه و نووسیویه تی (نسخه)، له بری نم به یته ییش به ییتکی تر هاتووه و بهم شیویه:

ته ی مه سیحا دل له دهستت چوو وا به ناری فیرقه تت وه ک عه رب سهد جار ده خیله ک، دهسته دامانم وهره
 ۶- نم به یته ته نها له (مح) دا هاتووه.

کەس نییه سابت قە دەم، وەک من لە داوی عەشقی تو^۱
بۆ سوپاهی غەمزەکانست مەردی مەیدانم، وەرە^۲
گەر دەپرسی^۳ حالەتی من بۆ فیراقت پیت بلیم؟^۴
هەر وەک تاهیر هەمیشە دیدە گریانم وەرە

۱- کف، مح: عەشقادا.

۲- لە (مح) دا نەم بەیتە بەم شێویە هاتوو:

کەس نییه وەک من حەریفت، مەردی مەیدانم وەرە

هەر کەسێ هاتوو بە تیری غەمزەکەت سەدپارە بوو

۳- کب: نەپرسی.

۴- مح: رۆژ و شەو دايم دەنالم من لە دووریی چاوەکەت.

دَلْ له هیجرت وا^۲ له غه مـدا ماہر و خـسارم وەرہ
 زہخمہ جہرگم بو فیراقت زوو بہ لوقمانم!^۳ وەرہ
 کافرا! دہردی فیراقت وا له جہرگم کاریہ
 سا بکہ رەحمی بہ حالْم، ماہی تابانم وەرہ
 سەد کەرەت ئیمرو له دووریت خوین له چاوم^۴ جاریہ
 غەرقی دەرئای ئەشکی خوینم،^۵ شەمسی تابانم^۶ وەرہ
 گەھ دەگریم، گەھ دەسووتیم، کارووارم زاریہ
 زۆوہری تاجی غەریبیم، شاہی خوویانم وەرہ
 سینەنالان ہەر وہ کو بولبول له دووری گولشەنت
 سا بہ لوتفی بملدوینہ،^۷ جانی جانانم وەرہ
 بەس جەفا بنوینہ قوربان! زولمی ناحق چانیہ
 کافریش رەحمی بہ سەیدہ، دین و ئیمانم وەرہ^۸

۱- ئەم غەزەلە تەنیا لە نۆسخە (کف و کب) دا ھاتووە، لە چاپەکانیشدا ھاتووە و جیاوازییەکی زۆریان ھەیە.

۲- لە نۆسخە کەدا نووسراوە (پیر) ئیمە بە ھەلەمان زانی و (وا) مان بە دروستتر زانی و دامان نا.

۳- کب: ھاوارم.

۴- کب: جەرگم.

۵- کف: عەینم.

۶- کب: خوویانم.

۷- کف: بملەوینہ.

۸- کف: کافریش رەحمی بہ سەیدی خۆی ھەیە، دین و ئیمانم وەرہ.

سوورەتی باڵات بە دايم نه قشی قەلبی زارمه
هەر وه کومه جنوون له عه شقت، دهیده گریانم وهره
دیده مهستی شوخ و شهنگه، نازهنینهی شاره زوور
دلپهینی جه معی عالم، که بکی کوهسارم وهره
دل له دووریت^۱ پر له خوئنه، شه معی دیوانی نه من^۲
هەر وه کوه تاهیر هه میشه^۳ سینه بریانم^۴ وهره

۱- کب: هیجرت.

۲- کب: میری میرانم وهره.

۳- کب: به دايم.

۴- کف: نالانم.

ئەم کەوا تاقتی^۲ سەمەن ساقە، لەبى خوش نەمە کە
 پەرییە، ئادەمییە، یاخۆ لە جینسی مەلە کە؟
 جیلوویی حوسنی تە ماشاکە، مە کە مەدحی لیباس
 چ زەرورۆیکە کەوا ئە تە سە یاخۆ قەدە کە
 فەرقتی روخساری سەفاکاری لە گەل بەدردی مونیر
 بە مەسەل فەرقتە لە مابەینی سەما و سەمە کە
 مەجلیسی عیشرەتە دەرخا هەموو ئە خلاقى بە شەر
 مەى لە بو ئە هلی هونەر زاهیره، عەینی مەحە کە
 یەک دەباتە فەلەک و یەک دە گەییئیتە زەوی
 گەردشی دەوری زەمان هەر وەکو چەرخ و فەلە کە
 شیخ دەلێ: سەیری بکەن داوی منە سەید دەگری
 جیبە و پێش و پێیایی زوور و (تحت الحنکە)
 پێی بلێن: گاهێ وەرە دائیرهیی سیدق و سەفا
 نەغمەییە، دائیرهییە، دەفزەنە، تارە، دمه کە

۱- تەنھا لە نوسخەى (کەم) دا هاتووە.

۲- کف: تاقتە.

تا به که ی قوربان بنالم من^۲ به ئیش و دهردهوه
 دهس به نهژنو،^۳ قور به سهر، دایم به ئاهی سهردهوه^۴
 رۆژی ئهوه ل بسو که زانیم من دهبی^۵ دیوانه بم
 عاشقی تو، نهوعی مه جنوون، و^۶ به کیو و ههردهوه
 مهرحه مهت که زوو بسرو قاسید بللی دهردی دللم
 نازی پاپوشت ده کیشم^۷ من به توژ و گهردهوه

۱- ئەم غەزەلە لە نوسخەکانی (کف، مح، دک، کم و کب) دا هاتوووە. لە نوسخەی (کم) دا هەندیک بەیتی جیگۆرکیتی پێی کراوە، بەلام لە بەیتی (تا بەکە ی قوربان...) هە دەست پێی دەکات، نوسخەی (مح و دک) لە گەل شیعری (دل) لە حەسەرەت غەمزەکە ی دوو نیرگسی پێر خەوتەوه) دا هاتوووە، لە چاپەکانیشدا (مع و حم) بە یەک شیعریان داناوه، هەر وهه له نامە ی فەرهنگی کۆهستانی شیدا له گەل پینج خستەکیه که ی نه ده بدا هاتوو که له سەر ئەم غەزەله هۆنیویه تیه وه. نیمة پروامان وایه نه وه ی (کم) دروستتره، چونکه نووسه روه ی زۆریه ی شیعره کانی ئەم شاعیره بووه، نه و به ی تانەیش که له هەندیک نوسخە دا پینش (تا بەکە ی قوربان...) هاتوون، هۆنراوه ی (نه ده ب) ی شاعیرین و (نه دیب) ی شاعیریش کاتیک هۆنراوه که ی تاهیر به گی ته خمیس کردوو، نه و به شه ی سه ره تای ته خمیس نه کردوو. نیمة ییش به شی سه ره تای هۆنراوه که مان لێره دا لابر دووه.

۲- کم: وا به.

۳- کم: دهسته نه ژنو.

۴- له (مح) دا ئەم بەیتە نه هاتوو. کب: پهنگی زهر ده وه.

۵- کف: نه بی.

۶- کف: ها.

۷- کف: نه کیشم.

هر وه کوقهوس و قهزهح^۱ با دهس له گهردن دانشین
تو به سوخمهی ئال و سهوز^۲ و من به رهنگی زهردهوه^۳
من کهوا پشتانی بالآ و بۆسه چینی کولمتم^۴
چی دهکه م^۵ ئاخرا له سهیری باغ و بوونی وهردهوه^۶
یه ک نه فسه چاکی نه هینا که عبه تهینی به خسته که م
شاهش دهرم گیراوه، دامام^۷ به دهستی نه ردهوه
ئیلتیماسی تاهیری بیچاره قهت^۸ سوودی نییه
تو که دایم شهرپروشی به و^۹ دلهی وه ک به ردهوه

۱- دک: قهز.

۲- دک: سهوز و سوور.

۳- له (کم) دا ئه م به یته ده بیته به یتی سهیم؛ له (کب) یشدا پاش و پیشی پینکراوه.

۴- کف، مح، دک: من که پشتانی بالآ و بۆسه چینی کولمتم؛ کم: چونکه من پشتانی به لآ و بۆسه چینی کولمه تم.

۵- کب: بکه م.

۶- مح: بهی نهی وهردهوه؛ کف، مح، دک: بهی نهی دهردهوه.

۷- کم: مه شغوولم.

۸- کف، دک، مح، کم: قه د.

۹- کم: به م.

مه مكوژە جانا به هيجران، ئەى جه فاكسارم وەرە!
 تاب و تاقەت چوو بە جارێ،^۲ يارى غەمخوارم وەرە
 بۆچ ئەوەندە ئارەزووت بۆ قەتلى ئەم بيچارەيه؟
 كوشتنى عاشق دريغ مەيفەرموو،^۳ سەردارم وەرە
 بولبولى زارم دەنالم، قەقنەسم ئاگر بە جان
 گادەگرەم، گادەسووتيم، يارى غەمدارم^۴ وەرە
 خالى كولمت هەر وهكو فلفل دەسووتيني دلّم
 كەس نييه دەردم دەوا كا، توّ بە هاوارم وەرە
 دلّ له دووريت ئاگرى گرت، بەسيه يارى نازەنين!
 توّ عىلاجى دەردى تاهير، زوو بە فرسادم وەرە

۱- ئەم غەزەلە تەنيا لە نوسخەى (كب)دا هەيه، لە چاپەكانيشدا هاتووە.

۲- كب: لە دەستم.

۳- كب: دريغە، مەيكە.

۴- كب: غەمخوارم.

تیری غه مزه ی چاوه کانت وا له جهرگم کاریه
 ئیسته نه شکم وا به خوړ دئ، پهنگه که ی گولناریه
 نه نفسی سه رکه ش! چهنه رۆژی گهر جیهان رامت^۲ بووه
 دل نه گهر خوښ که ی به خوټ، بیعاریه، بهم عاریه
 گول نه گهر بی،^۳ خو ی موقابیل کا به تو، لینی ناگرم
 هه رزه گویه و بیوه فایه،^۴ دل بهری بازاریه
 ناشکی قوریان دلّم، هه رگیز له بهر جهوری په قیب
 عاده تی نه و دا یما^۵ هه ر فیتنه و به دکاریه
 لیم گهرین^۶ ته نه ناشینی کونجی غه م بم نه ی په قیب!
 دهرده که ی من دهردی عه شقه و زور گران و ساریه^۷
 زاهیدی خودبین که حه یوانه له وادی عه شقدا
 ریشه که ی پان و درژی^۸ په شمه و هه وساریه

۱- نه م غه زله له نوسخه کانی (کف، دک، مح، کب) و چاپه کانی شدا هاتوره، نوسخه ی (دک) به شینکی رزیوه و فه وتاوه.

۲- کب: جیهانت رام.

۳- کف، دک، مح: هات.

۴- دک، مح: حه فازه؛ مح: بیجه فایه.

۵- کف، دک، مح: دا یمه.

۶- کف، دک: لیم گهرین.

۷- مح: کاریه.

۸- له (مح) دا نو سراوه (درژی)، نو سه ره وه ی ده ست نووس نوسخه ی تری له بهر ده ست بووه و نووسیویه تی (بدل: درژی).

سهبر و هۆش و رۆحی بردم، ههر به جارێ ئیسته که^۱
هیچ نه ماکاری به من، بیکاره وا پهیکاریه^۲
جارێ ناپرسی له حالێ من مه گهر نازانی تو
زار و بیزار و نه زارم، کاری من ههر زاریه
تازه زانیومه له سههر دینی مه سیحایه نیگار^۳
په چه می عهینی سه لیه، زولفه که ی په شماریه^۴
تاقه تی شیعی نه ماوه هیچ له بهر رهنج و فیراق
نه م که لامه گهر^۵ ده لێ^۶ تاهیر له بهر بیعاریه

۱- کف، دک: ئیسته که.

۲- له (مح) دا نووسراوه (بیکاریه به م کاریه)، له نوسخه ی به ده لێ نووسه رهوه ی ده ستنوسدا به و شیویه هاتوه.

۳- کف: نیگاریه؛ دک، مح: نیگار، نیگاریه هه لیه و ده بیت (نیگار) بیت.

۴- کف، دک: په شماریه.

۵- له (مح) دا نووسراوه (گهر) و له به ده لیشدا به (مه گهر) هاتوه.

۶- کب: بلی.

دو نیا که هم موو له حزیه^۲ مه عشووقی که سییکه
 بنواره که چهن^۳ قه حبه، چ کونه تهره سییکه!
 تیفکیره وه کو که لبی نیهانگیره^۴ زه مانه
 نه بنایی جیهان یه ک به یه کی، سه گ مه گه سییکه
 عالم هم موو وه ک تهیره،^۵ ته مع دانه،^۶ نه مه ل داو
 سه ییادی نه جهل، ساحه تی دونیا قه فه سییکه
 لهم حوجره یی شه ش گوشه که ری مه عبه ری عامه
 یارهب چییه هه ر که س به هه وا و هه وه سییکه؟
 سه د قافلله رابورد و نه تو غافللی نه ی دل!
 گوئی بگره له هه ر لایی که ناله ی جهره سییکه

۱- نه م غه زله له نوسخه کانی (کف، دک، مح و کب) و چاپکراوه کانیشدا هاتوو. نوسخه ی (دک) له بهر نه وه ی موزانه خواردوو یه تی، به شیکی له ناو چوو.

۲- له هه موو نوسخه و چاپه کاندای نو سراوه (هه موو له حزه به...)، به لام نیمه بروامان وایه ده بیت (هه موو له حزیه) بیت و وایشمان لئی کرد.

۳- مح: چهن.

۴- کف، مح: نیهانگیری.

۵- کب: تهیر.

۶- مح: دانه و.

شادی و غەم و ئەندووھ چییە،^۱ رەنج و ئەلیمە؟
ئێقبال و زهوالی^۲ بە خودا^۳ هەر نەفەسیکە
تاهیر! مەبە ئازورده، زەمان عادی جهوره
دونیا که هەموو رۆژی ژنی بولەهوەسیکە

-
- ۱- له (کف) دا به (ئەندوو چییە هەر) هاتوو و له (مح) یشدا به (ئەندوو هەر چییە) نووسراوه؛ کب: دەرد چییە. ئەوهی
له نوسخەمی (مح) دا هاتوو، (هەر) کەمی زیاده و وهزنەکی تینک دەدات.
- ۲- کف: ئێقبال زهواله؛ مح، دک: ئێقبال زهوال.
- ۳- کف، مح: به خوا.

فیدای روخساری^۲ ئالت بـم ئەئیی^۳ خورشیدی تابانه
 به لاگهردانی بالآت بـم، ئەئیی^۴ شمشادی بوستانه
 له سایه تیغی ئەبرۆی تو، له رۆژی هه شردا جانا
 بیحه مدیلا حیسابی من له گهـل جه معی^۵ شه هیدانه^۶
 دهزانی بوچی مه سروورم؟ ئیشاره ی کردمی دلـبهر
 وتی: حازر به بو کوشتن سبه یینی جه ژنی قوربانه
 له ئاهم گهر بسووتی ئاسمان باوهر بکهـن ئەمشه و
 ئیتر یاران! چ باکم من له سهردیی فهـسلی^۸ زستانه^۹
 که^{۱۰} زولفی عاریزی پۆشی،^{۱۱} وتم: یارهـب چ سیریکه^{۱۲}
 له لایـی زولمه تی کوفره، له لایـی نووری ئیمانـه

- ۱- ئەم غەزەلە لە نوسخەکانی (کف، دک، مح، کب) و نامە ی فەرەهـنگی کۆهـستان و چاپکراوهـکانیشدا هاتووهـ.
 بەشێکی نوسخە ی (دک) لەبەر ئەوهـ ی موزانە خواردوویه تی فهـوتاوە. له (کب)یشدا دووجار هاتووهـ.
 ۲- له (مح)دا نووسراوه (روخسار) و دواتر نووسراوه له بهـدهـلدا (روخسار).
 ۳- کب: دهـئیی.
 ۴- مح: وهـکو، کب: دهـئیی.
 ۵- کب: جوملهـ ی.
 ۶- کب: ئەم بهـیتە و بهـیتی دواتری پاش و پێش کردووهـ.
 ۷- کف: یارهـب.
 ۸- مح: وهـقی.
 ۹- له (مح)دا ئەمه بهـیتی شهـشهـمهـ.
 ۱۰- مح: دوو.
 ۱۱- مح: پۆشا.
 ۱۲- کب: رۆژیکهـ.

دەبىي كاول بىي مولىكى دل به تاراجى سوپاهى غەم
هەتا شاهنشەهى عەشقت لەویدا ميسلى سولتانه^۱
له^۲ دەس بادی سه با چونكه په شيوه^۳ نه زمى زولفەينت^۴
منى تالىح سىا بويه^۵ هەموو نه زمم په ريشانه
مه كەن تيمارى زەخمى^۶ جەرگى تاهير ئەى تەيبب ئاخرا!
بزانن تالە حەشرا^۷ ئەو شەهيدى تيرى موژگانە^۸

۱- له (مح و كب) دا ئەم بەيتە نەهاتوو.

۲- كف: به.

۳- كف: په شيو.

۴- مح: زولفەين.

۵- كب: نه مرؤ.

۶- كف: تيماء زخم؛ مح: تيماء زخم، هەلەيه و دەبیت (تيمارى زەخمى) بيت.

۷- مح: مه حشردا.

۸- كب: ئەم بەيتەى نەهتياوه.

ئەى پىرتەوى رەنگت وەكو رەنگى^۲ ھەمەرەنگە!
 خالت وەكو زولفانى^۳ سیاھت، شەووزەنگە
 بەزم تەرەبە، بادەبە،^۴ ساقى مەيى فەرموو
 دەنگى دەف و نالەى نەى و ئاوازەبى چەنگە
 لىوت كە وەكو لەعلى بەدەخشانە بە ئالى^۵
 گەنجوورە^۶ نىگەھبانى دەھان و دەمى تەنگە
 سەد نامى خودا بى لە دوو پستانى ئەنارت
 گرد و شلك و نازك و پىچنگ و قەشەنگە^۷
 تابوورى موژانت لە گەل ئە گىرىجە بەرابەر
 وەستاو دەلىى^۸ عەسكەرى ژاپوون و فەرەنگە

۱- ئەم غەزەلە لە نوسخەكانى (كف، مح، كب) و چاپكراوەكانىشدا ھاتووە. (كب) دووجار ئەم شیعەرى ھىناوہ. جىاوازى زۆر لەنتىوان نوسخەكان و چاپكەندا ھەبە.

۲- كب: رەنگت.

۳- كف: خالت بە مەسەل زولفى؛ مح: كە وەكو زولفان، دواتر لە ژێرەو نووسراوہ (زولفەين) نوسخە.

۴- كب: بادەى.

۵- كف: لەعلى لەبى لىوت كە بەدەخشانە بە ئالى. نىمە لەبەر رۆشنايى چاپى (مح) چاكامان كەردوہ.

۶- كف، مح: گەنجوور و.

۷- لە (مح) دا لە دواى ئەم بەيتەوہ، بەيتىك ھاتوہ، وەزنى نىوہبەيتى يەكەمى نارىكە. لە ھى تاهىر بەگ ناچىت، وا لە پەراويزدا داى دانىين:

ئەو دوو چاوانە بەجەنگ تالبن، من مائىلى سولحم گەر جەنگە و گەر سولحمە، دەسا فەرموو درەنگە

۸- كب: ئەلىى.

بو باری غه مت گهر به ده نم سسته مه پره نجه ^۱
 پینکاو ^۲ موژهی تو به نه کوژراوی تهنه نگه ^۳
 چاوت به مه سهل ئافه تی دلها یه ^۴ وه لیکن
 بوچ وایه که نه برویی که چت مه یلی وه جه نجه ^۵
 سه رگه شته یی عه شقم به فیراقت وه کو فه رهاد ^۶
 کیوم به ده ن ^۷ و سینه و سه ر، په نجه قوله نجه ^۸
 له م پوژه که پرووی خسته به ری پیی و وتی پیم:
 نه ی نه بله! که که ی مالشی ئایینه به سه نجه؟ ^۹
 مه نعی ^{۱۰} مه که تاهیر که نه گهر مات و خه مو شه ^{۱۱}
 دیوانه ی پرووی تو به نه مه سستی مه ی و به نجه ^{۱۲}

۱- مح: کف: سهیدی دلّم نهر خه سته و خوتینه به قوریان.

۲- مح: کف: کوژراوی.

۳- ئەم بهیته له (مح و کب) دا نه هاتوه.

۴- له نوسخه که دا نووسراوه (دلها).

۵- ئەم بهیته له (مح) دا نه هاتوه؛ له نوسخه که دا نووسراوه (چهنگ) و هه له یه، ده بیته (جهنگ) بیته.

۶- کب: سه رگه شته و ناشوفته ی عه شقم وه کو فه رهاد.

۷- کف: به دل.

۸- ئەم بهیته له (مح و کب) دا نه هاتوه.

۹- ئەم بهیته له (مح) دا نه هاتوه.

۱۰- کب: مه نعم.

۱۱- کف: مه که تاهیر که بیده نگ و خه مو شه؛ مح: مه نعی مه که تاهیر که نه گهر مات و خه مو شه، هه ردوکیان

ناته واوون، ئیمه نه و شیوه سه ره ده مان به راسته زانی.

۱۲- مح: پینکراوی موژهی تو به نه کوژراوی تهنه نگه؛ کب: دیوانه ی پرووی تو به نه مه سستی مه ی و به نجه.

پرسیارنکی تاهیر به گ له مه لا کاکه حه مه ی بیلوو (ناری)

۱۱۲

خودا عه دلی له لای عارف عه یانه
به حه ققته ئیمه گه للهین، ئه و شو انه
له بهرچی وا مه ری خو ی مه ردی چوپان
به دهستی خو ی ئه خاته بهر نیشانه؟

ئه گهر موئمین به حه ققته دوستی حه ققن
چییه حیکمهت ده لیلی رووسیانه؟
موقه ددر بوو که گه ندوم بی به رزقی
له ئادهم بوچ ئیتر ده گری به هانه؟

که تییرئه ندازی چابوک دل بپیکئی
قهباحهت که ی له سه ر حه لقه ی که وانه؟
که ئه و روخساری دل بینیتته پیشو
نه سبیبی بولبولان داد و فه غانه

له پوژی خو ی عه مه ل قسه مه ت کراوه
له بهرچی تو ده ئیسی فیعلی خو مانه؟

۱- ئه م غه زله ته نها له چاپی (حس) دا هاتوره و ناماژی به دیوانی ناری چاپی کاکه ی فله لاج کردوه، نیمه دووباره
که راینه وه بز چاپه کزنه که و له گه ل چاپه کزنه که یشدا بهراورد مان کردوه.

که وایسو و ئاگری دۆزهخ له بۆمان
چ لازم دی بکیشی و زه بمانه؟

ئه گهر خه لقه له بۆمان ئیختیاری
له بهرچی یه ک بچووک و یه ک که لانه؟
یه کی بو پاره نانی جان فرۆشه
یه کی حه ققی نییه، شاهی جیهانه

یه کی سولتانی قه سری زه رنیگاره
یه کی بیجیگه و بی خان و مانه
یه کی دایم خه ریکی عه یش و نۆشه
یه کی کوژراوی شمشیری ده بانه

یه کی قاروونی ده وله ته هم عینانه
یه کی موحتاجی سککه ی یه ک قرانه^۱

وه لامي ناری بو تاهیره گی جاف

سوئالت ئه ی سوخن سه نجی زه مانه!

ئه ساسی عیجز و ته شویش و مه لانه

۱- پیده چیت نهم شیعه به بیتیک یان چند به بیتیکی کوتایی فورتایت.

حہ قیقہت: قسّمہ تی ئہ حوالی عالم
دہ لیلی زہبت و ئہ حکامی نیہانہ

کہ سی عارف بہ حوکمی پادشایہ
کہ مہ حرہم بی بہ رازی خوشروانہ
وہ لی مہ جبوورہ فیکرم بوّ جہ وابت
ئہ گہرچی عاجزی دہوری زہمانہ

تہ ریقی (لانسلم) بانہ مینئی
نہ بیستہ بہ حس و گالہی مازووانہ
بہ لی عہدلی خودا وہک میہری ئہ نوہر
لہ لای ئہ ہلی بہ سیرت بی گومانہ

وہکو سہمع و بہ سہر، عیلم و حہیاتی
کہ لامی، قودرہت و ذاتی عہیانہ
لہ بہینی کہ سبی عہبد و خہ لقی خالیق
تہ فاوت وہک زہمین تا ئاسمانہ

کہ کہ سبی مہ سدہر و حوسن و قہباحہت
قہباحہت و ہسفی کہ سبی عاسییانہ
خوا بیئہ قسہ، و ہسفی زات و خولقی
بہ ئہ حسہن خہلق مہ شہووری جیہانہ

به لئی حه ق راعییه، گه لسه خه لایق
عیب سادته رۆن و شیر و تووکیانان
پهزی بی فهورو^۱ و په شمه و نه برهش^۲ و له
سزاواری سه گه گی یونانیسانان

که سنی لادا له جیلوهی حوسنی عه شقی
نه کیشی ئیشی نه شتهر بولبولانان
نییه نه قس و زه لیلی دهستی پرووسی
جهزای زیللهت که قه سوری حوزییانان

ته ماشا که له بو ته علیمی عیرفان
فهلایه کی سوپ ده کهن نه م رۆمییانان
جه هه ننه م با له جوشا بی، جه هه ننه م!
چه بیمی بو گروھی موئمینانان؟

به موئمین چی سه قهر، دۆزهخ، جه هه ننه م
مه قامی پرووسیان و پرووسیانان

۱- له هه موو چاپه کاندان نووسراوه فهور. بیگومان فهور راسته.

۲- له چاپه کاندان نووسراوه عه برهش.

بوتی بالانه مام، سه روی به هه شتی ته لعه ته، جافه
 له بی کهوسهر، قه دی توویا، روخی وه ک جه ننه ته، جافه
 عه شیرهی بازیکي نازایه،^۱ بو شوپ و شهر و غه و غا
 له ناوچه ی گیان و دلدا وا خه ریکی غاره ته، جافه
 ده لئین نه و ئافه تی دین و دل و دانایی و عه قلله
 که وا خاوه ن شکۆ و بیباک و ساحیب شه و که ته، جافه
 به شمشیری برو و دیشنه ی بژانگی^۲ جهرگی په ی کردم
 دیاره نه ی ره فیکان! دوور له ره حم و شیفته ته، جافه
 به پرومه ت گولشه نی حوسنه، به قامه ت نه خلی ئوممیده
 جیهانی عیفته و شهرمه، سپه ری عیسمه ته، جافه
 وه کو شه عرای یه مانی، کاتی عیشوه، سارد و بیباکه
 نه لئیی پاییزه نازی، پر له له رز و سه غله ته، جافه
 نیگاهی دل ده با و نه شئه ی که لامی پراحه تی جانه
 په یامی میحنه ت نه نگیزه، وه لامی ره حمه ته، جافه
 ته ریده ی رپی دله، جهرده ی قوماشی شادی و شه و قه
 چه پاوی هوزی گیان بو نه وه همیشه عاده ته، جافه

۱- نه م شیعه له نوسخه کاندانه بو و له گو قاری هه له بجه، ژ ۳-۴، س ۱، ۱۹۹۹: ۱۰۳ وهرمان گرتوه.

۲- له سه رچاوه که دا نووسرا بو (نازیکي پارایه)، نیمه به هه له ی ده زانین و پیمان وایه (بازیکي نازایه) راسته.

۳- له چاپه که دا به (برژانگی) هاتوو و کیشه که ی له نگ کرد بو. ده بیت بژانگی بووینت که هیچ له نگی تیندا نییه و هه ره و واتیه شی هه؛ نیمه نه مه بیانمان هه لئیراد.

رهئییسی ماھروویان، ئامر و سه رعیللی خوویانہ
ئہمیری مولکی عیزز و ناز و سام و سه توتہ، جافہ
لہ باسی حوسنی ئەو مہروویہ تاهیر گیتژ و حہیرانہ
بہللی، شایانی سہد نہعت و سپاس و مہدحہتہ، جافہ

چه مهن یه کباره خاموشه، خرۆشی بولبولان، با بی
 دلّ نه مړۆ مات و مه دهۆشه، خودا! ^۱ فه سلی گولان با بی
 نه گهر مه یلت له سهر مانه چ حاجت ئاری ^۲ حه یوانه؟
 له له علی لیوی ^۳ جانانه حه یاتی جاویدان، با بی

۱- ئەم غەزەلە لە نوسخەکانی (کف، دک، کب) و نامە ی فەرھەنگی کۆھستان و دیوانە چاپکراوەکانیشدا هاتووہ. گیوی موکریانی بە هی وهفایی زانیوہ و لە دیوانی وهفاییدا چاپی کردووہ، بە لآم مامۆستا قەرەداغی لە دیوانی وهفاییدا نەبھیانوہ. ئیمە لەبەر رۆشنایی دوو دەستووسی بەرەدەستماندا هینارمانە و بە شیعری تاهیر بە گی دەزانین. جیاوازی زۆر لە ئیوان نوسخە و چاپەکاندا هەبە، ئیمە تەنھا نوسخەکانمان بەراورد کردووہ.

لە نوسخە ی (کب) دا ئەم شیعەرە تیکەل بە غەزەلینکی تر کراوہ کە بەم نیوہەیتە دەست پنی دەکات (لە دەوری پیری مەرخانە سەدایی موتریبان با بی). ئەم دوو غەزەلە یەک کیش و سەر وای و پاشسەر وایان هەبە. لە نوسخەکانی (مخ و کف) دا هاتووہ و لە هەردووکیاندا، جارنک بە ناوی شەھیدی و جارنکیش بە ناوی تاهیر بە گەوہ تۆمار کراوہ. لە ژمارە ۵۲ ی گۆقاری بەیان (تشرینی دووہەمی ۱۹۷۸ ز.) عەبدوڕەحمان مزووری بابە تیککی لەم بارەبەرە نووسیوہ و یەکلایی نەکردۆتەوہ کە شیعەرە کە هی شەھیدیە یان تاهیر بە گ. بە پیتی بە داوا داچوونی ئیمە و ئەو نوسخانە ی دەستمان کەوتوو، شیعەرە کە هی شەھیدیە نەک تاهیر بە گ. لە دەستووسیکدا کە دکتۆر هینم عومەر خۆشناو بۆی نارووین، بە روونی نووسراوہ (کلام شەھیدی) و شیعەرە کە بە هی شەھیدی دانراوہ. جگە لەم بە لگە یە، تاقە دەستووسیک کە شیعەرە کە ی نە داوتە پآل شەھیدی نوسخە ی (کب) ە کە تەنھا چەند بە بیتیککی لێ هیناوہ و لە گەل ئەم غەزەلە ی تاهیر بە گدا تیکە لێ کردوون. دیارە سەرچاوە ی ئەم تیکە لێبوونە ش لیکچوونی هەردوو شیعەرە کە یە و ئەمەش سووہ بە هۆی ئەو ی هەندیک لە نوسخەکان بە ناوی هەریەک لە تاهیر بە گ و شەھیدیە وە بھینن. روونە کە تەنھا بوونی چەند بە بیتیککی بە تیکە لێکراوی لە گەل غەزەلینکی تاهیر بە گ نابیتە بە لگە ی ئەو ی غەزەلە کە بە هی ئەو هەژمار بکرت. لەبەر ئەم هۆکارانە، ئیمە لەم دیوانە دا ئەو غەزەلە مان نەھینا.

۲- کف: خوا.

۳- کف، دک: نابی.

۴- کف، دک: لە لیوی لە علی.

نه ماوه حالهت و ژینم له دهس چوو رۆحی شیرینم
 ره فیقان! بێن بکهن شینم سه دای گریه^۱ و فهغان، با بێ
 نه سیری تاری گیسو و تم، هیلاکی چاوی جادوو تم
 شه هیدی تیغی نه بروو تم، ده سا عیسای زه مان، با بێ
 بیحه مدیلا گولێ ره عنا شکاندی^۲ ره ونه قی له یلا
 بلین مه جنوونه که ی شهیدا^۳ ره ئیسی عاشقان، با بێ
 زه مانه^۴ به زمی رهندانه، بده ساقی به په یمانه
 له بهر ته عزمی مه یخانه بلین پیری موغان، با بێ
 له باغان سهیری گولزاره، له هه رلا عاشقی یاره
 خودا! ئه و ئاهووره فتاره وه کو سه روی ره وان با بێ^۵
 نه لای نه ی عاشقی مه دهووش وه کو تاهیر مه به خاموش!
 له بهر سوژی^۶ دلێ پر جووش، خرۆشی^۷ موتریبان، با بێ

۱- کب: شین.

۲- کب: شکانی.

۳- کف: شهیدو

۴- کب: زه مانی.

۵- نهم به یته ته نیا له نوسخه ی (کب) دا هاتوو.

۶- کب: سوژی.

۷- کف: خرۆش.

موقه ددهر گهر نه بی ئاخر له میهری مههروخانم^۲ چی؟
 له ناله نالی نیوهی^۳ شهو، له ئاهی بهریه یانم چی؟
 نیشانهی ئیفتیخاری من له سینهم^۴ داغی هیجرانه
 برۆ ئهی ناسیحی موشفیق! له پوتبه و یا نیشانم چی؟
 غهرز و ابوو موقابیل کهم له گه ل گول، رهنگی^۵ روخسارت
 وه گهر نا، بی^۱ قه دی سهروت، له سهیری گوستانم چی؟
 که من میحرابی ئه برۆی تو مه قامی^۶ سوچه گاهم بی
 ئیتر وهک زاهیدی خودبین له مهوعیدی جینانم چی؟
 شهوم وهک پوژی پرووناکه له شوعلهی پروومه تی^۷ ئالت
 به ئی یه کباره ون بی،^۸ با^۹ له ماهی ئاسمانم چی؟

۱- ئەم غەزەلە لە نوسخەکانی (کف، دک، مح، نج، کب) و دیوانە چاپکراوەکانیشدا هاتووە.

۲- نج: مههروانم.

۳- کف، دک، مح، کب: نیسفی؛ نج: نیوه.

۴- نج: سینهی.

۵- نج: له گه ل گول، رهنگی.

۶- له نوسخەکانی (نج و کب) دا نووسراوه (نه بی) و هه له یه؛ له نوسخهی (مح) یشدا به شتیوهی (مابیی) و (نابین) هاتووه، دواتر نووسراوه: نوسخه (نه بی)، ئیمه نابیتمان هه لبارد، هه لبهت روونه که دهیت بۆزیک له نیوان نا و بیدا هه بیت تا وهزن و واتاکهی راست ده رجیت.

۷- نج: هه میشه.

۸- کب و کف: ته لعدت.

۹- مح: با ون بی.

۱۰- نج: له سهیری شهوقی سه ییباره و؛ کب: ئەم (با) یه ی نه هیناوه.

به نه پرهنگى فه له ك جانا! له دلما دهرنه چوو^۱ ميهه رت
 كه من يه ك پهنگ و يه ك نه وعم له ته بدىلى زه مانم^۲ چى؟
 وتم: بى ناله تى كوشتن مه كه تو قه سدى جاني^۳ من^۴
 وتى: من خاوهنى^۵ غه مزه له شمشير و كه مانم چى؟
 له بازارى موحيبته، موشته رى هه ر نه وعه جنسيك^۶
 به سه! بو من^۷ خه ريدارى، له سوود و يا زيانم چى؟^۸
 به من قه ت نادرى ته فسيري ناياتى سه رى كوئى^۹
 گرانه تاهيرا! بو من له ته عريف^{۱۰} و به يانم چى؟^{۱۱}

۱- كب: دهرچوو.

۲- كف: جه نام.

۳- مح: رووچى.

۴- نج: مه كه قه سدى حه ياتى من؛ كب: وتم بى كوشتنى ناله ت مه كه تو قه سدى قه تلى من.

۵- كف، دك، مح، نج: ساحيى.

۶- مح: جنسيكه.

۷- مح: له به رچاوى؛ نج: به سه وهه مى؛ كف، دك: هه م من.

۸- له (نج) دا نه م به يته به به يتى ژماره (۴) هاتروه.

۹- دك، مح، نج: كب: كوئمت.

۱۰- مح: شه رچى له ته فسيلي.

۱۱- نج: مه حاله تاهيرا شه رچى له ته فسير و.

عیلاجی دهردی عه شقه غونچهیی لیوی شه که رباری
 گول و شه ککه ده باریننی به حه ققه ت نوتق و^۲ گوفتاری
 فه له ک زانیسی که ده شکئی رهونه قسی بازاری مانگ و خور
 شکاندی په نجه کهم تا من نه نووسم وه سفی روخساری
 به غه مزهی نیم نیگاهی سه د دلی بیچاره^۳ مه جووسه
 له بابل خونندوویه^۴ نه فسوون دوو چاوی بیچووه عه ییاری
 به شوعلهی شه معی روخساری ده سووتی دل وه کوه قنه س
 وتم: په روانه یه یارپه! نییه وا بانگ و هاواری
 وه کو یوسف نه گهرچی موشته ری وه ستاوه^۵ سف دهر سه ف
 وه کو تاهیر نییه نه مرؤ به گیان^۶ و دل خه ریاری

۱- نه م غه زله تنها له نوسخی (کف، کب) و چاپه کانداهاتوره.

۲- کف: نوتقی.

۳- کف: بیمار.

۴- کب: خونندووه.

۵- کف: وئساوه.

۶- کف: جان

سەد کە شاهی، هەز بەکە ی هەر تۆ موکافاتم^۲ ئەکە ی
 مەن قسە ی هەق هەر دەکە م سا چۆن موجازاتم^۳ ئەکە ی!
 مەن بە تەختی خوسرەو و^۴ جامی جیهانی^۵ گەپ دەکە م^۶
 تۆ بە مەئمووری^۷ ئیعانە ی دۆم و خەرپراتم ئەکە ی
 مەن بە سەد مەننەت لە نوقلی^۸ لیبی یاری خۆم ئەخۆم
 تۆ^۹ بە شاگردی دووکانی مەردی قەنناتم ئەکە ی^{۱۰}
 مەن رەزا نابم بە نانی گەندومی ئادەمفەریب
 تۆ بە ئوممیدی کولتیرە ی جەوت و زورپراتم^{۱۱} ئەکە ی

۱- ئەم شیعەرە لە نوسخەکانی (کف، نجم، کب) و چاپەکانیشدا هاتووە.

۲- نجم: موجازاتم.

۳- نجم: موکافاتم.

۴- نجم: خوسرەوی.

۵- نجم: جیهان.

۶- کف: گە دەکە م.

۷- لە نوسخەکەدا نووسراوە (مەئموور و) و هەڵەیه.

۸- کف: نەخلی.

۹- لە نوسخەکەدا نووسراوە (نەو) و هەڵەیه، دەبیت (تۆ) بیت.

۱۰- کف: دەکە ی؛ لە (نجم)دا نووسراوە (ئەکە ی) و دروستترە.

۱۱- کف: کوورەیی موجازاتم.

من له شاهی ساحیبی فیل و عهله م پهروام نیسیه
تو له ژر دهستی پیاده و^۱ نه سپتا ماتم^۲ نه که ی^۳
(فی المثل) من (مسلم) م ده عوای موسلمانیم ههیه
تو حه والهی مه سئله ی ئینجیل و ته وراتم نه که ی
نه زم و نه سری تاهیر ئیمرو بوته نه وادی زویان
تازه دیی فییری قه سیده و شیعر و نه بیاتم نه که ی^۴؟

۱- نجم: پیاده.

۲- نجم: نه سپی داماتم.

۳- کف: تو له ژر دهستی پیاده نه سپی تاماتم نه که ی؛ نجم: تو له ژر دهستی پیاده نه سپی داماتم نه که ی، بهو

شیویه ی سه رهوه دروستره.

۴- کف: ده که ی؛ نجم: نه که ی.

مه‌رووته حه‌یاتم به بیاره^۲ و به دیاری
 خۆزگه‌م به سه‌گی قاپییه‌که‌ی قوتبی مه‌داری!
 ئەم کاوله‌ دونیایه و له‌نه‌و‌زیر^۳ و زه‌به‌ر‌بی
 پاش^۴ ئە‌حمه‌دی موختار و ئە‌بوویه‌کر و سی‌یاری
 فارووقی زه‌مان مونه‌ه‌کیسی زه‌وئی سی‌راجە^۵
 عوسمانی کومه‌ل جامیعی ئە‌وسافی دیاری^۶
 ئەم حوجره‌ که‌وا ته‌وفگه‌هی^۷ حه‌زرتی شیخه
 یه‌کسه‌ر هه‌موو ئە‌نواره، چ سه‌قف و چ که‌ناری^۸
 ئە‌فواجی مه‌له‌ک دینه‌ ته‌وافی به هه‌موو ئان^۹
 خالی نییه‌ یه‌ک له‌حه‌،^{۱۰} نه‌ حوجره‌ و نه‌ حه‌ساری

-
- ۱- ئەم غه‌زله‌ له‌ نوسه‌خانه‌ی (کف، دک، کب) و دیوانه‌ چاپ‌کراوه‌کاندا هاتوه، جیاوازی له‌ نیتوان نوسه‌ و چاپه‌کاندا هه‌یه.
- ۲- کف: بیاریم.
- ۳- کف: نه‌و‌زیر.
- ۴- کف: له‌پاش.
- ۵- کف: فارووقی زه‌مان حه‌زرتی نانییی شیخ عوسمان.
- ۶- کف: واسیل به‌ ده‌رگاهی که‌رهم په‌حمه‌تی یاری.
- ۷- کف: ئەم حوجریه‌ که‌ جیی ته‌وافگاهی.
- ۸- دک: چ حه‌ساری؛ کف: یه‌کسه‌ر هه‌موو ئە‌نواره‌ چ سه‌قفی وه‌ک په‌وزه‌ و دیواری.
- ۹- کف: هه‌ر ده‌م بۆ ته‌وافی، جه‌معی مه‌لایک دین.
- ۱۰- کف، دک: نانی.

قوربانی حساری که نه پښگه‌ی من و توښه^۱
 مه جمووعی مه لائیک که هه موو^۲ بوته زهواری
 حاجی! وهره نه م قاپییه گهر تالیبی دینی
 سه د حج و دووسه د عومره ته وافیکی مه زاری
 سه د شوکری خودا لازمه بو جه معی موریدان
 خالی نییه جیگه‌ی، وه کو ئابائی^۳ دیاری
 نه‌ی نه جمی هونه‌ر، مه زهه‌ری حق، حسره‌تی^۴ خورشید!
 لازم نییه وه سفت، له هه موو لاره دیاری
 گهر تالیبی یاری وهره سا^۵ پروو بکه خورشید
 نه‌ی خالی دی بیچاره! تو بهم درده دوو چاری
 تا توژی ده‌ری قاپییه که‌ی نه یک‌ه‌یه چاوت
 نه م چاوه که چاوه‌ی^۶ حسه‌ده، ناکری چاری^۷

۱- کف: نه م حوجه له حه‌رمدا ته وافی بو نییه.

۲- کف: هه موو.

۳- کف: وه ک ئابادی.

۴- کف: حق و مه ه و.

۵- کف: یاری سا.

۶- کف: نه م کیوه کاری حسه‌ده.

۷- له نوسخه‌ی (کف) دا دوا‌ی نه م به‌یته به‌یته‌ک هاتوو له نوسخه‌کانی تریدا نه‌هاتوو له پرووی کیش و ماناره نات‌ه‌واو بوو، نیمه وا لیره، له په‌راوتزدا نووسومانه: فیکرت که ره‌یسی باری حسه‌د رتی قور و شینه // بیخاوه‌نه، بی‌پښگه، له شه‌یتانه سواری.

ئەى قافلەسالار، تو ئەى ئافەتى خورشید!^۱
توو مەرقدى گەیلانى و توو پیری بوخاری!^۲
رەحمى بکە بەم تاهیری^۳ بیچارە و مسکین^۴
مەهجوور و حەزینە دللى بیزار و نەزاری^۵

۱- کف: ئافەتى مەه و خورشید.

۲- کف: و پیرانى بوخاری.

۳- دک: تاهیره.

۴- دک: بیچارە کە مسکین؛ کف: بیچارەى مسکین.

۵- کف: مەهجوورى دللى دا له دونیادا بیزاری.

ئەلا ئەی عەقلى كۆتايىن! هەتا كەى مات و داماوى؟
 بە قەيدى نەفسى ئەممارە، سەراسەر بۆچى بە سراوى؟
 خەيالى ھىچ و پووچت وايە دەولەت ھەم عەنانت بى
 جىسابىكە، كە موحتاجى نەسىبى دوو گەزى جاوى
 مەسەل دونىايە سەيىاد و ئەتۆش مورغىكى بىھۆشى
 موقەببەدبە بە يەك دانە ھەتەنەتخاتە ناو داوى
 زەمانە ھەر وەكۆ قەحبە ھەماغۆشى ھەزارانە
 چ سوودىكى ھەيە بۆتۆ كە سەردانىلى لە پىناوى؟
 مەبەستە دل بە دونىا تاهىرا! بىسوودە بۆ ھەركەس
 مەحالىە ناگىرى^۲ بۆتۆ گورىز كە، سالە گىئراوى

۱- ئەم غەزەلە تەنیا لە نوسخەى (كەب) ودىوانە چاپكراوەكاندا ھاتووە.

۲- لىرەدا دەبىت (ى)بەكە بە كورتى و بە شىوہى بزرۆكە گۆ بكرىت و بخوتىرتىتەوہ.

شه مآل یار نه ڌیت، شه مآل یار نه ڌیت؟
 نه و وهخته ئامای، دیدهی یار نه ڌیت؟
 نه و دیدهی سه یوان په ر خومار^۲ نه ڌیت؟
 نه و تورپه ی چین چین سیاتار نه ڌیت؟
 دلدار دل بهر سته مکار نه ڌیت؟
 ناهووی وهته نیی^۳ خوشه فتار نه ڌیت؟
 نه و په نجهی قرمز حه نایی نه ڌیت؟
 نه و نوور دیدهی بینایی نه ڌیت؟
 گولرووی گولچه ره ی گولنه ندام نه ڌیت؟
 سو سه نی کلاف، موشکین فام نه ڌیت؟
 لوئسوی ناسوفته ی هیچ نه لماس نه ڌیت؟
 کان^۴ یاقووتی بیقیاس نه ڌیت؟
 سینهی سیم به ور په وهر دوش نه ڌیت؟
 غونجه ی نه شکوفته ی بیگه ر دوش نه ڌیت؟

۱- نه م شیعه له نوسخه ی (کب) و دیوانه چاپکراوه کانداهاتوو.

۲- لیره دا نووسراوه (خومار په ر) و هه له به.

۳- ریتی تی ده چیت خوته نی بوویت، به لام ده شگونجیت مه به سستی ناسکی خومالی بوویت.

۴- نووسراوه (کانی) و هه له به.

لیموی نه وره سه ی مه مانش نه دیت؟
 نه برۆی سه یفئاسای که مانش نه دیت؟
 بالای عه ره ری، سه روئاسا نه دیت؟
 شوخ شیوه شه نگ بیوه فا نه دیت؟
 شاباز مه ریوان، هه لۆخوو نه دیت؟
 نازدار خیلان، فیتنه جوو نه دیت؟
 نه دیت تو به یو به عیشوه و نازی؟
 بپه رسو نه حوال من له ریوازی؟
 ته حقیق بو شه مال نه و شوخ و شه نگه
 نه دیدهی شاباز، نه و دل چوون سه نگه
 هیچ نییه نه وه ته نگ مهینه ت وهرده که ش
 بیقه یه نه حال کوشته ی دهرده که ش
 یاشا، چونکه یار بیوه فا و مه یله نه
 دهروون وه باده ی بیمه یلی که یله نه
 دایم گرفتار ئاه عوششاق بو
 نه سببش دایم تالی فیراق بو
 به وینه ی تاهیر هه ر دهرده دار بو
 دیدهی مه خموورش دایم بیمار بو

شه‌هنشای مه‌ئوای رووح و دیدّه و هوش
 حوکمران^۲ مولک، دلّه‌ی په‌ر نه‌جوش
 ده‌لیله‌ی په‌مه‌ی ئاهووره‌فتـ
 سه‌رده‌سته‌ی ده‌سته‌ی گروّی^۳ نازاران
 گولبوی گولپوخسار، گولبه‌رگ نه‌ندامه
 گولغونچه‌ی له‌بان، گولین ژیر جامه
 سه‌ره‌په‌نجه‌ی گولین، وه‌ه‌وون نه‌و دل
 وه‌هار ئام‌اوه، په‌یدا بی نه‌و گل
 حه‌یفه‌ن وه‌ی روخسار میناکاره‌وه
 وه‌ی بالای نه‌وتـوول، وه‌شـه‌ره‌فتاره‌وه
 وه‌ی توورپه‌ی پیچ‌پیچ، عه‌نبه‌ریـزه‌وه
 وه‌ی شیرین له‌بان، شه‌که‌رپـزه‌وه
 ساتی نه‌وینـون نه‌و بالات چه‌مه‌ن!
 عه‌تر نه‌گیروون، نه‌^۴ زولفت سه‌مه‌ن!

۱- نه‌م غه‌زله له‌ نوسخه‌کانی (مح، کب) و دیوانه چاپکراوه‌کاندا هاتووه.

۲- کب: حوکمدار.

۳- کب: گروّی نازک.

۴- کب: نه‌و.

نه رگس نه چه سرهت نه و دیده مه سته
چوون من مه بو شیت، دیوانه و چه سته^۱
مه سستانو خه راج، زولفت نه ره یحان
مه ذهن باج وه رووی گولناریست گولان
بزانه تاهیر به سته ی خال تو^۲
مه ست نه بو^۳ وه دین دیده ی کال تو

۱- نه م نیو به یته له نوسخه ی (مح) دا گرفتی تیدا بو، به پیی (کب) ساغمان کرده وه.

۲- له نوسخه ی (کب) دا هر دوو وشه ی ره دیفه که ی به (تزن) هیناوه و هه له یه.

۳- کب: نه بون.

یاران فه ره هاد م، یاران فه ره هاد م
 جانشین خاس، قهوم فه ره هاد م
 ئه وړو که فه ره هاد پۆشان وه که فه ن
 ئه رواش که رد فیدای^۲ شیرین ئه رمه ن
 په رسایه کیه ک نسام^۳ ده روون په رده ردان
 به د حال ئه حوال، هه ناسه سه ردان
 قه یس و وه یس و من وه تاقیق غه م بار
 یه کسه ر تیعداد که رد، ئه و رۆز^۴ [وه] شمار
 وات: کی بو لایه ق په ی مه قام من؟
 گوم نه بو تا حه شر سه ودای نام من
 من که رد گوزیده په ی وارس و ئیش
 سپه ردش وه من کالای ئیش و نیش

۱- ئه م مه سنه و بیه دوو جار له نوسخه ی (مح) دا هاتووه، هه رووه ها له نوسخه ی (کب) و چاپه کانیشدا هاتووه.

۲- کب: ئه م وشه په ی نه هیناوه.

۳- کب: ناو.

۴- کب: رۆز

شیتتی^۱ و مهدهوشی، ویلی^۲ سهر کیوان
 عه زاب^۳ دووری، دهرد بیی—دهرمان
 بی خورد و خاوبی، سهودای ئیشتیاق
 ئه سیر^۴ هیجران، زووخا و فیراق
 نویسانه دهفتهر وه هـوون زامان
 یه کیهک پهری من، ههرچی پیش نامان
 وات: یه سهرمه شقه ن په ی تو بزانی
 ئسمت مه شهوور بو فهرهاد سانی
 یاران فهرهاد مهرد وه ناکامه وه
 پهری ئاخ و داخ، من ههر مامه وه
 شهرت بو چون فهرهاد چینی دهر به دهر^۵
 وییم کهم به سه رگهرد خالان دل بهر
 بهل وینه ی فهرهاد، دیوانه ی خودسه ر
 نه جات بویم جه دهست چهرخ به دته ختهر
 یه تهاهیر واتهن، دهر وون پهر جه خه م
 زامش جه زامی فهرهاد نییه ن کهم

۱- کب: شین.

۲- مح: ویل.

۳- مح: عه زاو.

۴- کب: ناگر.

۵- مح: دهر ودهر.

فارسی

فرستم هر سحر باد صبا را
 که شاید آورد بوی شما^۲ را
 تب عشقت مزاجم را به هم زد
 ز عناب لببت جویم شفا را
 چه خوش بیریده خیاط خدایی
 ز ناز و عشوه بر قدت قبا را
 معاذالله ز غم‌های فراق
 که بر هم می‌زند عیش و صفا را
 بسان عندلیب از گل همیشه
 ندیدم من ز تو جان و فارا
 خریدارم اگر یک بوسه دادی
 دهم از نقد جان، دل در بهارا
 به وصلش کی [رسی] طاهر تو هرگز
 ز سر بیرون کن آخر آن هوا را

۱- له نویسخه‌ی (تا) وهرگیراوه.

۲- تا: شوما.

ای شهریار خوبان اندیشه کن ز داور
 چندان ز خشم هر دم بیرون مکن گدا را
 احرام عشق هرگز از دوش برنمدار [م]^۲
 از کوی کعبه تو چون یافتم صفارا
 یارب بود که یاران لطفی کنند روزی
 احوال بی نوایان گویند پادشارا
 مجلس خوش است جانا با روی دلفریبت^۳
 یارب تو دفع فرما امشب رقیب مارا
 نبیند^۴ از تو ایزد ترسم که باز پرسد
 روزی ز سر برون^۵ کن جانا تو این جفارا
 طاهر ز لوح سینه امشب به اشک دیده
 هر نقش بود شسته جز عشق تو نگارا

۱- هم شیعه تهتیا له نوسخی (مم) دا هاتوره و سه رهاکمی فهوتاره.

۲- مم: برنمدار.

۳- مم: دلفریب.

۴- مم: نبیند.

۵- مم: بیرون.

عمرها رفت و نچیدم گل ز گلزار^۲ شما
 دور تو چندان^۳ رقیبان گشته چون خار^۴ شما
 نرگس از بی شرمی خود لاف مستی می زند
 کور بادا چون^۵ ندیده چشم خمار^۶ شما
 آتشین رو یا دلم چون لاله پر داغ غمست^۷
 سوخت چون پروانه ما را شمع رخسار شما
 شکل ابروی هلالت گر منجم نقش بست
 گو که کج آید ندانی خط پرگار شما
 عقرب زلف کجبت خوش خفته بر روی^۸ قمر
 نیش بر دل می زند گیسوی چون مار شما

۱- له نوسخه‌ی (تا و مم) وهرگیراوه.

۲- تا: گلزاری.

۳- تا: نزد تو جمع.

۴- تا: خاری.

۵- تا: گر.

۶- تا: بیمار.

۷- تا: پر داغ است و غم.

۸- تا: بالایی.

صد زلیخا نقد جان در^۱ کف ستانم^۲ بر درت
گرم باشد همچو یوسف بیع و بازار شما
رسم و آیین^۳ وفا من، پیشه^۴ خود کرده ام
جور و بی باکی همیشه گشته اطوار شما
می شود روزی که دلبر پا نهد در کلبه ات^۴
گر شود طالع زمانی طاهرا یار شما

۱- صم: بر.

۲- صم: ستاده.

۳- تا: آین.

۴- صم: بر دیده ات.

تا نبینم هیچ دردی روز هجران شما
 خواهم امشب خود کنم یکباره قریان شما
 وعده و صلح بدادی دلبراً من کی کنم
 تکیه بر باد نسیم و عهد و پیمان شما
 خال رخسارت حجر را از زیارت باز داشت
 برده آب از زمزم آن چاه زنخندان شما
 از خطا تیری نجست اندر کمان غمزات
 جای در دل کرده جانانوک پیکان شما
 گرچه بسیارند کشته، لیک پیش از عالمی
 روز محشر من بگیرم زود دامان شما
 بس که یوسف روی دارم حضرت یعقوب را
 کو که شهر ما شده چون شهر کنعان شما
 بس که قریان گشته جانان عاشقان افتاده‌اند
 کعبه خوانم بعد ازین من طوف ایوان شما
 روز باغ او طلب بهر شفا عناب لب
 طاهرا زین جا نبینم هیچ درمان شما

۱- نهم شیعه ته‌نیا له نوسخه‌ی (مم) دا هاتووه.

سلام ما بدان^۲ جسمی که باشد عقل ازو شیدا^۳
 درود^۴ ما بدان نوری که گشته جمله دنیا
 رسول اول و آخر، حکیم ظاهر و باطن
 ز قدرش عقلها قاصر، ز نورش دیدهها^۵ بینا
 هژبر^۶ بیشه^۷ عرفان، پلنگ صفدر ایمان
 طیبب درد بی درمان، نهنگ قلزم اوحی
 فدای گردن عاجت، همین بس وصف معراجت
 نوشته^۸ بر سر تاجت «فسبحان الذی اسری»
 جهانی گشته مشتاقش، منظم گشته آفاقش
 دو قوس ابروی^۹ طاقش هلال برج «او ادنی»
 چه از چشمش سخن رانم؟ ازین بهتر^۹ نمی دانم
 «وما زاغ البصر» خوانم، به حکم خالق یکتا

۱- هم هوزراومه له نوسخه کانی (دک، کف، کب) و چاپه کانی (حس، کز) یشدا هاتووه.

۲- کف: بدن.

۳- کف: شید.

۴- کف: درودی.

۵- کف: عقلش نورها.

۶- کب: هژبره.

۷- کب: نوشته.

۸- دک: ابرو.

۹- کف: بدتر؛ دک: بد بهتر. نیمه (بهر) مان به راست زانی.

پناه عاصیان کوش، دو محراب است ابرویش
 چه گویم وصف گیسویش؟ سیه‌تر از شب یلدا
 یکی بنشسته در راحت، یکی دربان درگاهت
 به امید رخ ماهت، اگر عیسی اگر موسی
 تو باشی اشرف عالم، تو باشی مبدأ^۱ و خاتم
 تویی هم ملجأ^۲ آدم، چه در دنیا، چه در عقبی^۳
 تو باشی تا ز حق دل خوش کند گل بر خلیل آتش
 ایای شاهد^۴ مهوش، ایای دلبر زیبا!
 تو مسجود زمان بودی، تو محبوب جهان^۵ بودی
 تو با نام و نشان^۶ بودی، کجا بُد آدم و حوا؟
 کرا بوده است این عزت؟ کرا بوده است این قدرت؟
 وجودت معدن رحمت، لباست خلعت لولا
 شدند از^۷ یاری داور، چو تو گشتی به ما سرور
 غلام درگهت قیصر اسیر^۸ لشکرت کسری

۱- دک، کف: صید.

۲- له نوسخه که دا نووسراوه (ملجهء) و هه‌له‌یه، ده‌بیت بهو شتیوهی سه‌روه بیت.

۳- کف: عقبا.

۴- کب: شاهی.

۵- کف: نام و نشان.

۶- کف: محبوب جهان.

۷- له نوسخه که دا نووسراوه (شداند ز)، هه‌له‌یه و ده‌بیت بهو شتیوهی سه‌روه بیت.

۸- کف: اسیری.

اگر خوانی تو آدابخش، وگر خواهی^۱ تو القابش
شه فرمانده یثرب،^۲ خدیو^۳ لشکر^۴ بطحا
به نعت خواجه افضل، ز مدح خاتم مرسل
شده شکرشکن^۵ طاهر بسان طوطی گویا

۱- کب: خوانی.

۲- له نوسخه کاندان نووسراوه (یسرب)؛ هه‌له‌یه و ده‌بیت بهو شتیوهی سه‌روهه بیت.

۳- کف: خدیوی.

۴- دک، کف: کشور.

۵- کف، کب: شکان.

ساقیا! برخیز و پر کن تا به لب این جام را
 دفع فرما ساعتی تو این غم ایام را
 غیر وصل تو بخواهد گر ز من چیزی دگر
 سنگ بر سر می زنم این نفس نافر جام را
 کی رهایی یابد این دل از خم گیسوی تو؟
 مرغ سینه چون تواند بگسلاند دام را؟
 وعده یک جرعه ده آور قدح تا پر کنم
 عمرها رفت و ندیدم آن رخ گل فام را
 ور که باشد بس عجائب لیک شخص بی بقاست
 در دمی بنما به عالم وقت صبح و شام را
 عرض و حال خود بگویم پیش هر نامحرمی
 تا نسیم صبحدم آرد به تو پیغام را
 گر بپرسند رفیقان گو که چرخ کج مدار
 کرده پابند دو صد غم طاهر بدنام را

۱- ثم غه زله تنها له نوسخه ی (کب) و چاپه کانداهاتوه.

واعظ! ز پند بی‌ثمر آزاد کن دیوانه را
 یک دم بگیر این جام می^۲ بگذار این افسانه را
 مطرب! به آواز صبا در دل فکن شور و نوا
 آباد کن با یک صدا تو این دل ویرانه را
 چون ملک دل^۳ گشته خراب چاره نبینم جز شراب
 ساقی! بفرما بی شتاب لبریز کن^۴ پیمانہ را
 گر تو گلی من بلبلم، از عشق تو نه غافل
 ای شمع بزم و محفلم رحمی^۵ کن این پروانه را
 من لایق هر خدمتم بشنیده‌ای اُمّنیتم^۶
 با من سپار ای لعبتم ناسفته آن دردانه را
 ای شوخ کاکل پرّ شکن! وی ماه خردسال^۷ من!
 از سر تو نخوت برفکن تشریف فرما خانه را
 ای دلبر شیرین ادا! طاهر اسیر است و گدا
 تکرار کن بهر خدا این بسته شاهانه را

۱- نم غزه له له نوسخی (کم، کب) له چاپه کانیشدا هاتوود.

۲- کم: زَر.

۳- کم: ما.

۴- کم: ده.

۵- کب: رحم.

۶- کب: بستنده این رتبتیم.

۷- له نوسخه کاندانوسراوده (خورده سال) و هه له یه.

پیر مغان از لطف خود بگشود در میخانه را
 خیز ای بت نخواستہ^۲ پرکن ز می پیمانہ را
 منعش مکن آن خو برو گر می کشد ما را به غم
 سوزاند از روی جفا شخصی دوصد پروانہ را
 طبعم چو شهباز است من جایم بود ایوان تو
 چون جغد کی عاشق شوم.....
 بنهاد پا در کلبہ ام امشب چو آن سیمین بدن
 برد از [رخ] چو.....^۳ خود تاریکی کاشانہ را
 طاهر جنونی تا به کی نشنیده ای در قید کرد؟^۴
 زنجیر تار زلف او پای دو صد^۵ دیوانہ را

۱- ندم غه زله له (تا، کم) دا هاتووه. نوسخه ی (تا) له بدر تهرپوون به شتیکی زوری ناخوینرتته وه، ههروه ها له (کم) یشدا

له بدر نه وهی سه ره تای ده ستنوسه که فه وتاره، تنها بهیتی کوتاییی ماوته وه.

۲- تا: نخواستہ.

۳- نه و وشه به ناخوینرتته وه، به لام به پیتی واتای بهیته که بیت، ده بیت (ماه) یان (بدر) بیت.

۴- تا: طاهر جنونی تا به کی نشنیدی آن نازک صنم.

۵- تا: کافیست صد.

امشب ز روی خویش بیفکنند او نقاب
 بنمود بسی شگفت به شب نور آفتاب
 او بارقیب مَی خورد و عشوه می‌کند
 از حسرتش ز سینه دل من شود کباب
 فوت رقیب را همه دم خواهم از^۲ خدا
 یارب دعای خسته دلان باد مستجاب
 گفتم به خواب^۳ بوسه زخم بر دهان یار
 اما چه سود، هیچ نیاید به چشم خواب
 جانا ز بهر نقش کف دست و پای تو
 بهتر ز خون دل نبود در جهان خضاب؟
 یک بوسه ده ز قند لب ت چون به بزمگاه
 بی نقل کس نخورد بتا! هیچ گه شراب
 حال دلم ز بهر غمش چیست گویمت؟
 چون کشتی شکسته که افتد به روی آب
 نقش رخت به دیده طاهر چنان هست
 هر قطره ز اشک او شده، یک شیشه گلاب

۱- نم غه زوله تنها له نوسخه ی (کم) دا هاتووه.

۲- له نوسخه که دا نووسراوه (ز).

۳- له نوسخه که دا: بخواب.

یارم ز در درآمد با روی بسی حجاب^۲
 گفتا به من که خیز و بیاور می و رباب
 خونم شراب و اشک مزه، ساقیم فراق
 بریط ز ناله غم چو پیاله و^۳ دل کباب
 آهم چو ابر و گریه چو باران و لاله خون
 یارم ز غم، رفیق ز هم^۴ وقت^۵ اضطراب
 بزم چنین که ساز نمودم ز خون دل
 ترکا بیسا نظاره کن و روی برمتاب
 نی نی که بزم تو به صفا خوبتر بود
 از لب تو نقل سازی و در چشمها شراب
 از غبغت تو سیب نهی وز دهان شکر
 گل را ز روی آری^۶ و ز خوی دهی گلاب^۷

۱- نم غه زله له نوسخه‌ی (تا و کم) دا هاتوره.

۲- تا: حجاب.

۳- نوسخه‌کان: ز دل...

۴- له نوسخه‌که دا هر بهو شیوه نووسراوه، پیده‌چیت (وهم) بیت.

۵- تا: دف ز.

۶- تا: آریو و، هله‌یه ده‌بیت (آری) بیت.

۷- نوسخه‌ی (کم) تا نیره هاتوره و چند لاپه‌ریه‌کی لی فه‌وتاره، کاتیک (کز) سوودی له نوسخه‌که ودرگرتوه، دوو به‌یتی

کوتایی شیهرکی تری هیناوه و داویه‌تیبه پال نم هونراویه، که نازانیت چند لاپه‌ره لهو نیونه‌دها فه‌وتاره.

حاشاکه عیش ما بود اقران عیش تو
تو پادشاه نازی و ما عاشق خراب
عشق است مرد را که دهد عمر تازگی'
طاهر ز عاشقی تو مکن هیچ اجتناب

بی خبر بودم که دل افتاده اندر دام عشق
این گناه از وی بود جاننا مکن بر من عتاب
طاهرا عمر جوانی صرف راه عشق کن
دل سپردن با بتان لازم بود وقت شباب

۱- نهم شیعه له نوسخه‌ی (کم) وهرگیراوه. نه‌گهر ته‌ماشای ده‌تنووسه‌که بکه‌ین و کۆتاییی شیعه‌ی پیشوو و سه‌ره‌تای شیعه‌ی لاپه‌ره‌ی دوا‌ی نه‌وه بکه‌ین، ده‌بینین سه‌روای هه‌ردوو شیعه‌که یه‌ک نییه، دوو به‌یته‌که‌ی لاپه‌ره‌ی دواتر هی شیعه‌ی پیشوو نییه.

مژدہ بادا بر شما ای معشر ذوق و طرب^۲
نشئہ می برد یکسر از دلم رنج و تعب
چون سکندر^۳ از پی آب بقا با سوز دل^۴
عمر جاوید از لبانت می کنم ہر دم طلب
آفرین بر صانعی^۵ کز صنعت زیبای خود
جمع کردہ بر^۶ رخت ظلمات و نور^۷ روز و شب
کوی دلبر، کوه^۸ طور و وادی ایمن بود
پاس دار^۹ ای دل چو موسی عادت رسم و ادب
ملک دل ویران شدہ اندر هجوم غمزہات
لشکر مژگان چہ لازم ای شہ عالی نسب؟
نیک خو باش و بہ حرف مدعی باور مکن
در ہمہ خویان ترا چون کردہ ام من منتخب

۱- ہم ہونراوہ لہ نوسخہی (تا، کب) و دیوانہ چاپکراوہ کانیشدا ہاتوہ۔ بہ ک دوو نیوہبہیتی تہر بروہ۔

۲- لہ (تا) دا ہم نیوہبہیتہ تہر بروہ و ناخوئرنیتہوہ۔

۳- کب: جور بگذار۔

۴- لہ (تا) دا ہم نیوہبہیتہیش ہہندیگ تہر بروہ و بہ جوانی ناخوئرنیتہوہ۔

۵- تا: خالقہی۔

۶- تا: در۔

۷- تا: نوری۔

۸- کب: کوی۔

۹- کب: بہ این۔

خواهم از حق^۱ طاهرا با سوز دل مرد رقیب^۲
باد دائم مبتلای علت و زنج و جرب

۱- کب: دل.

۲- تا: قیب؛ کب: پیش رقیب.

بگویم راستی استاد^۲ مطلب
نخوانم غیر عشقش من^۳ به مکتب
زدو حلقه به رویش زلف یعنی
قمر آمد دگر در برج عقرب
من مرده شدم زنده به نطقش
که اعجاز مسیحا داشت در لب
نقاب از رخ بر افکنده نگارم
بیا بنگر رفیقا ماه نخشب
رقیب ار بد بگوید نیست باکم
بلی شیعی کند از احمقی سب^۴
چو نار سرخ رویم زرد به شد
برای دیدن آن سبیب غبغب
گدایی بر درت تا یافتم راه
نخواهم گر بود صد جاه و منصب
بیاد ماه رویت طاهر از غم
ستاره می شمارد تا سحر شب

۱- نم غدزله تهنهاله نوسخه می (تا) دا هاتووه.

۲- نوسخه که: اوستاد.

۳- تا: منی.

۴- تا: صب.

۱

میم ده^۲ زود ای پیر خرابات!
که می گویند: (في التأخير آفات)
چو لاله خون دل خوردم به راهش
نشان داغ دل دیدم مکافات^۳
نشسته زیر محراب دو ابروش
دو مست کافر از بهر مناجات
به بستان سرو و شمشاد و صنوبر
خجل گردند از این رفتار^۴ و بالات
کجا روزی که یابم خاک پایت
نهم بر فرق چون تاج مباهات
بترس ای حاکم دیوان خوبی
به مظلومان مده^۵ چندان مجازات

۱- نهم هونراویه تمنیا له نوسخه ی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- تا: دی.

۳- کم: مباهات.

۴- تا: قد.

۵- تا: مدی.

ایسا بلقیس رو جز تو ندارم
به اجلال سلیمانی مبالغات
به حرف مدعی چون گوش دادست
به طاهر کی کند دلبر مراعات؟

ماه انور یک نمونه از جمال احمد است
 شمس خاور ریزه خواری از نوال احمد است
 فضل^۲ خاک تیره^۳ برعرش برین دانی که چیست؟
 چونکه در^۴ عز و شرافت پایمال^۵ احمد است
 سرو آزاد^۶ لب جوینار فردوس برین
 سرفکنده از قد^۷ با اعتدال^۸ احمد است
 یادگاری از سواد^۹ زلف^{۱۰} او یلدا بود
 ماه نو شکلی ز ابروی هلال احمد است
 اشرف اولاد آدم قصه‌ای از رفعش
 شافع روز جزا، شرح جلال احمد است

۱- له نوسخه کانی (کم، تا، کب) و له چاپه کانی شدا هاتووه.

۲- کم، کب: فرش.

۳- کب: قرش تیره بر سر.

۴- کب: از.

۵- کب: پایه مال.

۶- کب: سرو آزاد از.

۷- کم: قدی؛ کم: قد؛ کب: با قدم، (قد) دروستتره.

۸- کب: از اعتدال.

۹- تا: سواد.

۱۰- کم، تا: جعد.

سرو موزونی که بینی رسته بر طرف چمن
یک شبیهی^۱ از قد همچون نهال احمد است
طاهرا دارد شرف بر هفت طومار فلک
ذره‌ای^۲ زان^۳ خاک در زیر نعال احمد است

۱- کب: شبیه.

۲- کم، تا: زره.

۳- تا: ز خاک.

قَدَّت صنما همچو یکی سرو روان است
 یاقوت لبّت قوتِ دل و قوتِ جان است
 از جملهٔ عشاق تقدّم کنم امروز
 چون داغ تو بر سینۀ مجروح نشان است
 ننموده اگر روی ازو، عذر پذیریم
 البته پری از نظر خلق نهان است
 از روی نقاب افکن بنمای دو ابروت
 گر آرزوت دیدن عید رمضان است
 حال دل عشاق به پیش رخ دلدار
 چون شوق مه چارده و حال کتان است
 بس سعی نمودیم و ندیدیم بتا هیچ
 آن نقطهٔ موهوم که گفتی تو دهان است
 طاهر نکند غیر تو بر هیچ تماشا
 تا در قفس سینۀ او بلبل جان است

زلف تو مشک است جانا، یا که گویم عنبر^۲ است
 ماه را خوانم رخت، یا آفتاب^۳ انور است
 گفت دلبر من دهانم شکر^۴ مصری بود
 تا نبوسم من ندانم نقل یا خود شکر است
 چون بدیدم چشم‌هایش^۵ زیر ابرو گفتمش^۶
 بس عجب مستی نگر در زیر طاق^۷ منبر^۸ است!
 زلف تو ظلمات باشد آن دهان آب بقا
 دل فتاده در میانش وارث اسکندر است
 دلبر! انصاف ده^۹ طعن رقیبان در دلم^{۱۱}
 بدتر از زخم سنان و تیر و نیش خنجر است^{۱۲}

۱- نهم غمزله له (کم، تا، کف، کب) و له چاه‌کانیشدا هاتووه.

۲- کب: خنجر.

۳- کف: آفتابی.

۴- تا: شگری.

۵- کف، کب: دیدهایش.

۶- کف: گفته‌مش.

۷- کف: طاقی.

۸- کب: مجمر.

۹- له (کم) دا نهم به‌یته نه‌هاتووه.

۱۰- تا: دی.

۱۱- کم، کف: جان من انصاف ده تعن رقیبان بر دلم، تن‌ها له (کف، کب) دا له جینگه‌ی (تعن) به (طعن) نووسراوه.

۱۲- کم، تا: بدتر از زخم دو‌صد شمشیر و تیر و خنجر است؛ کف: شمشیر و دو‌صد.

هردم از هجران خود^۱ بر دل زند صد آتشم
آنچنان داند نگارم این دل من مجمر است
طاهرا دانی که چشم و ابروش ماند به چه؟
بر سر^۲ کافر تو گویی ذوالفقار^۳ حیدر است

۱- کم، کب: هجران و غم؛ کف: هر دم از هجرانی غم.

۲- کف: سری.

۳- تا: زلفقار.

مرثگان^۲ تو خونریزتر از تیر و خدنگ است
 این لب که تو داری مگر از غنچه تنگ است
 کس نیست که روزی ز غریبان بکند یاد
 جانا مگر این شهر در^۳ اقصای فرنگ است؟
 روزی نشدی همسر ما در چمن خوش
 این دل که تو داری مگر از پاره^۴ سنگ است؟
 درمان غم عشق بگویم که چه باشد؟
 وصل است و^۵ بهار است و^۶ می و بریط و^۷ چنگ است
 گفتم که بدرد جگر رستم دستان
 ابروت که چون تیغ کف^۸ پور پشنگ است

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (کم، تا، کب) هروره ها له چاهه کانیشدا هاتووه. سرورای به شیک له نیوه بهیتی دووهمی نم

غه زله رزیوه و فه وتاوه، به یارمه تیی نوسخه ی (کم) و بهراورد کردن پیتی، نم غه زله مان ریک خسته وه.

۲- کب: مرثگانی.

۳- تا: ز؛ کب: در؛ له (کم) دا به بن نوقته نووسراوه.

۴- کم، تا: پاره.

۵- له (تا) دا نم (واو) ه نه هاتووه.

۶- له (تا) دا نم (واو) ه نه نووسراوه.

۷- له (تا) دا نم (واو) ه نه هاتووه.

۸- تا: کیف.

زان^۱ سان سپه غم به دلم خیمه برآراست^۲
بالشکر شادی همه دم مایل^۳ جنگ است^۴
زنهار^۵ مرو هیچ سوی بیشه^۶ عشقش^۷
چنگال غمش تیزتر از چنگ پلنگ است^۸
با قامت تو ناز و نزاکت چه لطیف است!
با عاشق بیچاره خور و خواب چه ننگ^۹ است!
با روی گل و جامه گلگون و قد سرو
ظاهر بنگر یار چه شوخ است و چه شنگ است!

۱- تا: زن سان.

۲- کم: برآرا.

۳- تا: میل؛ کم: مائل، (مایل) دروستتره.

۴- کم: نه م بهیتهی نه هیئاوه.

۵- کم: زنهار.

۶- کم: بیشه؛ تا: بیشه.

۷- کم: عشق.

۸- له (تا) دا تا نیردی شیهرکه هاتووه و کو تاییبه که ی فهوتاووه، لیره دا دیاره نوسخه ی (تا) بیش لئی فهوتاووه.

۹- کم: بنگ.

گفتمش مشک است این؟ گفتا که نه، موی من است
 گفتمش خوب است مه، گفتا که چون روی من است
 گفتمش کمتر بزن بر دل تو تیر غمزات^۲
 گفت عاشق کُشتن^۱ آخر عادت و خوی من است
 گفتمش خواهم به سوی کعبه گردم ره سپر
 گفت حج عاشقان طوف در^۳ کوی من است
 گفتمش در چنبر چوگان زلفت گوی نیست
 گفت دل‌ها روز شوخی جمله چون گوی من است
 گفتمش زنجیر چه بود نازنین! ها باز گوی
 گفت ای دیوانه مویی از دو گیسوی من است
 گفتمش عاشق چه بوید^۴ چون تو دوری از برش؟
 گفت گل در گلستان مانده بوی من است
 گفت با من کاردانی کیست طاهر دلبرت؟
 گفتمش آن سرو بالا چشم آهوی من است

۱- نم غمزه له تنها له نوسخه ی (تا و کم) دا هاتوه.

۲- کم: غمزه را.

۱- کم: گشتن، هه‌له‌یه و ده‌بیت (کشتن) بیت.

۳- تا: دری.

۴- کم: بود.

سفله پرور چرخ گردون، کار خود را ساخته^۲ است
از بد و از نیک هر دو دلبر! پرداخته است
چون ز شهر ما نهادی پای بیرون از غرور
لشکر غم بر سپاه شادمانی تاخته است
نقره خالص شده دل گرچه^۳ بُد جانا چو^۴ مس^۵
آتش عشق تو او را آنچنان بگداخته است
گو رود در پرده دیگر آفتاب هرزه گرد
ماهریم چون نقاب از روی خویش انداخته است
از همه خوبان به جور و بی‌وفایی برتری
هیچ کس چون من بتا! انصاف تو نشناخته است
موسم لطف است با وی گر کنی جای ستم
دل ز میدان تو جانا چون سپر انداخته است

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (تا، کم و مم) دا هاتووه. نوسخه‌ی (مم) دوو بهیتی سه‌ره‌تای که وتووه.

۲- هم سوو وشه کانی قافییه (ساخت، پرداخت، تاخت، بگداخت، انداخت، نشناخت، انداخت، باخت) له هر دوو

نوسخه که دا هر بهو شتیویه‌ی ناو که وانه کان نووسراون. بیگومان هه‌له‌یه و ده‌بیت بهو شتیویه‌ی سه‌روه بنووسرتین.

۳- له (کم) دا نم (چه) نه هاتووه.

۴- له نوسخه کاندانوسراوه (چه) و ده‌بیت (چو) بیت.

۵- کم، مم: خراب.

کعبتین مهر با طاهر بینداز و مپرس
در قمار عشق تو جاناً خودش را باخته است

جهان چه بود؟ محل قیل و قال است
غم و شادیش هر دو در زوال است
بسی خوشتر بود^۲ از وصل هجران
ز هجرانت که امید^۳ وصال است
بیاید^۴ بر زمین ماه منور
معاذالله بدین گویم جمال است
مپرس ای بدر تکمیل اسیران
تنم اندر ضعیفی چون هلال است
برای کشتن من خود امیری
چه حاجت با جواب و با سؤال است^۵
خرد در بزم عشاقان مجنون
فتاده جاش در صف نعال است
بحمد الله که طاهر! در همه حال
نگارت نازنین و بی همال است

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (تا، کم و مم) دا هاتووه.

۲- له (کم) دا (بود) نه هاتووه.

۳- تا: امیدی.

۴- مم: بیامد.

۵- کم: چه حاجت با سوال و با جواب است.

نیارد میوه یاران هر درختی^۲ صاحب اوراق است
 نه هرکس بار لب دارد، توان گفتن که عشاق است
 اگر خواهی به دست آری تو نام نیک در گیتی
 نخستین شرط آدم در جهان تهذیب اخلاق است
 شگفتم آید از قدش که هم شمشاد و هم سرو است
 عجب سرّیست ابرویت^۳ که هم جفت است و هم طاق است
 به وصلم وعده داد و زهر هجرانم دهد اول
 پس از مردن چه سود از دادن صد گونه تریاق است
 دلم پر خون بود از آرزوی دیدن رویت
 بلی بلبل به روی گل بهاران سخت مشتاق است
 نهادم با تو پیمان جان کنم صرف رهت جانا
 دلم ای دوست دائم^۴ بر سر^۵ آن عهد و میثاق است
 فراق^۶ و وصل طاهر هر دو یک رنگند در چشم
 نصیب شادی و غم هر دو از الطاف رزاق است

۱- نم غه زوله له نوسخه کانی (تا، کم، مم) دا هاتووه.

۲- تا: درخت.

۳- کم: سیر ابرویی و؛ مم: سیریست ابرویش.

۴- تا: دایم.

۵- تا: سری.

۶- تا: فراق وصل.

بیا بیا که دل من همیشه غمگین است
 بده بده^۲ که زمان شراب رنگین است
 مرو مرو تو نباشی جهان نمی خواهم
 بگو بگو که کلام تو سخت^۳ شیرین است
 مکن مکن به یکی غمزه مُلک دل ویران
 شها شها تو بگو خود که این چه آیین^۴ است
 ببین ببین دو^۱ رخ یار گشته خوی آلود
 عجب عجب که به مه بسته عقد پروین است
 طرف طرف شکن و پیچ گشته زلفینت
 بتا بتا مگر این رسم و عادت چین است؟
 بزن بزن که دلم کرده چون سپر تیرت
 عبث عبث املم از تو رحم یا دین است
 کجا کجا برسی تو به وصل او طاهر؟
 بلی بلی ز تو دائم رقیب پر کین است

۱- نهم غه زوله تنها له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتووه.

۲- تا: بدی بدی.

۳- مم: سخت و.

۴- کم، مم: آیین.

۵- نوسخه ی (مم) تا نهم بهیته هاتووه و لهوه بهدوا فه وتاوه.

۶- کم: که.

دلبرم باقد رعناش^۲ چو سرو چمن است
 نازنینم لب لعلش چو عقیق یمن است
 آفرین باد به زلفین سیاه تو همه
 عقده و پیچ و خم و تاب و شکنج و شکن است^۳
 یک زمان از غم تو چون که^۴ نگشتم آزاد
 آرزوی دل من بین که^۵ گور و کفن است
 چون ندارم خردی^۶ به که زبان وا نکنم
 محک نیک و بد^۷ مرد، چه باشد؟ سخن است
 روز روشن به غریبان چو شب^۸ تار بود
 خوشتر از گل به جهان نشتر خار وطن است
 نقش انگشت تو ای دوست چو^۹ دیدم گفتم
 این چنین سخت که سرخ است، مگر خون من است؟^{۱۰}

۱- نه م غه زوله له نوسخه کانی (تا، کم و کب) دا هاتووہ.

۲- کم، تا: رعناش.

۳- کب: عقد و پیچ است، شکنج و خم و تاب و شکن است.

۴- کم، کب: ز آنکه.

۵- کم، تا: دیدن.

۶- کب: خرد و.

۷- کم: بد؛ تا: بدی.

۸- کم: شبی.

۹- تا: که.

۱۰- کم، تا: آن حنا نیست که سرخ است، چنان خون من است.

موی را دوست^۱ چه خوانی که چنینم^۲ کمر است
هیچ را یار چه گویی که همینم^۳ دهن است^۴
رشته^۵ عمر مرا یار منه^۵ نام تو موی^۶
چاه^۷ زندان دلم، دوست مگو این ذقن^۸ است
غم مخور طاهر اگر چرخ ترا یار نگشت
حاصل سود^۹ جهان جملگی رنج و محن است

۱- کم: نیز.

۲- کم، کب: همینم.

۳- کم: چنینم.

۴- کب: هم چو آن نقطه موهوم که گوی دهن است.

۵- کب: بنه.

۶- کب: مویی.

۷- کب: ماه.

۸- تا: زقن.

۹- کب: برد.

مشک خطا است یا که دو زلف معنبر است
 روی نگار ما که به شب ماه انور است
 مژگانست خوانمت که به صف ایستاده اند^۲
 یا بهر غارت دل من تند لشکر است
 ترکا مکش به کشتن من تیغ از نیام
 از غمزه تیر زن تو، چه حاجت به خنجر است
 دل چون مگس چگونه نبندد بدو امید
 شیرینی لبست همیشه که قند مکرر است
 از چهره چو جنّت دلدار حرف گوی
 عشاق را چه کار به خلد است و کوثر است
 برخیز جام را تو لبالب کن از شراب
 ساقی دلم ز دور زمانه بس مکدر است
 طاهر تو شاد باش و زمانی بنوش می
 حمد خدا که یار کنون مهرپرور است

۱- نم غمزه له تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوره. نوسخه ی (تا) زۆریه ی نیوبه بیتی دووه می له ناو چروه، نه ی شوینانه ی ماون هیچ جیاوازییه کایان له گهل نوسخه ی (کم) دا نییه .

۲- نم نیوبه بته له رووی ماناره ناتمه واوه و له همدوو نوسخه که بيشدا ههر بهو شیویه هاتوره.

صد سخن ما را ز شرح حال خود اندر دلست
 لیک بینم روی خویش گفتن آن مشکل است
 گر صبا بر هم زند زلف تو ما را باک نیست
 چون پریشانی همیشه راه و رسم سنبل است
 نقص نبود گلرخا گر تا سحر افغان کنم
 ناله و فریاد دائم بهره هر بلبلی است
 زینهار ای دوست مگذر^۱ در بیابان غمش
 جان سپردن در همان ره توشه یک منزل است
 بی خبر افتاد دل چون مرغ اندر دام عشق
 آدمی تا روز مردن از قضاها غافل است
 چشم در وصلت ندارد عندلیبی^۲ همچو من
 چونکه داند بی وفایی عادت و رسم گل است
 ناصح ار^۳ نظاره آن شوخ منعم چون کنی
 بارخ خوبان چو طاهر هرکه بینی مائل است

۱- تم غه زله تنها له نوسخه ی (کم) دا هاتووه.

۲- له نوسخه که دا به (مگذار) نووسراوه و هه له یه.

۳- نوسخه که: عندلیب.

۴- نوسخه که: از.

ای خوشا آن سر که مالا مال از سودای تست
بارک الله بر دلی بی غیر تنها جای تست
گنج زر باشد رخم، چشم چو کان لعل گشت^۱
آفرین بسادا شها از همت والای تست
یک نظر بفکن^۲ به حال سرو در صحن چمن
پای در گل رفته دانی^۳ از غم بالای تست؟
کور گشتم جان من چون از نظر غایب شدی
توتیای چشم عاشق خاک زیر پای تست
یک زمان از سر برون کن نخوت کبر و غرور
عالمی سرگشته این جور و استغنائی تست
گر جهان با تو کند صد ساحری ای نفس بد
زود^۴ فرعونی مکن آخر خرد موسای^۵ تست
دلبرا گاهی نپرسیدی ز حالش از کرم
مدّتی باشد که طاهر واله و شیدای تست

۱- نهم غه زوله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- کم: شد.

۳- کم: بگن.

۴- کم: جانا.

۵- کم: چند.

۶- له هردوو نوسخه که دا (موسای) به شیشهی (موسا) نووسراوه.

این لب که تو داری مگر از شاخ نبات است^۱
 یا کوزه‌ای از قند و پیر از آب حیات است
 بی همت تو من که شدم غرق یم غم
 ای خضر! در این بحر^۲ کجا راه نجات است
 ای شوخ عراقی چو گذشتم ز پی عشق^۳
 زان^۴ روز دو چشم شبیه رود فرات است
 از خرمن حسنت به گدایان و اسیرت
 ای پادشه ناز گهی لطف برات است
 یارب نشود قسمت کس روز غم هجر
 هر لحظه چو جان کنندن ایام ممات است
 گفتی چو شوی خاک نهم پای به رویت
 ای دوست ز تو کی املم شرط ثبات است
 طاهر نتواند که دهد شرح جمالت
 گر چرخ ورا کاغذ و بحرش چو دوات است

۱- هم غه زله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- له نوسخه ی (کم) دا به شیوه ی (نباتست، حیاتست...) هاتوره.

۳- کم: ره.

۴- کم: غم.

۵- تا: زن روز.

کار من در چین زلفت جان شیرین دادن است
 شغل تو در کار من هر عقده را نگشادن^۲ است
 پیشه^۱ معشوق ناز و تنیدی و جور و ستم
 رسم عاشق جان شیرین در رهش بنهادن است
 بس که باریک است^۳ قدش ز آه من لرزان بود
 چاره^۴ سرو از صبا بر هر طرف افتادن است
 گفته بودی خواب در چشمت چرا ناید به شب
 شیمه^۵ زیرک غلامان تا سحر^۵ استادن است
 هیچ کس شادان نیامد در جهان شادان نرفت
 مادر گیتی همیشه عادتش غم زادن است
 کرده سر عریان و موی افشان به ناز و دلبری
 یعنی رسم مه کله^۶ را بر سرش نهادن است
 طاهرا گل در چمن آمد به سان نوعروس
 عقده^۷ غم را به می از دل گهی بگشادن است

۱- نم غه زوله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوه.

۲- کم: یک عقدهی بگشادن.

۳- کم: باریکست.

۴- کم: شیوهی.

۵- تا: دانما.

۶- تا: کلاه.

یار همسایه است، حائل^۲ غیر یک دیوار نیست
 بخت بد بین یار ما را دیدن و دیدار نیست
 شکر لله ای عزیزان آن زلیخا روی من
 همچو یوسف او اسیر کوچه و بازار^۳ نیست
 بوی زلفینت^۴ ندارد سنبل آشفته سر^۵
 نرگس شهلا چو چشم خوب تو بیمار^۶ نیست
 لشکر غم را برو با درد نوشان دفع کن
 چون پناه خویر از خانه خمّار^۷ نیست
 دولت دیدار تو بیند شه خوبان رقیب
 عاشق بیچاره را بردرگه تو بار نیست
 بی صدا پروانه را گر شمع سوزاند چه غم
 آری آری کشتگان را قوّت گفتار نیست

۱- نم غه زله تمنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- تا: حایل؛ کم: حائیل، (حائل) دروستتره.

۳- تا: اسیری کوچهی بازار.

۴- کم: زلفانت.

۵- کم: عال.

۶- کم: شوخ تو خمّار.

۷- کم: خانهی بیمار.

سروقداً! روی خوبت چون بدیدم دوش من
زان سبب ما را هوای دیدن گلزار نیست
هرطرف نظاره^۱ کردم مژده بادا طاهرا
بهتر از یار^۲ تو الحق در جهان دلدار نیست

۱- تا: نضاره.

۲- تا: یاری.

لطف یزدان خسرو پرویز را خوشنود ساخت
 کوهکن از شور شیرین خویش را نابود ساخت
 شمه‌ای از عشق گویم بنده‌ای همچون ایاز
 کاکلش را پالهننگ گردن محمود ساخت
 می‌شود هجرت که روزی وصل گردد، چون خدا
 بهر ابراهیم گل‌ها ز آتش نمرود ساخت
 وه بن‌آزم گرمی هجران روی مهوش‌ت
 سینه ما را مکان آتش پر دود ساخت
 کار نیکویان تو خود کن قصه ماضی می‌پرس
 فایده با عدی نبود حاتم از صد جود ساخت
 دیگران بویند زلفت چون خدا کرد از کرم
 قسمت دوش سلیمان هر زره داود ساخت
 طاهر امشب از غم هجران روی و موی تو
 سینه را چون آتش و دل را بسان عود ساخت

۱- نهم غه‌زله تنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتووه.

سوی سپه غمزه چو او کرد اشارت
هر صبر که دل داشت ببردند به غارت
نظاره طغرای دو اب روی هلاکت
بهتر بود از طره فرمان صدارت
رو پاک کن از لوٹ حسد دامن دل را
در مذهب ما فرض بود رسم طهارت
نزد شه خوبان ز پی حال اسیران
هر صبح نسیمی بفرستم به سفارت
یک لحظه گدایی ز سر کوی تو ما را
کی می دهم آن را به دو صد حکم وزارت
سودی نبرم هیچ من از بندر عشقت
نقد دل و جان رفت در آن راه تجارت
طاهر که دهد شرح ز حسن تو دو صد رنگ
در مکتب عشق تو چنان یافت مهارت

مقصود او به ^۲کشتن ما ^۳بُد، بهانه ساخت
 عشقش به سان مرغ به دل آشیانه ساخت
 دانستم از کفش نرهم، دیدمش که یار
 در پیش ناوک مژده دل را نشانه ساخت
 یکباره خویش را ز غم عشق دور کرد
 فرهاد خوب کرد، بسی عارفانه ساخت
 صیادوار دید من ^۴پر شکسته را
 زلفش چو دام و خال لبانش، چو دانه ساخت
 بفکن صبا نقاب زمرد ز روی گل
 بلبل چو مطربان به چمن خوش ترانه ساخت
 یارب که دوست و دشمن من هر دو نشنوند
 با من هر آنچه ^۵گردش، چرخ زمانه ساخت
 جانایا که طاهر بیچاره در چمن
 امشب به یاد روی تو، چنگ و چغانه ساخت

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتروه.

۲- تا: ز.

۳- تا: من.

۴- تا: منی.

۵- تا: نچه.

..... ز لب تو بوسه شیرین [خوشست]
پای بید و نشئه می فصل فروردین [خوشست]
..... یعنی امتحان کردم درست
با نگاران در بهاران باده رنگین [خوشست]
..... خوی آلود دیدم گفتمش
در شب تاریک آری دیدن پروین [خوشست]
..... عب نخواهم هیچ دم
در مشام نکهت آن گیسوی پرچین [خوشست]

خرم آن کس که خریدار حسام‌الدین است
..... غم بازار حسام‌الدین است
کلّ مردان خدا برد ز کف باد اجل
نویت نکهت گلزار حسام‌الدین است
یافت از هردو جهان راحتی از رنج و الم
هرکسی طالب دیدار حسام‌الدین است
گو به خورشید فلک روی بپوشان ز جهان
وقت دیدار مه آثار حسام‌الدین است
گشت چو آینه بی عیب ز هر زنگ و غبار
دل آن کس که گرفتار حسام‌الدین است
افسر پاک هدایت به حقیقت نگری
الحق امروز سزاوار حسام‌الدین است
... از هردو جهان گشت سزاوار عذاب
هر که یک ذره‌ای انکار^۲ حسام‌الدین است

۱- سرچاوه‌ی نهم شیعه‌ده تنها نوسخه‌ی (تا)یه، همر شه‌وه‌نده‌ی لی ماوه‌ته‌وه.

۲- تا: زره اینکار.

یارب بود که یاران لطف کنند روزی...

.....

مجلس خوش است جانا با روی دلفریبت

..... یارب

نپسند از تو ایزد ترسم که باز پرسد

..... روزی

طاهر ز لوح سینه امشب به اشک دیده

هر نقش بود شسته جز عشق تو نگار(ت!)

یار من لاله‌رخ و سرو و قد و خوش سخن است
 چشم بد دور ز رویش چه عجب سیم تن است
 ساقیا باده مکن از لب عشاق دریغ
 آنچه غم می‌ببرد باده ناب کهن است
 جام پر کن به خیال لب دلدار امروز
 چون بهار است گل لاله و سرو و سمن است
 نیست در دور فلک شادی دل‌ها هرگز
 شادی ارباقی بود بر سر^۲ گور و کفن است
 همچون یعقوب دو صد سال ز دوری ماتم
 عاقبت داغ دلم منتظر پیرهن است
 بلبلا از غم دل چاک مکن پیرهنست
 رسم محبوبه همین شد دل عاشق شکن است
 به خدنگ مژدهات گشته دلم خون آلود
 طاهر! گرد سرش گرد چه خوش تیرزن است!

۱- نهم غه زله تنها له (کش) دا هاتووه.

۲- له نوسخه که دا نووسراوه: سری.

۱۱

خود نگردانم اسیر چشم خمارت عبث^۲
دل نبندم با دو^۳ گیسوی سیه مارت عبث
گفت با من کاردانی: کی^۴ ببینی هیچ دم
شماه ای مهر و وفا از شوخ دلدارت^۵ عبث؟
دور گردانم ز نرگس، هر ورق کان^۶ جمع کرد
گر کند خود همسری^۷ آن چشم بیمارت^۸ عبث
بوسه اش را گرچه دانم من نصیب دیگر است
دل پر از خون گشته ام زان^۹ روی گلنارت عبث
بی صدا پروانه سان در شب ز راه عاشقی
من بسوزانم^{۱۰} خودم از شمع رخسارت عبث

۱- نه م شیعره له نوسخه کانی (کم، تا، مم و کب) دا هاتوه.

۲- کب: خونگردانم اسیری چشم بیمارت عبث.

۳- کب: من به

۴- کب: گر.

۵- کب: شرح دیدارت.

۶- تا: کن.

۷- کم، مم، کب: همسر.

۸- کم، مم: خمارت.

۹- له نوسخه که دا نووسراوه (زن).

۱۰- کم، تا، مم: نسوزانم.

در دل من می‌خلد صد خار هر شب از غمت^۱
دیگران چنینند جاننا! گل^۲ ز گلزارت عبث
طاهرا دیگر خلاصی یافتن بس مشکل است
چون بدادی^۳ دل به ناز شوخ عیّارت^۴ عبث

۱- کب: در دل من می‌خلد صد خار هر شب از عبث.

۲- کب: گل را.

۳- کب: به دام.

۴- کب: بیمار.

عَلَّتْ عَشَقْتْ چنانم زد به هم امشب مزاج
ای طیبب بی مروت نیست امید^۲ علاج
غارت شهر دلم چون برده‌ای تو رحم کن
ملک چون ویران شود شاهان نخواهندش خراج
تا که شد بازار حسنت پر متاع^۳ نیکویی
یافته^۴ کالای غم^۵ در نزد عشاقان رواج
دلبراً چون پیش چشمم سرو قدت دور گشت
شد ز سر شور و^۶ نشاط و رفت از دل ابتهاج
گر بیابم خلوتی دستم رسد بر سینه‌اش
چون سکندر می‌نشینم بر سریر^۷ تخت عاج
چون بیایی تو به بزمم شمع‌ها بیرون کنم
بہتر از رویت نباشد بہر تاریکی سراج

۱- ہم شیعره له نوسخه‌کانی (کم، تا، مم) دا هاتووه.

۲- تا: امیدی.

۳- تا: مطاع.

۴- مم: یافت.

۵- کم، مم: غمت.

۶- تا: شوری.

۷- تا: سریری.

طاهرا در باغ با دقت برو نظاره کن
برده رونق قد جانان از همه شمشاد و ساج

با بدان کی می‌توان کردن همیشه امتزاج؟
آب و آتش را نباشد در طبیعت یک مزاج^۱
پادشاه ملک خوبی با سپاه غمزهاش
خواهد از من جان و دل را هر دم از جای خراج
قوت عاشق در ازل غم باشد و آه و اسف^۲
نیست در بازار عشقت هیچ جانا ابتهاج
روز عناب لبش جو تو دوای درد خود
علت دل نیست در دست طبیبانش علاج
دختر شادی طلاقش از فراقست داده‌ام
کرده‌ام من با عروس غم پس از وی ازدواج
صنعت^۳ [ی] دیگر طلب کن پیشه‌ای دیگر بخواه
شاعری را نیست در عهد تو طاهر چون رواج

۱- نم شیعه له نسخه‌کاتی (کم، تا، مم) دا هاتووه.

۲- تا: اشک ریزد چون کند ای دوست رفع احتیاج.

۳- تا: اصف.

۴- نسخه‌کان: صنعت.

ز من بشنو تو ای پیر سخن سنج
نیارد حاصل گیتی^۲ بجز رنج
به چشم دیگران منگر به حال
نباشد همچو یک، انگشت هر پنج
دو زلفت بر سر رخسار سیمین
چو مار خفته دیدم بر سر گنج
پیاده شاه گردد چون فلک خواست^۳
اگر دانی تو از آداب شطرنج
بهشت جاویدانی هم نخواهم
اگر داری سر^۴ مویی ز من رنج
ایاکافر! چو رویت صورت خوب
نباشد در کلیساهای افرنج

۱- نهم شیعه له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم، مم: دنیا.

۳- به پیتی یاسای یاری شه ترنج پیاده هرگیز نابیتت به شا، نهمه رهنکه هه له ی خودی شاعیر بیت، چونکه نوسخه ی (تا) یش به هه مان شیوه ی نووسیوه.

۴- له (کم) دا (از) نه هاتووه.

۵- تا: سری.

شده خاموش طاهر کوس مجنون
چو در میدان عشاقی زدم سنج

زنده فرما از اشارت مبتلایان^۲ ذبیح^۳
 در لبت باشد هویدا معجز خاص مسیح
 پیر ما فرمود^۴ من بهر حلالی دیده‌ام
 باده خوردن با نگاران فتوی قول صحیح
 کی توانم آشکارا، من کنم سیر^۵ رخت
 چون رقیب بی‌مروت هست اطوارش قبیح
 پیش ازین با رمز می‌گفتم ز عشق خود سخن
 بعد ازین بی‌پرده گویم من به آواز صریح
 بوسه‌ای زان^۶ لب دهی، گفتمی، شنیدم دوش من
 این سخن باشد به نزد عاقلان جانا! ملیح^۷

۱- ثم شیعره له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم: مبتلامان و.

۳- تا: زییح.

۴- کم، مم: فرموده.

۵- تا: سیری.

۶- تا: زن.

۷- له (کم) دا به بهیتی ژماره (۶) هاتووه.

طاقتم نبود که گویم شرح حسن روی یار
چون ندارم در مدایح، من زبانی^۱ بس فصیح^۲
کی تواند باز گوید سر به سر و صف رخت
گر به دانایی شود طاهر چو لقمان و مسیح

۱- نوسخه‌کان: زبان.

۲- له (کم) دا شم به‌بیته به به‌بیتی ژماره (۵) هاتوره.

بار دیگر گل چو تو بنمود^۲ در گلزار رخ
 هر دو بنهادند باهم سنبل و گلزار^۳ رخ
 آفتاب شادیم در زیر ابر غم برفت
 چون بپوشید از من^۴ مسکین مه^۵ دلدار رخ
 منع نبود دل شود صد پاره اندر عشق او
 چون بدو^۶ بنموده روزی آن پری^۷ رخسار رخ
 آنچنان دانند عالم مه فتاده بر زمین
 گر کند شب آشکارا آن بت عیار رخ
 تا سحر در جای شادی دلبرا هر شب^۸ ز غم
 شرحه شرحه می‌کنم از گریه^۹ خونبار رخ

۱- نهم شیعره له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کب: ننمود.

۳- کب: گلزار.

۴- کم، مم: منی.

۵- مم: مهی.

۶- کب: به من.

۷- له نوسخه ی (کم) دا وشه ی (پری) نه هاتووه.

۸- کب: هر دم.

۹- کم: خوبان بار.

چیست گل پیش رخ مستور شوخ نازکت؟
شاهدی باشد که عریان کرده در بازار رخ
هیچ از حسن جهان گیرت شود کم^۱ ای صنم؟
گر تو بنمایی دمی با طاهر غمبار^۲ رخ

۱- کم: کم.

۲- کم، مم: یار.

۱

گل‌های باغ هم چو رخت بر دمیده‌اند
 شمشاد و سرو همچو قدت صف کشیده‌اند
 هر بلبلی ز شوق در افکنده غلغلی
 گویی صدای مقدم گلزار شنیده‌اند
 جسم تو نیست، هیچ ز محصول آب و خاک
 از شیریه‌های جوهر جان آفریده‌اند^۱
 کردند خون ما به دم تیغ تو حلال
 روزی که نقش ابرو سیفت کشیده‌اند
 شاه! نه من به داغ غمت پر شکسته‌ام
 جان‌ها چو مرغ از قفس تن پریده‌اند
 معذور دار گر به جهان مانده دلخوشی
 چون من رخ لطیف تو جاننا ندیده‌اند
 بس عاقلان به وادی عشقت به سان من
 دیوانه‌وار^۲ پیرهن خود دریده‌اند

۱- نهم شیعره له نوسخه کانی (کم و مم) دا هاتووه.

۲- لیره‌دا نوسخه‌ی (مم) لیتی فه‌وتاره و به‌شیکتی نهم شیعره‌یشی له گه‌لدا نه‌ماوه.

۳- له نوسخه‌که‌دا نووسراوه (دیوانه‌وا)، وا دیاره (ر)ه‌که‌ی له‌بیر کراوه.

خیاط‌های دهر به بازار بیخودی
طاهر قبای غم به قد تو بریده‌اند

آنکه دائم^۲ هوس سوختن ما می‌کرد
 کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد
 دل و دین در عوض یک نگهش می‌دادم
 چشمش ز نظر میل به سودا می‌کرد
 سخت دل تنگ شدم خانه صیاد خراب
 کاش روی نفسم جانب صحرا می‌کرد
 این همان وادی عشق است که مصحف می‌سوخت
 شیخ صنعان که نظر بر رخ ترسا می‌کرد
 این همان وادی عشقست که هر لحظه فلک
 بهر مجنون ستمی تازه مهیا می‌کرد
 ناز آنست که معشوقه به عشاق کند
 ناز آن بود که یوسف به زلیخا می‌کرد
 خواری هر دو جهان را به جوی داد قرار
 طاهر آن روز که وصل تو تمنا می‌کرد

۱- نهم شیعه‌مان له که شکوٰله شیعرنکی شیخانی بیاره وهرگرتوود و له دیوانه‌کهی چاپی (حسن) دا له هه‌مان سه‌رچاوه‌وه
 وهرگیراوه، نیمه گه‌پاینه‌وه بز سه‌رچاوه سه‌ره‌کییه‌که.

۲- حسن: دایم.

گل شادی به سرم هیچ دمی جا نکند
 ناخن وهم ز دل عقده^۲ غم وا نکند^۳
 خنده اش زنده کند مرده و^۴ نازش بکشد
 بارک الله^۵ که چنین معجزه^۶ عیسی^۷ نکند
 گاه دشنام دهد، گاه نوازد عشاق
 بی غسل سرکه بلی، منع ز صفرا نکند
 از تجلای^۸ رخت ذره ای^۹ بنما به کلیم
 تا دگر^{۱۰} فخر بتا! با^{۱۱} ید بیضا نکند
 جز به عناب لبست هیچ نمانده املم
 چون طیبم الم عشق مداوا نکند

۱- نم شیعره له نوسخه کانی (تا، کم و کب) دا هاتوره.

۲- له (کم) دا له بیر کراوه.

۳- کب: ناخن فکرت ما عقد ز دل وا نکند.

۴- کم: کشته و؛ تا: عاشق.

۵- تا: حاشا لله.

۶- تا: معجز.

۷- تا: عیسا.

۸- کب: تجلی.

۹- تا: زرهی؛ کم: ذره ای، (ذره ای) دروستره.

۱۰- تا: دیگر.

۱۱- کب: به شوق.

آفرین باد به چشمت که به یک دیدن آن
کس نگاهی به سوی نرگس شهلا نکند
بر سر ملک فرح چونکه بود تنگ مقام
طفل دیوانه که بیند ز چه^۱ غوغا نکند؟
طاهر ای دوست! به جانت ز همه حاصل دهر
از خدا جز شب وصل^۲ تو تمنای^۳ نکند

۱- کب: نوحه.

۲- کم: هجر.

۳- کب: تمنی.

صورت رویت نکو از نور بیچون بسته‌اند
 حیرتم هست اینچنین روی نکو چون بسته‌اند
 باغبان‌های جهان از آرزوی قامتت
 در چمن‌ها صد هزاران سرو موزن بسته‌اند
 حادثات دهر چون از غمزه خونریز تست
 بس عجب بیهوده تهمت‌ها به گردون بسته‌اند
 از نشان خون فرهاد است کاندر بیستون
 نقش شیرین را فراز رخس گلگون بسته‌اند
 این همه آثار مجنونیم از لیلاوشی است
 تخته تابوت من از بید مجنون بسته‌اند
 این نه مژگان است می‌بینم به روی چشم یار
 هست پل‌های جهان بر رود جیحون بسته‌اند
 این غزل طاهر چون زد مطرب به آهنگ حجاز
 قدسیان گویند خوش شعری به قانون بسته‌اند

۱- نهم شیعه تهنه‌ها له نوسخه‌ی (کب) و له چاپی (حس و کز) یشدا هاتووه.

در^۲ صبح گوی خدایا به فقیر باز باشد
شب هجر بین که بر من به چه سان دراز باشد
به دل است قصه بسیار به که گویم این نهانی
چه کنم نبینم آن را که محلّ راز باشد
به دو ابروی چو محراب که کج است قبله گاهش
تو نمی گذاری آخر که مرا نماز باشد
ز اشارتت ندانم که هزار شیوه دارد
به فدای غمزه تو که پر از نیاز باشد
مزید طعنه بر من که شدم اسیر چشمت
چه کند کبوتر دل که اسیر باز باشد
به جهان ننالم از غم که جهان دو رنگ دارد
دو صد ار نشیب بینم، دو صدش فراز باشد

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه ی (کم) دا هاتووه.

۲- کم: دری.

ببین آن شوخ مردم کش که با صد ناز می‌آید
 تو گویی عیسی مریم پی اعجاز می‌آید
 پی دل را گرفته غمزات حقاً بدان ماند
 که در دنبال کبک نر، یکی شهباز می‌آید
 چو رفتی نامدی جاننا زدی آتش به جان من
 کجا عمری که بگذشته دگر ره باز می‌آید
 دوان بیرون رود این دل که بیند تیغ ابرویش
 رمد چون داند آهویی که تیر انداز می‌آید
 بنالم گر ز زخم خنجرت منعم مکن امشب
 چونی سوراخ شد، از وی دو صد آواز می‌آید
 چو آن صیاد عاشق کش کمان ابرویش بینم
 دل من در بدن چون مرغ در پرواز می‌آید
 بجز طاهر که امشب گشته خاموش از غم رویت
 ز هرجا ناله‌ای از بریط و [از] ساز می‌آید^۲

۱- نهم شیعه ته‌نھا له نوسخه‌ی (کم) دا هاتوره.

۲- نوسخه‌که: ز هرجا ناله‌ای از بریط و ساز می‌آید.

داروی درد من به کرم مر خدا کند
 عشقت نه علتی است که هیچش دوا کند
 بیند به باغ روی تو گر غنچه صبحدم
 صد جامه را ز حسرت آن چون قبا کند
 یارب ز حور و جنّت [و] کوثر بریده باد
 هرکس که یار ما ز بر ما جدا کند
 در هر نگاه ناوک مژگان به دل ما زنی
 روزی بُد که تیر تو جانا خطا کند
 نازم به چشم مست تو از روی دلبری
 با عاشقان خسته هزاران جفا کند
 هرکس قدم نهاد به صحرای عشق دوست
 باید نخست جان و دلش را فدا کند
 در دین عشق راستیم شهره کرده اند
 زاهد نیم به صومعه هر دم ریا کند
 حاشا طمع به وصل تو نبندد به هیچ گاه
 طاهر به بوسه‌ای ز لبّت اکتفا کند

۱- نهم غه زله نهم شیعره تنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتووه.

۲- نوسخه‌که: مژگان ما به دل زنی. واتاکه‌ی هه‌له‌یه و ده‌بیت بهو شیویه‌ی سه‌روه بوو بیت.

نگذاشت عاشقی که غلام حضور باد
شاید که دیده‌های رقیب تو کور باد
کمتر طیب کرده مداوای درد دل
داروی درد عشق مگر خاک گور باد
یارب دو دست کوتاه من تا چه موسمی
مأیوس طوق گردن صاف و بلور باد
مرغیست پر شکسته همین بدرّش
تاکی اسیر حلقهٔ دام غرور باد
دارد امید دانه ز خرمان^۲ حسن تو
بگذار دل اسیر به سان طیور باد
ساقی به لطف ساغر می پر شراب کن
شاید دواى علبت رنج و کدور باد
هرگز هوای سیر گل و مل نمی‌کند
گر طاهر از نظارهٔ روی تو دور باد

۱- نهم غه‌زله تنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتووه.

۲- نوسخه‌که: خرمان.

ترکا دو چشم مست تو ما را اسیر کرد
 دل را نشانه زخم دو صد جعبه تیر کرد
 مه باکتان نکرد چنان ظلم هیچ گه
 کاری که شمس روت به بدر منیر کرد
 با زلف تابدار برآید به محفلم
 خیرش رساد! منزل ما پر عبیر کرد
 از هجر او منال که نشنیدی عاقبت
 یوسف ز غم چگونه به یعقوب پیر کرد؟
 مرغاب چشم ز اشک جگر سوز ای صنم!
 امروز دامنم چو یکی آبگیر کرد
 طاهر ز دشت سینه غم و رنج دهر را
 آورد بر در دهر و به یکجا خمیر کرد

۱- نهم غه زوله تنها له نوسخه ی (کم) دا هاتووه.

همچو منصور ای رفیقان! گر سوی دارم برند
 یا چو ابراهیم آزر، در دل نارم برند
 دست از دامان یار خویش کوتاه کی کنم؟
 چون اسیران^۱ دست بسته گر به بازارم برند
 گل نجینم تا ز رویت رفتنم بس مشکل است
 با تن عریان کشان گر بر سر خارم برند^۲
 خویرویان همچو دزدان هر زمان^۳ از چابکی
 این دل پر محنت و این جان افگارم برند
 مجلس ما پر شود از مشک و عنبر سربه سر
 چون رقیبان نام زلف شوخ دلدارم برند
 نزد آن عیسی دم^۴ شوخ طیب پرفنم
 خیر^۵ خواهان نیست شرح حال بیمارم برند
 شاعران از گور سر بیرون کنند از شوق دل
 گر سوی شیراز، طاهر نظم و اشعارم برند

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- کم: اسیر.

۳- له (کم) دا نم بهیته به بهیتی چوارده هاتوره.

۴- کم: زیان.

۵- نوسخه کان: دمی.

۶- کم: خیز.

بی‌جهت نبود که اطفالان مرا رسوا کنند
گشته‌ام دیوانه زان رو بر سرم غوغا کنند
با سخن‌ها^۲ به نگرده^۳ حال او در هیچ دم
پیش مجنون گر^۴ حدیث خوبی^۵ لیلا کنند
با خدا کردم حوالت از تو گیرد داد دل
زمره^۶ اهل توکل کار با مولا کنند
من که خود بی چیز باشم کی دهد سودی^۷ مرا
صد حکایت از سکندر یا که از^۸ دارا کنند
روز اول دیدمش گفتم به خود^۹ غافل مشو
آن دو چشم مست جانان فتنه‌ها برپا کنند

۱- نهم غه زهله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتروه.

۲- کم: نصیحت.

۳- تا: نگرده.

۴- کم: صد.

۵- له (کم) دا وشه‌ی (خوبی) نه هاتروه.

۶- کم: سوی.

۷- کم: یا خود از.

۸- کم: روز دیدمش گفتم به دل.

با رقیبان امتحانم می‌کند دلبر^۱ به قهر
ساحران کی همسری با معجز موسی^۲ کنند
چون بود احوال من یارب اگر بوسی دهند
شاهدان از یک نگه اکنون مرا شیدا کنند
عاشقان را گر بپرسند از بهشت کوی دوست
کی مقابل^۳ کوی تو با جنۃ المأوی کنند
زنده شد طاهر به گفتار بتان در یک نفس
دلبران از یک سخن صد معجزه ی عیسی^۴ کنند

۱- تا: جانان.

۲- تا: موسا.

۳- کم: برابر.

۴- تا: عیسا.

نیست کس این دل دیوانه که زنجیر کند^۲
 مگر آن زلف پر از چین^۳ تو تدبیر کند
 طفل دل میل شکر خوردن از آن لب دارد
 کودک خُرد بلی^۴ آرزوی شیر کند
 به قلم راست نیاید که دهم شرح جمالت^۵
 آیت حسن تو ای دوست! که تفسیر کند؟
 چشم^۶ ای یار! به غمزه^۷ دل عالم ببرد
 عشقت ای شوخ پری چهره مرا پیر کند^۸
 رو^۹ ندارد که برد سجده به ابروی ترا^{۱۰}
 بنگر ای دل که از آن یار چه تدبیر کند^{۱۱}

۱- نهم غه زوله له نوسخه کانی (تا، کم و کب) دا هاتووه.

۲- کم: نیست دل دیوانه که زنجیر کند.

۳- کب: افسون.

۴- کب: کودکی خورده دمی.

۵- تا و کم: جمالت.

۶- کب: رخت.

۷- تا: ناز؛ کم: به غمزه.

۸- تا، کم: عشقت ای دوست شوخ به برنایی مرا پیر کند.

۹- کم و تا: ره.

۱۰- کم: بر اوست، تا: به ابروت به مسجد.

۱۱- کم، تا: بنگر آن زاهد بی دین که چه تزویر کند.

کرده جان^۱ را سپر تیر قضا عاشق زار^۲
جان چه باشد صنما!^۳ بهر تو تقصیر کند؟
دست برداشته طاهر همه شب بهر دعاء^۴
بل خداوند گهی وصل تو تقدیر کند

۱- کم: جانا.

۲- کب: جان فدای تو کند عاشق دلسوخته را.

۳- کب: جان من.

۴- تا: دوعا؛ کب: همه شب بهر دعا دست برارد طاهر.

آن کس که دل از عشق بتان ریش^۲ ندارد
 حاشا ز خرد هیچ کم و بیش ندارد
 در دامن خود پای کش ای اهل توقع!
 آن شاه ستمگر غم درویش ندارد
 باور مکن آن شوخ خورد پیش تو سوگند
 تحقیق نمودیم که او کیش ندارد
 چندان که بود مائل^۳ آزار دل خلق
 گویی ز قیامت غم و اندیش ندارد
 خواهی بزن و خواه بکش و خواه برانید
 دیوانه عشقت خبر از خویش ندارد
 هر لحظه رقیبی دهم رنج چه سازم؟
 با گرگ سر پنجه زنی میش ندارد
 طاهر که رسیده است به وصل تو ازین پس
 بیگانه به یک جا که^۴ غم خویش ندارد

۱- نهم شیعه: تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- کم: دل از عشاق نیش.

۳- تا: مایل.

۴- کم: سوی.

شیر نر بودم کنونم چون خدا تقدیر کرد
موی یک آهو نگاهی^۲ گردنم زنجیر کرد
عمر شد از روز^۳ هجران سربه سر صرف غمش
در جوانی عشق خوبان این تن من^۴ پیر کرد
یک اشارت^۵ کرد و دل صد پاره شد در یک نفس
نازم آن ابرو که کار^۶ خنجر و شمشیر کرد
یک نگاهی کرد و گردانید مژگان را به ناز
این دل^۷ ما را به سان ترکش^۸ پیر تیر کرد
من چه باشم صید تیغ و ابروان تو شوم
چشم آهوی تو جاننا شیر را نخچیر^۹ کرد
خال بر کنج^{۱۰} لبتم دیدم بتا چندان سیاه
دود آه من بدو گفتم چنان تأثیر کرد

۱- نم شیعره ته‌نھا له نوسخه‌کانی (کم، تا و کب) دا هاتوود.

۲- کم، تا: نگاه.

۳- کم: در داغ، کب: از داغ.

۴- تا، کب: ما.

۵- کب: اشارت.

۶- کب: کاری.

۷- کم، کب: سینة.

۸- کب: مثل ترکشش.

۹- کب: زنجیر.

۱۰- کب: گنج.

شریتی جز وصل بهر عاشقی نامد به کف^۱
صد چو لقمان گر درین علت^۲ بسی تدبیر کرد
شاه خوبان! حرف دشمن مشنو از روی کرم
در^۳ نثار نقد جان طاهر کجا تقصیر کرد؟

۱- کب: عاشقان بی حاصل است.

۲- کم: گر درین علت دوصد لقمان؛ کب: چون در این علت دوصد لقمان.

۳- کم، تا: از.

چو دلبر با رقیبان باده در پیمانہ می‌ریزد
 ز حسرت دیدۀ من چون صدف دردانه می‌ریزد
 به یاد آنکه روزی در سر زلفت گذر دارد
 همیشه در مشامم بوی مشک از شانہ می‌ریزد
 تو جا در سینه کردی دل ریودن بس خطا باشد
 ز صاحب خانہ دزدی آبروی خانہ می‌ریزد
 به هر مجلس که شمع روی تو افروزد از مستی
 هزاران دل بگردش چون پر^۱ پروانہ می‌ریزد
 بنام چشم مست فتنہ انگیز پر آشوب
 که از یک غمزه‌اش شور دو صد میخانہ می‌ریزد
 ز ابنای زمان بس در شگفتم یعنی حیرانم
 که در زیر لب هر یک دو صد افسانہ می‌ریزد
 نگاهی کن تو ای ساقی! چو می دادی به هشیاری
 به چشمان تو از دستم قدح مستانہ می‌ریزد
 از این جهان بیگانہ ام طاهر از آن باشد^۲
 ز عالم سنگریزه گہ برین دیوانہ می‌ریزد

۱- تمنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتوره.

۲- کم: پری.

۳- نهم نیوبه‌یته کیشه‌کمی ناتمه‌واوه.

هیچ دل چون دل من خسته و بیمار نشد
هیچ دلبر چو تو ای شوخ! جفاکار^۱ نشد
در نقاب است رخ یار من از ناز و حیا
حمد لله که چو گل شاهد بازار نشد
زدن دست به زلف تو بود زان مشکل
هیچ کس در دهن از در خونخوار نشد
با همه خلق خدا^۲ مهر و وفا پیشه کند
با من خسته^۳ بیچاره دمی یار نشد
منع دل کردم و گفتم که مرو از پی یار^۴
خواستم تا نشود واله^۵ این کار نشد
در بلای غم هجران تو تا روز به شب^۶
کس به مانند من ای دوست! گرفتار نشد

۱- تنها له نوسخه‌کانی (کم، تا و کب) دا هاتووه.

۲- کم: گرفتار؛ کب: ستمکار.

۳- کم: کب: جهان.

۴- کب: خسته و.

۵- کب: مرو در بازار.

۶- کب: واله.

۷- کب: روز و شب است.

طاهرا نفس تو در خواب غرور است بسی
سعی کردم که شود لحظه‌ای بیدار نشد

چه بلاست عارضم شد که ازین^۲ بتر نباشد
غم مرگ دارم امّا ز خودم خبر نباشد
نظر افکنی اگر تو به جهان و ساکنانش
دل فارغی^۳ نبینی که درو^۴ کدر^۵ نباشد
همه دم درین^۶ امیدم ز خدای هر دو عالم
که شب وصال جانان ز پیش سحر نباشد
ز شرابخانه^۷ عشق نخورد اگر یکی می
تو وحوش بشمر او را به سرت بشر نباشد
نگرم^۸ اگر دهانت نکنم به هیچ باور
که به خطّه سمرقند چو لب^۹ت شکر نباشد

۱- تنها له نوسخه‌کافی (کم و مم) دا هاتووه.

۲- کم: ازو.

۳- کم: فاغی.

۴- کم: که دور، نیمه لامان وایه دهیّت (درو) بیّت.

۵- کم: که دور کدر؛ کز: که دور از کدر؛ مم: کدر، بیگومان هه‌ردوکی له پرووی کیش و واتاوه کیشه‌ی تیدایه، نیمه لیره‌دا
رامان وه‌کو نه‌وه‌ی سه‌ره‌ویه.

۶- کم: در این.

۷- مم: نرم.

۸- کم: چو.

در گنج غم گشادند^۱ به من آنچه بود دادند
چه کنم که هیچ تدبیر سپر قدر نباشد
به کرم ز حال طاهر ز کسی می پرس زیرا
بجز از تب فراق المی دگر نباشد

نه منم تنها اسیر و دردمند
 زلف تو شیر ژبان آرد به بند
 گر لب‌ت بیند دمی شگرفروش
 هر زمان ریزد نمک در شهد و قند
 بارخ آتش چو زردشتی، ولی
 گر بخوانی بهر مردم اوست و زند
 پیرهن از برگ گل کن گرتنت
 می‌خراشد از حریر و از پزند
 هر زمان خواهم که گردم گرد تو
 تانیابی از بلاها تو گزند
 ناصحا از عشق پندم چون دهی؟
 کی رسد دیوانه را سودی ز پند؟
 بر ندارد طاهر از وصل تو دست
 ور جدا سازند بندش را ز بند

روی تو هر دم به خوبی آبروی گل برد
 موی تو جانا، حیا از عنبر و سنبل برد
 نازم آن چشم سیاهت^۱ در نگاه اولین
 هوش از سر، نوش از تن، صبر را از دل برد
 قصه من با تو ماند با^۲ گل اندر بوستان
 خار با او همنشین و زحمتش بلبل برد
 صد جفاها دیده هر دم عاشق رنجیده دل
 جان ز زیر تیغ تو ای دوست! بس مشکل برد
 خیز پر کن جام می را تا بنوشم از غمش
 زنگ غم ساقی تو دانی شیشه و قلقل برد
 صد پریشانی^۳ ببینم از پی هم، چون صبا
 نظم از چین سیاه^۴ تار آن کاکل برد
 طاهرا هندوی خالش هوش دار از^۵ یک نفس
 همچو دزدان دل ز سینه چابک و عاقل^۶ برند

۱- تنها له نوسخه کانی (کم، و مم) دا هاتوو.

۲- کم: سیا است.

۳- کم: من با تو با.

۴- کم: پریشان.

۵- کم: ار.

۶- مم: غافل.

طفل دل در مکتب غم جان را تسلیم کرد
 تا کتاب عشق استادش بدو تعلیم کرد
 من نمی گویم که آن رخسارُ زیبا نیست هیچ
 تیغ سیمین سرخ سبب [سی] را چنان دو نیم کرد
 وه چه دولت بود دیدم امشب آن نازک صنم
 غبغبش در دست من چون حقه‌ای از سیم کرد
 نازم آن چشم سیه کز لشکر^۲ مژگان خود
 ملک دل را در هجومی^۳ غارت پر بیم کرد
 قوت ما را غم نهاد و روزی تونان داد
 کاتب روز^۴ ازل چون رزق را تقسیم کرد
 بهر پاینداز شیرین کار به فرهاد کرد
 جان را قبل از ورودش در رهش^۵ تقدیم کرد
 روز عید ماه قربان تا شود قربان تو
 طاهر بیچاره در دل عزم را تصمیم کرد

۱- ته‌نھا له نوسخه‌کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- تا: لشکری.

۳- کم: هجوم.

۴- تا: روزی.

۵- تا: راهش.

زلف تو چنین سیاه باشد
بی شبه ز دود آه باشد
یا مار به دور گنج خفته است
یا هاله به گرد ماه باشد
آن سرخی پنجه تو ای دوست!
در کشتن من گواه باشد
برداشتت تو بود این دل
حیف است به غم تباه باشد
شاید که فرستی قاصدی زود
چشمم همه دم به راه باشد
بر درگه تو گدایی کردن
به از همه عز و جاه باشد
طاهر مکش به غمزه جانا!
گویا که یکی نگاه باشد

عید قریان است، عالم صبح قریانی کنند
 جملگی^۲ جاننا! ادای فرض یزدانی کنند
 عاشقان یکسو ز یاران بوسها گیرند صد
 مطربان در یک طرف شادان غزلخوانی کنند
 زیر ابر زلف هر یک با دو صد غنچ دلال
 چهره خود را به سان شمس نورانی کنند
 دلبران نازنین با جامه‌های سبزرنگ
 قد خود را از نزاکت سرو بستانی کنند
 در چمن یاران به عشرت با بتان ماه وش
 روی را از نشئه می لعل رمانی کنند^۳
 بر سر^۴ جمشید دل خوبان به زلف اژدها
 خویش را امروز چون ضحاک علوانی کنند
 با من مسکین نباشد ماه رویان از غرور
 روز شادی در دو چشمم شام ظلمانی کنند
 هر یکی از نازنینان بوسه بفروشد به زر
 با من بیچاره از طالع گرانجانی کنند

۱- تنها له نوسخه‌کافی (تا و کم) دا هاتوره.

۲- تا: جمله‌گی.

۳- له (کم) دا هم به‌بیته نه هاتوره.

۴- تا: سری.

بی نصیبم گر کنند از لعل لب خوبان شهر
هر دو چشم ز اشک پر لولوی عمانی کنند
از ملایک سیرتان بی بهره ماندم روز عید
تارقیبان نزد ایشان کار شیطانی کنند
طاهر از غم سر به زانو، دل پر آتش، رنگ زرد
دیگران با دوستان در عیش سلطانی کنند

خویرویان از نگاهی کار دل را ساختند
صد رسن برگردنش از تار مو انداختند
مبتلایان رخت چون از خرد افتاده‌اند
در قمار عشق نقد^۲ جان و دل را باختند
سرو سنبل، عرعر و گل، دلبر! باری دگر
رایت خوبی چو شاهان در چمن افراختند
آفرین بر فوج مژگان تو ای سیمین عذار!
چون سپاه شهریاران بر سر^۳ دل تاختند
عاشقان را گفته‌اند تشریف تو آید به ناز
خانه چشم از برای منزلت پرداختند
در کمان ابروان آن دلبران مهوش
بر جگر صد ناوک دلدوز را انداختند
طاهرا! آنان که پابند غم یار تواند^۴
در بیابان^۵ جنونی سر ز پا نشناختند

۱- تنها له نوسخه‌کافی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- تا: نقدی.

۳- تا: سری.

۴- کم: توند.

۵- تا: بیابانی.

آن کس که سرش پر هوس یار نباشد
 الحق به خرد هیچ ورا کار نباشد
 از گفتن اشعار مکوشید که امروز
 دیبای هنر را که خریدار نباشد
 رفتم به چمن تا شبه^۱ روی تو بینم
 چون روی تو، گل در همه گلزار نباشد
 با گام من خسته نگردیدم^۲ چیخ
 یارب چه کنم بخت که بیدار نباشد؟
 ریحان سیه چون خم زلفت ندهد بوی
 نرگس چو سیه چشم تو بیمار نباشد
 گفتم که همه راز درون پیش تو گویم
 دیدم چو رخت، طاقت گفتار نباشد
 صد بار مرا تجربه کن تا که^۳ بدانی
 امروز چو من عاشق غمبار نباشد
 طاهر ز ستم‌های تو پامال جفا گشت
 ای دوست! ز تو جور سزاوار نباشد

۱- تنه‌ها له نوسخه‌کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- له نوسخه‌کاندا نووسراوه (شبهی) و هه‌له‌یه.

۳- تا: دم.

۴- کم: کی.

نازم آن چشم که به عشاق چه بیداد کند!
 عمر شیرین به نگاهی همه بر باد کند
 باغبان گر قد و بالای تو یک دم بیند
 سروها را به چمن یکسره آزاد کند
 یار را نیست کسی تا که بگوید به کرم
 به یکی بوسه چه باشد که مرا شاد کند؟
 بیستون را که بروید به کمر لاله هنوز
 قصه خون دل و دیده فرهاد کند
 همچو چینی است،^۲ مزن دست بدو هیچ دمی
 تا قیامت دل من ناله و فریاد کند
 آن سفر کرده بی مهر شناسم طاهر!
 حاش لله که مرا هیچ گهی یاد کند
 وادی غفلت من بین به نهایت رسید^۳
 خضر توفیق شکر،^۴ یاری و امداد کند^۵

۱- تنها له نوسخه‌کانی (کم و تا) دا هاتروه.

۲- تا: چینی ست.

۳- نم نیوبیته هم له رووی ماناوه و هم له رووی وهزنهوه ناتاواوه.

۴- نم وشه دهییت به شیوهی کوردی گۆ بکرت.

۵- نم بهیته له نوسخه‌ی (کم) دا نه‌هاتروه.

مرثده ای دل که بت تنگ کمر باز آمد
 جان رفته، به تنت بار دگر باز آمد
 گو زلیخای دلم شاد شو از مصر وجود
 یوسف گمشده از چشم پدر باز آمد
 رفته بُد از دل من صبر ز اندوه^۲ فراق
 حمد لله که نگارم ز سفر باز آمد
 کرد روشن برخش کلبهٔ تاریک مرا
 یار با عارض چون قرص^۳ قمر باز آمد
 ای سلیمان زمان! بخت ترا کرد مدد
 هدهد از شهر صبا خوب خبر باز آمد
 عیش من تلخ بُد از رفتن آن یار عزیز
 تاکه او با دو لب پُر ز شکر باز آمد
 ملک معمور دل کیست که ویران کردند؟
 لشکر غمزه که با فتح و ظفر باز آمد
 برد از دل غم و اندوه دو صد سالهٔ من
 چون به شب یار وفادار ز در باز آمد

۱- تمناها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- کم: اندوه و.

۳- کم: قرض.

دارد امید که یابد ز غم هجر نجات
بر درت طاهر اگر خسته جگر باز آمد

زلفین تو که طعنه زن^۲ مشک و^۳ عنبرند
 با بخت من سیاهی او یک برابرند
 دل چون کتان^۴ چگونه نگردد به سینه چاک
 ترکان شهر جمله که ماه منورند
 باور نمی کنم چو نبوسم به کام خود
 شیرینی لبان تو از جنس شکرند^۵
 تسخیر می کند^۶ به یک لحظه ملک دل
 مرگان تو همیشه سپاه مظفرند
 بینند^۷ گر لبش نکنند^۸ آرزوی او
 آنان که طالب قدح^۹ آب کوثرند
 ببرید سره سر همه رگ های دل به ناز
 مرگان تو که تیز^{۱۰} به مانند نشترند

۱- نم غه زوله له نوسخه ی (تا و کم) دا هاتوره، نوسخه ی (تا) ناته واوه و نوسخه ی (کم) مان کردووه به سه رچاوه.

۲- کم: تعنه.

۳- تا: مشک.

۴- له (تا) دا نم چند وشه یه فه وتاوه.

۵- له (تا) دا نم به یته نه هاتوره.

۶- له (تا) دا نم چند وشه یه ناخوتندر یته وه.

۷- له (تا) دا فه وتاوه.

۸- تا: نکنند.

۹- کم: قدحی.

۱۰- تا: تیز و.

هش^۱ دار طاهرا! که ببرد بیخ عیش
آن ابروان که هر دو به مانند خنجرند

مخمس طاهر بیگ بر اشعار خالص، پسر شیخ رضا طالبانی^۱

۲۲۸

خداوندا چرا گردون همه میلش جفا باشد
عدالت در همه گیتی به دورانش جدا باشد
اگر شکر دهد آخر چو زهر جانگزا باشد
نه در خورشید تاب مهر و نه در مه ضیا باشد
نه در روی فلک شرم و نه در دوران حیا باشد

ایای چرخ بدطینت، ایای گردش اختر!
نداری شرم از احمد، نداری بیم از داور؟
گل^۲ گلدسته زهرا، چراغ دیده حیدر
سری کز عرش برتر بسترش آغوش پیغمبر
به خاک انداختن پیش یزید این کی روا باشد؟

به سوفار ضلالت نور^۴ ایمان را زند ناوک
برانگیزد^۵ یکی تا شاه مردان را زند ناوک

۱- وک: من کلام سرکار طاهر بیگ از فوت مرحوم مبرور شیخ سعید طاب ثراه.

۲- نم شیعره ته نهها له نوسخه کانی (کز و وک) دا هاتووه، ته نیا له چاپی (حسن) یشدا هاتووه.

۳- وک: چشم.

۴- نم شیعره ته نهها له نوسخه کانی (کز و وک) دا هاتووه، ته نیا له چاپی (حسن) یشدا هاتووه.

۵- وک: برافرازد.

گهی با تیرانده^۱ دیده جان را زند ناوک^۲
گهی با ابن ملجم شیر یزدان را زند ناوک
گهی با شمر اندر قتل شاه کریلا باشد^۳

مسلمان را سزا باشد بگریند تا دم محشر
بدرتند پیرهن را، خاک ریزند دائما بر سر
هزاران لعنت و نفرین بدان دست و بدان خنجر
سر آن نوجوان را از چه رو ببرید آن کافر!
که می دانست رویش بوسه گاه مصطفی باشد

خدا پاداش آن را می دهد آخر سزاوارش
بسی مجروح شد دلها از آن تیغ ستمکارش
هزاران زخمها را کس نکرده هیچ تیمارش
گذشتیم ار چه شایان گذشتن نیست کردارش
پس از آن ماجرا آخر، چرا این ماجرا باشد؟

۱- کوز: اندوه.

۲- وک: گهی با شمر اولاد شهیدان را زند ناوک.

۳- وک: همیشه در خیال کشتن آل عبا باشد.

ترا زیر و زیر سازد خدای گنبد^۱ دوار
نکردی در جهان روزی حجاب از احمد مختار
چرا آتش زنی هر دم به جان حیدر کرّار؟
حفید حضرت کاک احمد آن شیخ سعید آثار
ز مأوایش برون کردی بریده سر چرا باشد؟

روا باشد در این ماتم بگرید^۲ جنت المأوی
به خون این ذبیح^۳ الله بنالد آهوی صحرا
نداری هیچ اندوهی در این روز و در این غوغا
چرا آتش زدی ای بی مروت در دل زهرا؟
ترا اندیشه ای از برق تیغ مرتضی باشد

دل شاه شهیدان زین بلا هر روز پر خون است
ملک در آسمان زین هول و غم گویی که مجنون است
بلای این مصیبت عاقبت دانم که میمون است
تو گویی چرخ هم گهواره بوجهل ملعون است
که دایم در خیال کشتن آل عبا باشد

۱- کۆ: گنبد.

۲- کۆ، حس، وک: بخند.

۳- کۆ: ضبیح.

فلک بر سنگ زد آخر نگه کن شیشه دل را
به آب لطف ساکن سازد ایزد شور و غلغل را
مگر بیدار گرداند خدا این قوم غافل را
خراب آباد کن یارب سلیمانی و موصل را
که دنیا پاک گردد، گرنه این ناپاک‌ها باشد

مگر نزد شما ظلم از علی مقبول و مرغوب است!
عدوی آل پیغمبر نمی‌دانی چه منکوب است؟
به نزد مصطفی آن کس همیشه سخت محبوب است
الا سنگین دلانِ اهل موصل این چه آشوب است؟
کسی بر پا کند این را که دشمن با خدا باشد

مُحِبِّ آل پیغمبر نگردی تا چو زر بی‌غش
نیابی راه در جنت نبینی حوری مهوش
شما را کرده یکسر نفس بدخو خیره و سرکش
نماز و روزه نرھاند شما را در دم آتش
نھان شد وعده ما و شما روز جزا باشد

عجب نبود اگر خون بارد از گردون در این ماتم
شگفتم ناید ار^۱ گیتی به یک لحظه خورد برهم
بخوان این شعر رنگین را تو «طاهر» با دل پر غم
بریزد^۲ اشک حسرت از دو دیده «خالصا» هر دم
که آل فخر عالم بسته در دام بلا باشد

بسی گشتم بیابم تا که من در سوی تاریخش
فراوان سعی ها کردم به جست و جوی تاریخش
مشامم عاقبت پرشد ز گل از بوی تاریخش
به خون دیده جوهردار کردم حرف تاریخش
پدر در کربلا و خود شهید نینوا باشد^۳

۱- له نسخه که دا نووسراوه (از)، به لام له روی واتاییه وه (ار) دروستره.

۲- کۆ: بریزه، (بریزد) دروستره.

۳- نهم نیوه بیه به کۆکردنه وهی نهم ژمارانه (ب+۲ب+۲خ+۶۰۰ش+۳۰۰ن+۵۰ن+۵۰ب+۲ش+۳۰۰=۱۳۰۶) دهکات.

بس که دل در هجر تو گردیده جاننا داغدار
 خون بگرید^۲ همچو لاله یا سحاب اندر بهار
 من ننالم هیچ گه از جور اغیار و رقیب
 گل نچیند در چمن، کس تا نبیند زخم خار
 از همه عشاق جاننا من تقدّم کرده‌ام
 داغ تو در سینه‌ام باشد، نشان افتخار
 بر سر دل آنچنان تازد^۳ بت نازک تنم
 همچو شاهینی که بیند کبک در فصل شکار
 صرف غم بهتر نباشد پنج روز^۴ عمر خود
 گو مغنی چنگ زن! دنیا نباشد پایدار
 شهرت بی جسم دارد همچو عنقا ای رفیق!
 شیوه مهر و وفا در نزد آن سیمین^۵ عذار
 از شکوهت کم نگردد گر بیایی تو دمی
 تا برای دیدنت طاهر، نباشد انتظار

۱- نه‌م شیعه‌ ته‌ن‌ها له‌ نوسخه‌کانی (کم، تا و مم) دا هاتوره.

۲- کم، مم: چون نگردید.

۳- کم، مم: نازد.

۴- کم، مم: چند روزی.

۵- کم: سیمین.

ساقیا^۲ برخیز جامی زان می احمر بیار
 بریط و چنگ و کباب^۳ و شاهد و شگر بیار
 سوسن و ریحان و نرگس، سنبل و گل پیش نه^۴
 تار و عود و ساز و چنگ و شیشه و ساغر بیار
 تا شود تکمیل عیش مجلس ما سر به سر
 ساده رویی با قد^۵ شمشاد یا^۶ عرعر بیار
 از رخت یکدسته گل^۷ در محفل عشاق نه^۸
 وز دو زلف پر ز چینت^۹ یک طبق عنبر بیار
 از برای صید دلها حاجت شمشیر نیست
 از خم گیسو^{۱۰} کمند و از^{۱۱} مژه خنجر بیار

۱- نه م غه زله له نوسخه کانی (کم، تا، کف، مم و کب) دا هاتووه.

۲- کم: ساقی.

۳- کب: شراب.

۴- تا: نی.

۵- تا: قدی.

۶- کم، کف: و.

۷- کب: گلدسته ای.

۸- تا: نی.

۹- کب: مشکبویت.

۱۰- کم: گیسوی.

۱۱- تا، مم، کب: وز.

بهر تسخیر بتان بیهوده^۱ باشد ناله‌ات
گر نداری نقد،^۲ جان را در مقام^۳ زر بیار
نیست گر سجاده و مسواک و تسبیح ای رفیق!
از چلیپای سر^۴ گیسوی آن کافر بیار
ای صبا گر تو نداری راه کوی یار^۵ من
یک پیام از ساکنان کوی آن دلبر بیار
کرده طاهر ز آه خود^۶ آماده آتش از غمت
خیز جانا بهر مجلس عود با مجمر^۷ بیار

۱- تا: بیهود.

۲- کم، تا، مم: هیچ.

۳- کب: مقاصی.

۴- تا: سری؛ کف: سرو.

۵- کف: حالی؛ کم، تا، مم: حال.

۶- له (کم) دا و شهی (خود) نه هاتووه.

۷- کب: بریط.

دلم برد امشب آن حسن جهانگیر
 رفیقان در کف او چیست تدبیر؟
 به نامه در نگنجد شرح و صفش
 کنم گر آیت حسن تو تفسیر
 به مویی بست دل را از نگاهی^۱
 بلی زنجیر سازند اهل تقصیر
 نباشد سجده ام جز بر دو ابروت
 چو زاهد^۲ من ندانم رنگ تزویر
 کند دیوانگی دل از فراقست
 بنه بر گردنش^۳ از زلف زنجیر
 به حرف مدعی یاران نگارم^۴
 کند هر دم مرا از جور تکدیر
 بسی باشد در افغان^۵ تو طاهر
 نکرده ناله‌ات در یار تأثیر

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتوود.

۲- تا: نگاهم.

۳- تا: ضاهد.

۴- کم: بردنش؛ تا: در گردنش.

۵- کم: نگام.

۶- تا، مم: افغانی.

حاش لله من دهم دل جز تو بایار دگر
 یا بغیر از عشق تو گردهم پی کار دگر
 غیر نقد جان سپردن من به دیبای رخت
 دل کجا و جان من سودای بازار دگر
 یارب این طالع چه بُد دادی به من^۱ از نزد یار
 چون کنم بیرون رقیبی، آید اغیار دگر
 گر نیندازی ز سر این جور و استغناى خود
 می‌روم گیرم بتا در شهر دلدار دگر^۲
 چون به دل آید^۳ خیال روی گلگونت به شب
 هر زمان پیچده^۴ به دامانم ز غم خار^۵ دگر^۶
 جُز گلی از گلستان روی تو در عمر خویش
 من معاذ^۷ الله که چینم گل ز گلزار^۸ دگر

۱- نه غه زوله له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: ما.

۳- کم، مم: هر زمان پیچیده به دامانم ز غم خار دگر.

۴- کم، مم: آمد.

۵- تا: پیچیده.

۶- تا: خاری.

۷- کم، مم: می‌روم گیرم بتا در شهری دلدار [ی] دگر.

۸- تا: معاظ.

۹- کم، مم: گلزاری.

چون ندیدی زان صنم هرگز تو مهر دلبری
رو بده^۱ طاهر تو دل باشوخ عیار^۲ دگر

۱- تا: بدی.

۲- مم و کم: عیاری.

هست ما را دلربایی با دهان چون شکر
 بادو زلف چون کمند و بارُخان چون قمر
 من که ^۲کردم صرف راه عشق تو عمر عزیز
 چون کنم بیرون خیال وصل تو جانا ز سر؟
 چون به نادانی فتادی در بیابان ^۳غمش
 هوش دار ای دل! که باشد منزل و راهت خطر ^۴
 با کمان ابروان ^۵زان روز گشتی رزم جو
 تیر نازت ای صنم! بنشسته تا پر در جگر
 هر زمان چون حاجیان احرام بندم با هوس
 می کشم از بهر طوف کوی تو رنج سفر
 این چه اوضاع است گیتی کسب کرده از طمع؟
 می کشد فرزند کینه هر دم از مام و پدر
 فسوت گردانند رقیبان را ز دلبر طاهرا
 گر شود شامل به حالت لطف پاک دادگر

۱- ثم غه زله له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم: من که که.

۳- کم: بیان.

۴- نوسخه ی (مم) لیژدها لیی فه و تاوه و نازانین چه ندی لی که وتووه.

۵- له نوسخه که دا نووسراوه (ابروان)، له (کم) یشدا نووسراوه (ابروانت) و دواتر له سه روویه وه نووسراوه (ن)، (بَدَل) واته له نوسخه ی به دهلدا هه به نوون هاتووه.

دوش آمد نازنینم با دو ساق چون بلور
 خانه اش آباد بزدود از دلم زنگ^۲ و کدور
 چشم فتانت نشسته زیر ابرو بس عجب
 تیغ بازی می کند، ای دوست چون مست شرور
 با گدایان درت انصاف کن بهر خدا
 کج^۳ کله بگذار از سر نخوت و رسم غرور
 سر برآرم از لحد با شوق گیرم دامن
 بر سر گورم اگر افتد ترا روزی^۴ عبور
 دود آهم سوخت یکسر سقف پاک نه فلک
 سینه ام گردیده امشب ز آتش هجرت تنور
 گویدم دلبر که صبر اندر غم من بایدت
 جان من چون می شود عاشق ز هجرانت^۵ صبور
 گر نه ای^۶ دیوانه طاهر رو به جای پرفرح
 تو کجا و خاک غم آلود دشت شهرزور؟

۱- هم غه زله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- کم: رنگ.

۳- تا: کج.

۴- له نوسخه که دا به (روز) هاتوره، له (تا) دا به (ورا روزی) هاتوره، بهو شیوهی سه روهه دروسته.

۵- تا: هیجرانت.

۶- کم: نئی.

زان^۲ زمان گشته است یاران همدم اغیار یار
 من بنالم همچو بلبل بر سر گلزار زار
 از کجا خاموش گردانم به بحر اشک من؟
 در دلم افتاده امشب زان رخ گلنار نار
 خوف دارم ای صنم در نزد چشم پرفنت!
 خفته زلفت چون بخسبد پیش یک بیمار مار
 خواستم امشب کشم نقش دو طاق ابروت
 کج بیامد چون ندارم با خط پرگار کار
 نی حکایت می‌کند از آتش روز فراق
 می‌دهد تقریر هجران در دم^۳ گفتار تار
 هرکه بیند می‌شناسد عاشقم من با رخت
 چون لبم بگرفته از آن لعل شگربار بار
 روز و شب فارغ مشو از وصف خویان زینهار
 چون نداری طاهرا! از گفتن اشعار عار

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتوره.

۲- له زور جینگای نوسخه که دا به (زن) نو سراوه، نیمه ته نیا شتیه دروسته که ی دهنوسینه وه.

۳- له نوسخه که دا نو سراوه (در که)، له (کم) دا به (دردم) هاتوره، بهو شتیه ی سه روه دروستره.

ای صبا! از من پیامی نزد جانانم ببر
 قصه‌ای از آه سرد و چشم گریانم ببر
 چون کمند^۲ رستمی بر^۳ گردنم نه^۴ زلف خود^۵
 همچو بیژن شاه ترکان سوی زندانم ببر
 من که امروزم به شادی بگذرد عمر عزیز
 بی کفن در گور فردا خواه عریانم ببر
 حاجت جلاد نبود خود به کشتن راضیم
 از نگاه^۶ بی تکلف جان من جانم ببر
 گر بخواهی سوختن بیچاره‌گان را از غرور
 ذره‌ای^۷ ای دوست از این آه سوزانم ببر^۸
 نامه‌ای بنوشته‌ام^۹ از خون دل سوی نگار
 قاصدا برخیز نزد ماه تابانم ببر

۱- هم غه‌زله له نوسخه‌کانی (کم و تا) دا هاتروه.

۲- کم: کمندی.

۳- تا: در.

۴- تا: نی.

۵- کم: خود را.

۶- کم: نگاهی.

۷- تا: زره‌ای.

۸- له (کم) دا هم به‌بیته له گه‌ل به‌بیتی دواتردا پاش و پیش کراوه.

۹- تا: نوشته‌ام.

من که بیمارم رفیقان از غم دلسوز عشق
نزد آن شوخ طبییم بهر درمانم ببر
ملک دل از لشکر غم گشته ویران ای صبا!
عرض حالم پیش تخت شاه خویانم ببر
گفت طاهر: ای صنم^۱ راهی نما بوسم لببت!
چون سکندر از پی آن آب حیوانم ببر

ای ترک چگل! ^۱ سرو چمن! ماه منور!
 با جان بخرم وصل تو گر هست میسر
 کی گشته شبیه ^۲ رخ تو ماه معظم
 کی مشک خطا بوده چو گیسوت معطر
 قندی ز لبست خواستم و باز نگویم
 شیرین نبود چون سخنی گشت مکرر
 تن را به قضا داده‌ام ای دوست ز هجرت
 بی شبهه رسد هرچه که گردیده مقدر
 هر نوع ^۳ که خواهی صنما خیز چنان کن
 در کشتن و در عفو، تویی هردو مخیر
 هر صبح دعا خوانم و گویم که خدایا!
 هرگز نشود دشمن عشاق مظفر
 داند که پری با چه شود رام و گرنه
 طاهر به چه سان کرده چنان یار مسخر؟

۱- نهم غه‌زله له نوسخه‌کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- تا: چگل و.

۳- تا: شبیهی.

۴- کم: کی گشته شبیه رخ تو ماه دو هفته.

۵- کم: طور.

۶- کم: خدا را.

باز گردد روز بد با بخت میمون غم مخور
 ناقه لیلا رود خود نزد مجنون غم مخور
 وصل نزدیک است با تشریف جانان شاد شو
 گر شدی از روز هجران دیده پر خون غم مخور
 آتش غم را کند خاموش^۱ اشک عاشقان
 هردو چشمت گر شود چون رود جیحون غم مخور
 دایما یکسان نگرده گردهش چرخ فلک
 از فراز و از نشیب دور گردون غم مخور
 گفت نادان من که دادم بوسه‌ای از لعل لب
 از برای دیدن رخسار گلگون غم مخور
 چشم سحارش برای بردن دل‌ها به ناز
 خوانده چون هاروت بابل سحر و افسون غم مخور
 طاهرا زنجیر زلفش چون نهد بر گردنت
 گر شدی دیوانه سان در کوه هامون غم مخور

۱- تم شیعه ته‌نھا له نوسخه‌ی (تا) دا هاتووه.

۲- تا: خاموشی.

صنما به خاک پایت همه آمدیم یکسر
 همه واله و پریشان، همه شور عشق در سر
 همه صادق و صمیمی، همه عاشق قدیمی
 نبود روا و صالت برحریف‌های دیگر
 اگرم به پاسبانی بنهی در آستانت
 به خدا که برنخیزم مگر آن زمان که محشر
 به شب^۱ سیاه تیره چو برون^۲ ز خیمه آبی
 فلکت نیاز دارد بکند نثار اختر
 اثری ندید آهم به خدای خود پناهم
 تو چرا چنین بگشتی مه من بکیش کافر
 بخرام اگر بیاری قد نازک لطیف
 به خجالت اندر آری همه سروهای کشمر^۳
 تو ستاره زمینی، که شعاع^۴ شمس رویت
 که چنین نموده روشن همه ملکها و کشور

۱- تم شیعره تنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتووه و له‌سه‌ری نووسراوه (ردیف غزل جناب طاهر بگ).

۲- نوسخه‌که: شبی.

۳- نوسخه‌که: بیرون.

۴- نوسخه‌که: کشمیر.

۵- نوسخه‌که: شعاعی.

چه شود مرید بیدل بدهی ز باغ وصلت؟
به تصدّق جمالت ز وصال خویش نویر

دلبری دارم به خوبی رشک خوبان طراز
 نازنینی فتنه جویی، تندخویی جلوه ناز
 شوخ چشم و سرو قد و^۲ دلریا و دلفریب
 زود خشم دیر صلح تیز فهم^۳ عشوه ناز
 چار چیز از خوبی بالای او در حیرتند
 در گلستان عرعر و شمشاد و کاج و سرو ناز
 حال دل در دست جانان چیست گویم ناصحا
 صعوه در منقار شاهین، کبک در چنگال باز
 عشق باشد آنچنان محمود با تاج شهی
 کرد او را بنده خود بنده ای همچون ایاز
 از غمت هرگز ننالم لطفها بس دیده ام
 هرکسی بیند به گیتی صد نشیب و صد فراز
 چون دهانت دید طاهر گشت شادان آنچنان
 گر ببیند آب کوثر تشنه در راه حجاز

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- کم: سروقدی.

۳- کم: فهمی.

حمد خدا، لطف جهاندار کارساز
افتاده دیده‌ام به رخ یار خویش باز
در راه^۲ عشق، شاه و گدا هر دو یک رهند
رو سیر کن حکایت محمود با ایاز
بنگر به قد دلبر من گر ندیدی^۳ تو
لیموی آورد به ثمر شاخ سرو ناز
بر طاق ابروت نبرم سجده من دگر
محراب گر دو بود نشاید درو نماز
حال دلم می‌پرس که چون است از^۴ غمت
چون صعوه^۵ اسیر به چنگال شاه باز
فرق از میان عاشق و آسوده بس بود
از رنگ زرد یافته عشاق امتیاز
در موج اشک و بحر غم و کشتی فراق
طاهر پناه گیر به الطاف بی‌نیاز

۱- ثم غه زله له نوسخه کانی (کم، مم و تا) دا هاتوره، نوسخه‌ی (مم) سی بهیتی سه ره‌تای که وتوره.

۲- تا: دام.

۳- کم: ندیده.

۴- تا: در؛ کم: چونست از، (از) راستره.

۵- تا: صعوه.

گلبرگ تنّا! برقع نیلی ز سر انداز
آتش به من سوخته دریه در انداز
بنمای به^۲ عشاق دو چشمان سیاهت
صد تیر ز یک غمزه به جان و جگر انداز
با رغم حسودان صنما خیز چو ساقی
گلفام می کهنه تو در جام زر انداز
ای دوست! یکی بوسه از آن لعل لبانت
در^۳ کام من خسته چو شیر و شکر انداز
بفکن تو^۴ حجاب سیه از روی لطیف
غلغل به دل زهره و شمس و قمر انداز
امروز علی الرغم رقیبان^۵ مکنم دور
این جور و جفا را تو به روزی دگر^۶ انداز
کس نیست ستاند ز بتان داد دل^۷ تو
طاهر تو شکایت به بردادگر انداز

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (کم، تا، کف، مم و کب) دا هاتوه.

۲- کف: بر.

۳- تا: بر.

۴- کم، کف، مم، کب: بردار.

۵- کف، کب: حسودان.

۶- تا: روز دیگر.

۷- کف: دلی.

بهار آمد و باد شمال عنبریز
 به سان دیده من شد سحاب گوهریز
 چمن چو خلد برین یافت خلعت زیبا
 هوای باغ دگر بار^۱ گشت مشک آمیز
 ز شوق مقدم گل بلبل از نشاط و فرح
 فکنده در چمن از ناله روز رستاخیز
 به سر نهاده بتا^۲ نرگس افسری ز طلا^۳
 به سان تاج زر اندود خسرو پرویز
 به زیر سایه گل هر طرف نشسته یکی
 به کف گرفته پر از باده ساغر لبریز
 معاشران همه شادان و من به غم ز فراق
 شده است چشم من از اشک سرخ مرجان خیز^۴

۱- نهم غه زوله له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم، مم: یار.

۳- کم: سا.

۴- کم، مم: تلا.

۵- له نوسخه که دا له که نار نهم بهیته وه نهم نیوبه بهیته ییش نووسراوه: (چشم گشته اشک سرخ دم دجله مرجان خیز)؛ نهم بهیته له نوسخه ی (کم، مم) دا به بهیتی ژماره (۷) هاتووه.

بیبا به سیر گلستان تو نیز چون یاران
فدای مقدم خیر^۱ تو باد جان عزیز^۲
حرام باد ز من جز تو عشق یار دیگر
چو مجرم‌انم اگر می‌کنند حلق آویز^۳
مگر ز جور جهان طاهرا خلاص شود
به اسپ نفس ستمکاره^۴ می‌زنم مهمیز

۱- کم: خیز.

۲- له (کم) دا به بهیتی ژماره (۶) هاتووه.

۳- له (کم، مم) دا نه‌م به‌یته نه‌هاتووه.

۴- کم، مم: ستمکار.

منم که یار^۲ ستمکار خویش دیدم باز
 منم که بوسه ز رخسار او بچیدم باز
 منم که سروفتاد از دوچشم پر خونم
 منم که نقش قدت در دلم کشیدم باز
 منم ز دام فراقست خلاص گشتم زود
 چو مرغ^۳ حبس^۴ شده در قفس پریدم باز
 منم که پیرهن غم ز شوق^۵ وصل بتان
 به سان غنچه ز شادی به بر دریدم باز
 منم چو خضر شدم، زنده^۶ تا به روز قیام
 منم ز آب حیات لبست چشیدم باز
 منم که بار دگر شادمان شدم به رخت
 منم که بوسه^۷ آن لب به جان خریدم باز

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم: یارم.

۳- کم: من، له سه رووی وشه ی (من) هکوهه نووسراوه (مرغ).

۴- کم، مم: حبس.

۵- مم: سوق؛ تا: دست.

۶- کم: زنده شدم؛ مم: زنده شدم.

۷- مم: از آن.

منم به وصل نگاران خویرو طاهر!
به رگم مدعی زشتخو رسیدم باز

چون به دیدار لب پر شگرت دارم هوس
 دست بر سر می‌زنم از شوق^۲ هر دم چون مگس
 حاجت گفتن ندارد قیس را گویی خبر
 محمل لیلی^۳ شناسد او به آواز جرس
 من ز بیم حاسدان خود را کشم در گوشه‌ای
 چون ببیند دزد بگریزد به شبها از عسس
 گویدم در عشق من رو صبر کن آسوده باش
 شعله آتش چه سان خاموش گردانم به خس؟^۴
 راه بس دور و دراز و توشه^۵ اندک، پای لنگ
 خضر توفیقم مگر باشد به ره فریادرس
 سر عشق و عاشقی را فاش کردن کافریست
 راز دل ای دوست! کی گفتن توانم من به کس؟

۱- نهم غه‌زله له نوسخه‌کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم: شو.

۳- تا: لیلا.

۴- نهم به‌یته له نوسخه‌ی (کم و مم) دا نه‌هاتووه.

۵- تا: توشه.

خسته و بیچاره طاهر بردرت افتاده است
همچو مرغ پرشکسته حبس^۱ باشد در قفس

تا به کی بادا دل من پر غم و رنج و فسوس
 تا به کی شادان شوند^۲ جانان رقیبان عبوس
 آتشین رویا! ز شوق شعله نار رخت
 عاشقانت^۳ بعد ازین آیند در^۴ دین مجوس
 خطه اقلیم دل تسخیر کردی سربه سر
 بر سریر تخت خوبی تا که کردی تو جلوس
 گیسوانت، شاه ترکان! چون^۵ کمند پور زال
 ابروانت، ماه ایران همچو تیغ دست طوس
 با هزاران کرده شوهر این جهان باشد^۶ عجوز
 جلوه خود را نماید با همه کس چون عروس
 در شب وصلت بخواهم از خدا با سوز دل
 لال گردانند نخوانند در سحرگاهان خروس

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- له (کم) دا دوچار وشه ی (شوند) هاتووه.

۳- له (کم) دا سه رتا به (عاشقان) نووسراوه و له سه رهوه ی وشه که وه (نت) یکی بز زیادکراوه.

۴- کم، مم: بر.

۵- له (کم) دا (چون) که نه هاتووه.

۶- کم، مم: چون.

دست کوتاهش چو دور افتاد از دامن تو
می دهد طاهر به دست و پای یاران تو بوس

در دهن هیچ دم از دیدهٔ بیمار میپرس
 قصهٔ مومن از آن کافر خونخوار میپرس
 با قلم راست نیاید بنویسم به تمام
 آنچه آمد به سرم، زان بت عیار میپرس
 گفتن طول سر زلف خود از چشم مجوی
 از درازی شب ای دوست! ز بیمار میپرس
 نشنوی خوش خبری از دهن هیچ رقیب
 حال عشاق خود از مردم و اغیار میپرس
 عالمی کشته به یک غمزهٔ خونریز نگار
 از من خسته ز بی‌باکی دلدار میپرس
 حال من پرس ز آن شوخ، ز اغیار مجوی
 شور بلبل بطلب از گل و از خار میپرس
 صبر باید، گذرد نیک و بد^۱ دور فلک
 طاهر از گردش این چرخ جفاکار میپرس

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (کم و مم) دا هاتووه.

۲- کم، مم: بدی، (بد) دروستتره.

گر کسی باشد نگارا راستگوی و حق‌شناس
 روی تو نادیده با مه چون کند جاننا قیاس؟
 عشق تو اندر دل شاه و گدایان چون یکیست^۱
 سگّه شاهان رود، بر زر بود یا بر نحاس
 دوستان منعم نباید کرد از راه خرد
 بهر آن لیلی^۲ رخم مجنون سان پوشم پلاس
 خواستم خاک درش بوسم^۳ بحمد الله که شب
 رخصتم داد آن صنم با صد هزاران التماس
 ساقیا! برخیز جامی زان می پر شور ده^۴
 تا بشویم گرد غم از لطف تو من از حواس
 مدّتی^۵ باشد که هستم بی نصیب از روی یار
 دل شده از رنج دوری الحق ای یاران هراس
 طاهرا بالا و رویش گفتمی ماه است و سرو
 سرو اگر باشد چو ماه و مه اگر پوشد لباس^۶

۱- نه م غه زوله له نوسخه کانی (کم، تا، مم) دا هاتوه.

۲- کم: یکی است.

۳- تا: لیلی.

۴- کم: بوشم.

۵- تا: دی.

۶- تا: مدّتی؛ کم: مدّتی.

۷- له نوسخه ی (کم، مم) له جینگه ی (مه) نوسراوه (ماه). کم: بلاس؛ مم: پلاس.

۱

دلم صد پاره گرداند چو بگشاید^۲ گریبانش
 پریشانم کند هر دم به زلفین پریشانش
 بگو آن ماهرو را از برای خون بهای خود
 بگیرم روز محشر من^۳ بهر دو دست دامانش
 شبیخون میزند بر دل سپاه غمزه اش هر دم
 دل بیچاره نتواند که باشد مرد میدانش
 اگر سودای چوگان بازی در^۴ سرفتن روزی
 بیرون آرم دل خود را برای گوی چوگانش^۵
 چو خواهم نامه بنویسم به سوی دوست از حال
 ز خون دل کنم تحریر اول^۶ بار^۱ عنوانش

۱- نهم غه زوله له نوسخه کانی (کم، تا، کب) دا هاتووه.

۲- کم، تا: بنماید.

۳- کب: بگیرم من.

۴- کب: بر.

۵- کب: میدانش.

۶- کب: باز.

به زیر ابر غم شد آفتاب شادیم روزی^۱
به ما نمود جانان آن^۲ رخ چون ماه تابانش
مرو دنبال آن کافر که^۳ واقف نیستی طاهر
به ناحق خون بریزد آن دو چشم نامسلمانش

۱- کب: نبرده غم آن بت نیکو صفت روزی.

۲- کم، کب: آن دلیر.

۳- کب: کم، تا: تو.

بنگر شبی دو چشم هرگز نبرد خوابش
 شاید به خواب بینم روی چو آفتابش
 آمد نسیم نوروز بدرید معجر گل
 کو ساقیم که آورد مینای پر شرابش
 با خون دل نوشتم صد نامه نزد یاران
 قاصد^۲ برفت و ناورد یک نامه را جوابش
 یارب چه بخت دارم دلدار را چه گویم؟
 می خورده با رقیبان بر من بود عتابش
 او می رود، دل از پی دانی چگونه باشد؟
 بازیست در پی صید باشد چنان شتابش
 تعمیر بایدهش کرد کاشانه^۱ دلم را
 منزلگه تو باشد جاننا مکن خرابش
 چون وصل های دیرین در پیش چشم دارم
 بینم غمی که پیروی یاد آورد شبابش
 روز قیام محشر دامان تو بگیرم
 طاهر نگشته کافر، چندان دهی عذابش

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (کم ، مم) دا هاتووہ.

۲- له نوسخه که دا نووسراوه (قاصدت) و وه زنه که ی تیک داوه.

همدمی یابم اگر همتای خویش
 باز گویم قصه سودای خویش
 شیشه دل پر شراب عشق تست
 مشکنش هر دم بتا مینای خویش
 چون ز ملک عشق مجنون رخت بست
 کرد ما را حکمران در جای خویش
 ساعتی خواهم به روز و ماه و سال
 تا بگویم سربه سر غم‌های خویش
 لطف‌ها بر زیر دستان کی کند؟
 شمع ندهد روشنی در پای خویش^۲
 از غمت دیوانه سان عریان شدم
 کوه و صحرا^۳ می‌کنم مأوای خویش
 صورت شمشاد و سرو آید به دل
 چون نماید آن قد و بالای خویش
 چون شراب از دل برد یک پرده غم
 صرف می‌کن طاهرا کالای خویش

۱- نم غه زوله له نوسخه کانی (کم ، مم) دا هاتووه.

۲- نوسخه ی (مم) لیردها ته‌واو ده‌بیت.

۳- کم: صحرا.

ای دل! اندر کار گیتی خفته بیدار باش
 بیهوش^۲ خمر غروری، یک زمان^۳ هشیار باش
 هست کافی نزد عاشق یک سخن پیغام دوست
 نه چو موسی در هوای دیدن دیدار باش
 جلوه خود را به چشم دوستان چون گل دهید
 در دل پر کین دشمن دایما چون خار باش^۴
 دفع غم خواهی رفیقا زین جهان پر ز شور
 بی توقف رو، مرید خانه خمّار باش
 طاق ابرویت خمیده ای صنم! از روی لطف
 هوشیار^۵ آن مست خسته بیمار^۶ باش
 مصحف رویش که نبود تا بخوانی آیتی
 در پی آن کیسوی چون رشته زَنار باش
 طاهرا تا در جهان تو عمر داری روز و شب
 بهر آن رخسار گل چون بلبل گلزار باش

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- کم: بیهمتی.

۳- کم: دمی.

۴- نهم بهیته و بهیتی دواتر له نوسخه ی (کم) دا به بهیتی ژماره (۳ و ۴) هاتووه.

۵- کم: هشیار.

۶- کم: خمّار.

به جای دانه در زلف چو دامش چشم بادامش
 دل^۱ بی بال و پر مرغی شد و^۲ هم صید و هم دامش
 گمان دارم^۳ پس از مردن دگر^۴ ره باز برخیزم
 به گوش^۵ خود اگر من بشوم در گور پیغامش^۶
 جهانداری نخواهم چون بگردی در جهان ای دل!
 کجایابی نشان از جم، کجایینی لب جامش؟
 فتاده خسته و پر غم دلم در کعبه^۷ کویت
 خودم قربان کنم، یا بشکنم ای دوست احرامش؟
 نگارا! بر لب بام^۸ آ^۹ که آن کس بود پابندت
 به جرم عشق رویت می کنند^۱ امروز اعدامش
 بت مه روی من از بخت بد پیش از همه صنعت
 همیشه از برای بردن دل هست اقدامش

۱- نم غمزوله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- تا: دلی.

۳- تا: شد؛ کم: شد و.

۴- کم: ندارم.

۵- تا: دیگر.

۶- تا: به گوش.

۷- کم: به گوش خود اگر دامن در گو پیغام خوش.

۸- کم: باما.

۹- کم: تو روی کنند.

چنان خواهد ز یمن عشق تو طاهر پس از مردن
چو مجنون سیه طالع بماند در جهان^۱ نامش

این سخن از قدسیان آمد مرا دیشب به گوش
 شادی و غم در جهان خود بگذرد تو می بنوش
 ساغر از کف دور کرد و باده ام با خم بداد
 حاتمی با ما کند هر لحظه پیر می فروش
 عمر بی حاصل نمودی صرف راه نفس بد
 ای پسر! هشدار یکدم نیز با نیکی بکوش
 ترس آن دارم جهان را زود طوفانی کند
 قلزم اشکم چنان آمد ز هجرانت به جوش
 عارفان در بزم راهت کی دهند ای بی خبر!
 تا نگیرندت به مستی بارها یاران^۱ به دوش
 آشنایی با سیه ماران نشاید، از چه رو
 ازدهای تندخو افکنده ای جانبا به دوش؟
 طرفه شوخی دیده ام از یک نگاه پرفنش
 رفت از دل صبر و بیرون شد زسر آرام و هوش
 چون به یاد چشم مستت می بنوشم هر زمان
 قدسیان در عرش گویندم که طاهر! باده نوش

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- کم: بیم.

۳- کم: رندان.

گل بیاراست بزم خاص الخاص
 باز بلبل شده است چون رقص
 تا بمانی ز چشم بد سالم
 خوانم ای دوست سوره (اخلاص)
 با حذر باش گفت از نادان
 نشنیدی مگر تو پند خواص؟
 غوطه در بحر عشق بی سود است
 چون نداند ز قعر آن غواص
 سفله پرور بود جهان زان رو
 نیست در شهر ما کسی اشخاص
 گر غمت می کشد به فتوی عشق^۲
 خون خُم ریز تو به جای قصاص
 طاهر ایستاده پیش یار چنان
 نزد مرشد مرید با اخلاص

۱- ندم غه زله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- کم: دهر.

۱۱

بی قدم تو نیاید^۱ در دل من انبساط
 بی حضور تو ندارم یک زمان شوق^۲ و نشاط
 گوش کن، پندم عزیزا زود با سمع قبول
 با انیس بی ادب هرگز نشاید اختلاط
 مدتی^۳ بگذار از سر جان من رسم جفا
 غیر تو ببریده ام از هر کسی^۴ من ارتباط
 صانع بیچون به لطف خویش در صحن چمن
 باز از دیبای اخضر گسترانیده^۵ بساط
 هر کس از احسان تو کام دل خود یافتی^۶
 با من مسکین نکردی دلبرا هیچ التفات^۷
 کشتی شادی ندارد راه از^۸ گگرداب او
 ملک اقلیم دلم با بحر غم باشد محاط

۱- نم غمزله له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتروه.

۲- تا: بیاید.

۳- کم: ذوق.

۴- تا: مدت.

۵- تا: نبریده ام از هرگز؛ کم: از هر کسی ببریده ام، (ببریده ام از هر کسی) درستتره.

۶- تا: گستراند یک.

۷- تا: خود یافت رفت.

۸- تا: التفاط، دهبیت (التفات) بیت، شیاری باسه، نم سهروایه نه گونجاوه.

۹- کم: در.

طاهرا بستن بدو دل از خیال ابله‌یست
کهنه و فرسوده گشته این جهان چون ریاط

هر سحر چون شمس خاور می‌کند جاننا طلوع
 بر سر^۱ کویت بیایم سرفکنده با خشوع
 از همه صنعت بریدم دست خود را ناعلاج
 تا به تحصیل علوم عشق کردم من شروع
 صبر اگر باشد به گیتی جملگی خود بگذرد
 از بدو از^۲ نیک، هرچه در جهان باشد وقوع
 ماه در پیش رخت هر دم کند جاننا سجود
 سرو در پیش قادت باشد همیشه در رکوع
 صد هزاران خوبرو باشد بدیشان ننگرم
 اصل خوبی چون تویی ایشان^۳ همه یکسر فروع
 همچو شمع از دوریت تا صبح شبهای دراز
 قطره قطره می‌چکد از هردو چشمانم دموع
 طاهرا هشدار راز خویشتن با کس^۴ مگوی
 تا نیابد سرّ دل در نزد نادانان شیوع

۱- نه م غه زله تنها له نوسخه کانی (تا، کم و مم) دا هاتوره. له نوسخه ی (کم) دا تا بهیتی (۴) هاتوره، له نوسخه ی

(مم) یشدا تنها (۳) بهیتی کوتاییی ماوده توه.

۲- تا: در.

۳- کم: وز.

۴- تا: ایشان با.

۵- تا: کسی.

خوانده‌ام علم عاشقی مجموع
راز دل گفتنش بود ممنوع
ابروت^۱ دیدم آنچنان گشتم
چون بینید هلال را مصروع
خون ما را حلال گردانند
گر کنی قول دشمنان مسموع
چون تو از دلبران روی زمین
نیست ای دوست نازک مطبوع!
پیر عشاق داد فتوی نیک
نظر^۲ خوب رو بود مشروع
رفت مجنون و هر غمی^۳ بودش
با دل من سپرد او مجموع
سرو قدش ببینی گر طاهر
آفرین کن به صانع و مصنوع

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: ابرویت.

۳- له نوسخه که دا به (نظری) نووسراوه و هه له به.

۴- تا: غم.

قول جاهل را مکن ای دوست! هرگز استماع
 صحبت نادان به دانا می دهد رنج صداع
 قسمت ما از ازل در خون وصل تو نبود
 با قضای آسمانی چون توان کردن نزاع؟
 نازم آن رخسار گلرنگ و^۱ جبین مهوش
 از فروغش خسرو گردون بماند از شعاع
 صنعت^۲ جان دادن از فرهاد من آموختم
 علم جنّت را ز مجنون کرده ام اول سماع
 در نشاط وصل پر غم باشم از بیم فراق^۳
 شادی و غم بس عجب یک جا که کردند^۴ اجتماع
 گریبایی گسترانم جان به پاینداز تو
 نیست در اقلیم تن بهتر از آن جانامتع
 خواه برتختش نشان و خواه از پیشش بران
 حکم تو در نزد طاهر هست مقبول و مطاع

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتروه.

۲- تا: گلرنگ.

۳- تا: صفت.

۴- تا: زاق.

۵- تا: گردید.

مطرب بزن تو چنگ که گشته است سبز باغ
 ساقی بیار باده بهشت است طرف راغ
 خشک است از سموم کدر سبزه‌زار شوق
 یک لحظه تا به رغم فلک ترکنم دماغ
 جانا عجب که روی تو گشته انیس زلف
 باز سفید چون شده در زیر بال زاع؟
 ساقی ز چشم تو همه دم مست و بیهشم
 هشدار نشکنم که به دستم دهی ایباغ^۲
 امروز در چمن به حریفان نظر کنید
 ماییم و لاله هردو که هستیم پر ز داغ
 با بندگان که لطف ندارد نگار من
 داند ندارد روشنی در پای خود، چراغ
 آمد رقیب پنجه زند با تو طاهرا
 با شاهباز گشته مقابل یکی کلاغ

۱- نهم غه‌زوله تنها له نوسخه‌کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- لیره‌دا نوسخه‌ی (مم) لیتی فه‌وتاره.

۱

بزن درویش جای کوس بر د ف
 سپاه غم به هم تا بشکنم صف
 بهار است [و] نگار است [و] لب جوی
 بیاساقی بده^۲ یک جام قرقف
 از آنت من نخوانم تو پریزاد
 که باشد آدمی از جمله اشرف
 به پایین هر که آمد نیست جبریل
 به بالا هر که شد نبود چور فرف
 کجا فهم سخن سنجی کند، هیچ
 سری باشد ز عقل [و] مغز اجوف؟
 بگو تا خون دل در جام ریزم
 حنا گیری اگر ای دوست بر کف
 چنانش آتشی افروخت در دل
 بسوزد طاهر غم دیده از تف

۱- نم غه زله تنهاله نوسخه ی (تا) دا هاتووه.

۲- تا: بدی.

هر سحر آیم به کویت همچو حاجی در طواف
 در طریق عشق مویی چون ندارم انحراف
 بس که خاموشم زیانم نکته سنجی غیب کرد
 زنگ آرد تیغ ماند چون زمانی در غلاف
 جان هزیمت کرد در تن از صف مژگان تو
 بیدلی از لشکری بگریزد آخر در مصاف
 هرچه آید بر سرم تقصیر دل دادن به تست
 می‌کنم با جرم خود هر لحظه جانا اعتراف
 از پیری رویان وفا و مهر جستن ابله‌یست
 چون حدیث بودن عنقا است اندر کوه قاف
 زنده گردد از عبورت کشتگان تیغ عشق
 مقدم عیسی برای مردگان باشد کفاف
 طاهرا صد پاره شد دل گرچه بد از غم ضعیف
 بس که تیر غمزهاش در جنگ باشد موشکاف

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

طاقت از دل برد یکسر ناز خوبان یک طرف
کوه صبرم^۲ نرم کرده چشم فتان یک طرف
یک نگاهت بر جگر دو زخم مهلک میزند
تیغ ابرو یک طرف سوفار مژگان یک طرف
دل فتاده در میان چنین زلفینست به غم
می‌کشد هر یک به خود این یک طرف، آن یک طرف
جان عاشق را دو چیز جان گزا^۳ بر باد داد
روز هجران یک طرف، طعن رقیبان یک طرف
بس عجب بر عارضت چون کرده‌اند هر دو مقام؟
ماه انور یک طرف خورشید تابان یک طرف
چشمه چشمم به جوشیدن در آمد، شد روان
رود جیحون یک طرف، دریای عمان یک طرف
کشته پامال^۴ دو غم طاهر درین دیر خراب
جور گردون یک طرف، هجران جانان یک طرف

۱- نم غهزوله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- مم: جرم.

۳- تا: گذا.

۴- تا: پامالی.

گفت رقیب دوش من بوسه گرفتم از لبش
گاو چه داند ای صنم! نقل خورد بجز علف
خورد و بزرگ هیچکس شاد نرفته زین جهان
گر تو بخوانی طاهرا قصهٔ جملگی سلف

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه‌ی (مم) دا هاتوره و سه‌ره‌تاکه‌ی فه‌وتاره و همر نهم دوو به‌یتیه‌ی ماوه‌ته‌وه.

هست ما را طرفه شوخی نکته‌پرداز و حریف
گلرخی عاشق کشی سیمین بناگوشی لطیف
پای دل‌بست است زلفینش به جرم عاشقی
یعنی مجرم را ببندد حکم قانون منیف
کهریا را عار آید تا کشد او را به خود
بس تنم باریکتر گشته است از گاه ضعیف
عمر را تعجیل رفتن می‌کند، ما بی خبر
بگذرد ای دوست! گر فصل زمستان و خریف
هرکسی شادی کند چون عید آید نزد من
دیدن رخسار جانان بهتر از عید شریف
صد هزاران کرده شوهر این جهان پیره‌زن
تو چنان دانی که باشد بکر و مستور و عقیف
طاهرا^۲ از حسرت آن ماهرو الحق تنت
چون هلال یکشنبه گردیده باریک و نحیف

۱- نم غه‌زله تهنه‌له نوسخه‌ی (تا) دا هاتوو.

۲- نوسخه‌که: طاهر.

با دل خود کرده‌ام ای شوخ! دیروز اتفاق
 دختر غم را به حکم شور می بدهم^۱ طلاق
 گویدم دلبر که طاق است ابروی من یا کمان؟
 بس شگفت آید کمان جفت را گویم که طاق
 حمد لله از قدومش با شه^۲ ملک نشاط
 نوبت صلح آمد و بگذشت ایام نفاق
 کرده افسون دو چشمت ملک ایران را خراب
 گشته سحر غمزات برهم زن^۳ ملک عراق
 خواهم از دادار گیتی کس نبیند شام هجر
 صبح نبود در پی اش ای دوست! شبهای فراق
 آتش دل در خروش و قلزم اشکم بجوش
 آب و آتش بین که کرده هردو باهم التصاق
 شاید از گفتار بد خاموش گردد مدتی
 طاهرا بادا رقیبان کشته درد حناق

۱- نم غه زوله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: بدهد.

۳- مم: شهی.

۴- نوسخه کان: زنی.

قطره قطره بر رخ زیباش استاده عرق^۲
 همچو شبنم بر گل سوری بیارد در شفق^۳
 شادی و غم هر دو تقسیمند از روز ازل
 بیش و کم با سعی کردن نیست در دیوان حق
 شرح مشتاقی نوشتن سربه سر بس مشکل است
 ناتمام آید نویسم لحظه‌ای گر صد ورق
 چاره کن درد مرا با نوشداروی لب‌ت
 در تن من تا که مانده نازنینا یک رمق
 با تنی^۴ چون پنبهٔ محلوج چشم نرگست
 از همه خوبان به گیتی برده‌ای گوی سبق
 هر شب از ایام هجر و دوری دیدار دوست
 گل کند از اشک چشم این زمین را یک طبق
 هر زمان طاهر به آن^۵ دلدار گوید این سخن
 راضیم^۶ از جور تو ناحق بود یا خود به حق

۱- تم غمزه‌له تنها له نوسخه‌کائی (تا و مم) دا هاتوه.

۲- تم وشه‌یه له (تا) دا ناخوئنرتتهوه و له نوسخه‌ی (مم) وهرگیراوه.

۳- تم وشه‌یه‌ش له (تا) دا ناخوئنرتتهوه و له نوسخه‌ی (مم) وهرگیراوه.

۴- مم: تن.

۵- مم: بدان.

۶- مم: راحتم.

عالمی چون من شده پابند و سرگردان عشق
 بس دل بیچارگان^۲ شد بنده فرمان عشق
 کی کشد ناز طیبیان مبتلایان غمت؟
 غیر وصل دلبران حاشا بود درمان عشق؟
 رستگار هر دو گیتی خواهی ای دل زود رو
 دامن آن بوی^۳ گیرد هر زمان دامن عشق
 کشتی عقل و هنر گر نوح باشد ناخداش
 غرق گردد پر خرد در بحر بی پایان عشق
 خطه جان را گرفت و ملک دل تسخیر کرد
 حکم فرما گشته در تن لشکر سلطان عشق
 عشق چون خسرو بسی شاهان غلام خویش ساخت
 صد چو رستم گشت رویه بر سر^۴ میدان عشق
 بر طعام سفره شاهنشاهی^۵ میلی مکن
 طاهرا گر شد نصیبت ریزهای^۶ از خوان عشق

۱- ثم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: بیچاره.

۳- مم: بو.

۴- تا: رویه سر.

۵- له نوسخه که دا نووسراوه (شاهانشاهی) و کیشی شیعه که ی تیکداوه.

۶- مم: ززهای.

کرده‌ام نظاره^۲ هر دم من به اطوار^۳ فلک
 عیش برهم زن بود این طرز و رفتار فلک
 اطلس شادی نیابی گر سپاری نقد جان
 نیست جز دیبای غم یاران! به بازار فلک
 هیچ در هیچ است نیش و نوش او سر تا قدم
 کرده‌ام تحقیق یکسر رسم کردار فلک
 کاشکی در آسمان من بودمی جای مسیح
 یک نفس برهم زنم تا رکن و آثار فلک
 چون گلی خواهم ببویم از گلستان وصال
 دامن شادی بدرّ هر طرف خار فلک
 از خدا خواهم به سوز دل همه شب تا سحر
 دوش کافر هم نگیرد بار او بار فلک
 طاهرا! غره مشو هرگز به اسباب جهان
 آزمودم چون من و تو دیده بسیار فلک

۱- تم غه زله ته نها له نوسخه ی (تا) دا هاتوو.

۲- له نوسخه که دا نووسراوه (نضاره).

۳- تم وشانه له نوسخه که دا که به: (اطواری، رفتاری، آثاری، خاری، باری، بسیاری) هاتوو، هه‌له‌یه و بهو شیوهی سه‌روه دروسته.

گردن مینای^۲ تو سیم است زلفینت محک
 آزماید سیم آن را تا نماند هیچ شک
 خورد گرداند بتا قنديل ماه و مشتری
 گر ببیند شمع رخسار تو عینی در^۳ فلک
 نشنوی گاهی تو جانبا با وجودا^۴ تا سحر
 نالۀ من کر نموده گوش سَمّاک و سمک
 بر تن لیلی^۵ نیاید زحمتی در جای خویش
 بالش مجنون به هامون گر بود خار و خشک^۶
 دل به تیر غمزات گردیده امشب چاک چاک
 زخم او با خندهات پر گشته جانبا از نمک
 ندهم از کف عاشقی را با ستم‌های غمت
 نقش مه‌رت از دل من کی شود با هیچ حک؟
 گفتمش طاهر نگارا با رخسان روشننت
 من ندانم آدمی هستی تو یا خود از ملک

۱- نهم غه‌زله تنها له نوسخه‌کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: بلور. مینای.

۳- مم: بر.

۴- نهم دهربرینه و اتا نادات به‌دهسته، به‌لام له هردوو نوسخه‌که‌دا بهو شیویه نووسراوه.

۵- تا: لیلا.

۶- مم: خشک.

تا بود از روز هجران سینۀ من چاک چاک
همچو ماتم دیدگان بر سر کنم هر لحظه خاک
عاقلان^۲ را نیست با نادان سر گفت و شنود
آب و آتش را نباشد هردو باهم اشتراک
چون می از دل می برد یک لحظه اندوه فراق
گو که بتراشند تابوت مرا از چوب تاک
روی شیرین را چو خسرو عاشقی پیدا شود
می کند فرهاد خود را گر به نادانی هلاک
بر سرم تا سایه اندازد دو زلف پر خمت
از همه عالم به جانت نیست ما را هیچ باک
رخنه اندازد به کار عاشقی ترسم رقیب
ساعتی از جانفشانی گر کنم من انفکاک
طاهرا مهر نگاران کی گذارم من ز کف؟^۳
مشکل از دل می رود بیرون مگر با جان پاک؟

۱- ثم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: عاقلنرا.

۳- لیره دا نوسخه ی (مم) لئی فه و تاوه.

بیاساقی بده^۲ آن جوهر^۳ تاک
برای زهر غم باشد چو تریاک
بدان راحی که باشد راحت روح
بشویم گرد غم از روی ادراک
به سان کهریبا در بردن کاه
برای جذب^۴ دل‌ها هست چالاک
به گرد گور مجنون لاله هرسو
گریبان پاره کرده روید از خاک
ز شمس روی تو گویم حکایت
چه کارم چون منجم من به افلاک؟
رفو کردن ورا بس مشکل افتاد^۵
چنانم دل شده از غمزات چاک

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتووه.

۲- تا: بلی.

۳- مم: گوهر.

۴- مم: جذب.

۵- مم: آید.

بجز نقش تو ای حور پری رو!^۱
ز لوح دیده و دل کرده ام پاک
گرفتم طاهرا ز نثار^۲ گیسوش
فکندم از کفم تسبیح و مسواک

۱- مم: ای شوخ پریراد.

۲- مم: از تار.

پای دل را آنچنان زد عشق تو ای دوست! سنگ
 در بیابان غمت اسب خرد گردید لنگ
 ساحلی را خوف نبود هیچ از آسیب آب
 ما اگر بشکسته کشتی بیم داریم از نهنگ
 صفحه رویش گرفته زلف پرچین گفتمش
 کی شود تسخیر ملک روم از آشوب فرنگ؟
 نیست مشکی همچو مویت در همه چین و^۲ خطا
 نیست نقشی همچو رویت در همه ملک فرنگ
 اشک سرخم را گرفت و داد یاقوت لبش
 از خرید لعل و مرجان جوهری را نیست ننگ
 شادی و غم در گذر باشد میندیش ای رفیق!
 کو نوازد مطرب ما بریط و تنبور و چنگ
 لشکر مژگان او هر دم کند عزم دلم
 یک تنی با لشکری آخر کجا آید به جنگ؟
 اطلس پر نقش نبود جامه زیبای یار
 دامنش طاهر! شده از خون دلها رنگ رنگ

۱- نهم غمزه له تنها له نوسخه کانی (تا و مم) دا هاتوه.

۲- تا: چین.

روی تو ماه دو هفته، ابرویت شکل هلال
 از خدا خواهم نیاید هردو را هرگز زوال
 با انیس دیو سیرت گفتگو بس مشکل است
 صحبت ناجنس با دل می دهد رنج و ملال
 جمله نعمت های گیتی امتحان کردم درست
 در جهان لذت نباشد همچو تحصیل کمال
 منع من از بوسه آن شهد لب مانند بدان
 تشنه را گویی مخور بیند اگر آب زلال
 زبید ار گویم ملایک یا پری یا حوری است
 لیک چون گویم که باشد آدمی را این جمال؟
 گر بیایم شمه ای وصف میانش را کنم
 بس که باریک است تعریفش نیاید در خیال
 دفع غم ها را بجز می با من مسکین نگفت
 کردم از پیر خرد طاهر بسی من این سوال

۱- ثم غه زوله تنها له نوسخه ی (تا) دا هاتوره.

کی توانم من کشم این جور و استغنائی دل؟
 هر زمان اندر پی کاری بود سودای دل
 خضر گفتارا! به فریادش رس از روی کرم
 رفته در گل تا به زانو از غم تو پای دل
 آفرین بر سایه بال هما رنگش کنم
 شهرة عالم شدم از همت والای دل
 از لب سرکه انگینت ای طیب پرهزرا!
 یک زمان بنشان به خوبی آتش صفرای دل
 منع او هرگز مکن گر خون شود از دوریت
 آب گردد سنگ جانا! گر بود در جای دل
 برقع افکن از جینت تا شود حاکی مگر
 از پی روی تو باشد این همه غوغای دل
 دست خیاط ازل طاهر! به حکم کردگار
 جامه ای از غم بریده بر قد و بالای دل

ترکان^۲ ز باغ رسته سمن بردمیده گل
 جمشید وار خیمه، به صحرا کشیده گل
 ناکام دلی^۳ برفت به سوگ رحیل او
 سر تا قدم به باغ گریبان دریده گل
 آراست عندلیب به دیبای سبز دشت
 چون نوعروس جامه قرمز بریده گل
 بر رغم مدّعی تو دمی رو به سیر باغ
 بر شاخ باز کرده به راهی تو دیده گل
 با رایست شقایق و باکوس عندلیب
 مانند پادشاه به بستان رسیده گل
 گشته خجل بنفشه از آن زلف تابدار
 از حسرت و حزن تو رنگش پریده گل
 سوسن چو من دراز نموده زبان خود
 در پرنیان سبزه چو تو آرمیده گل
 خون شد دلش به سان تو طاهر به طرف باغ
 گویی^۴ که نام روی تو چون من شنیده گل

۱- نم غه زوله تنهاله نوسخه کانی (کم و مم) دا هاتووو.

۲- مم: ترکا.

۳- مم: دی.

۴- نوسخه کان: گوی.

از دلم رفته^۱ است دیگر طاقت صبر جمیل
 از^۲ تب دوری چنانم تن شده زار و علیل،
 آب حیوان لبش، مشکل نصیب ما شود^۳
 چون سکندر خضر باشد گر در آن راهم دلیل
 دل به الطاف خدا بندم به هر احوال من
 سرد گردد از توگل^۴ شعله^۵ نار^۶ خلیل
 خون دل از حسرت آن می خورد دائم رقیب
 یار گاهی گر به حال من کند لطف قلیل^۷
 آنچنان دارم تن چون قاقمش را^۸ در بغل
 سیم خالص گر^۹ فتد ای دوست! در دست بخیل

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا، کم و مم) دا هاتووه.

۲- مم: رفت.

۳- تا: در.

۴- کم: نشود.

۵- کم: گل چون.

۶- تا: ناری.

۷- له نوسخه که دا به (ر) هاتووه.

۸- کم، مم: چو.

هرچه^۱ داری آرزوها،^۲ آنچنان کن جان من!
از برای کشتن خود چون^۳ ترا کردم وکیل
پارسی گر نظم گفتی^۴ تیز فهم و خوب گو؟
طاهرا در شعر نیکو نیست الفاظ ثقیل^۵

۱- مم: گرچه.

۲- کم: آرزوهای.

۳- کم، مم: من.

۴- کم، مم: گویی.

۵- کم: قلیل.

گر دهد ما را امان^۲ تا مدتی^۳ دست اجل
 باز یار خویش را با شوق گیرم در بغل
 با دو چشم خود ببینی سعی کردن سود نیست
 آنچه بر پیشانیت بنوشته^۴ کتاب ازل
 پا برهنه می‌روم از بهر طوف کوی دوست
 نیست حاجت تا کشم من ناز جمال^۵ و^۶ جمل
 دل سپردن با جهان از جنت و دیوانگیست^۶
 باطنش باشد چو گرگ و^۷ ظاهرش باشد حمل
 هست امیدم همیشه زلف او گیرم به دست
 آدمی را هست آخر در جهان طول امل
 دلبر! چون تو نیم ما را فکندی^۸ از دلت
 در وفای من نیاید تا جهان باشد خلل

۱- نه م غه زله تنها له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتوره.

۲- کم: به آن.

۳- مم: مدت.

۴- کم: بنویشته؛ تا: بنویشت، نه وهی سه رهوه دروستتره.

۵- تا: جمال.

۶- کم: دیوانه گیست.

۷- تا: گرگ.

۸- کم: فکنده.

شکر کن طاهر به هر نیک و بدی رو می دهد
با قضاهاى خدا کوتاه بود، دست جدل^۱

گر ماه کنم همسر آن شکل و شمایل^۲
 حاشاکه شود بارخ تو هیچ مقابل
 ای دوست! ندانی که حسودان به چه حالند
 در گردن من کرد چو او دست حمایل^۳
 دوران فلک بین که همه روز به رویم^۴
 هر لحظه گشاید در صد عجز و غوایل^۵
 ای ترک سیه چشم! سروکار من و تو
 گشته است^۱ یکی شهره به هر جمع [و] محافل
 یک لحظه به بی یاد رخس نیست زبانه
 ورنه صفت یار نگنجد به رسائل
 سرخیل نگاران حشم ناز که سر داد
 دل مرتع غم گشته ایسا میرقبایل!^۶

۱- ندم غه زوله تنها له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتووه.

۲- کم: شمائل.

۳- کم: حمائل.

۴- نوسخه کان: برویم.

۵- کم: غوائل.

۶- کم: گشتت.

۷- کم: قبائل.

تا مانده^۱ ز اعیان ولایت نفسی چند
طاهر نکشد منت اویش و اراذل^۲

۱- کم: تا مابده.

۲- مم: اراذل.

چو در طرف چمن بیند رخ گل
 چه سازد گر ننالند صبح بلبل
 مکانی نیست خالی باد ز اغیار
 سخن‌ها^۲ دارم از دست تو در دل
 کجا باشد چو رویت شمس خاور؟
 کجا دارد چو مویت بوی سنبل؟
 برون^۳ آرم دلم گر نیست پر عشق
 نگیرم در بغل مینای بی مل
 دو پایم لنگ و اندک توشه در پشت
 بسی خواهد رسم تا من به منزل
 ز بزم رفتگان گوید حکایت
 چو آید^۴ از دهان شیشه قلقل
 بگیرد داد^۵ خود طاهر ز جانان
 فتد چون در قیامت شور و غلغل

۱- نه غه زله تنها له نوسخه کانی (کم، تا و مم) دا هاتوره.

۲- کم: سخن‌هایی.

۳- له نوسخه کاندآ نووسراوه (بیرون) و نه‌وهی سه‌روهه دروستتره.

۴- کم، مم: آمد.

۵- تا: دا؛ مم: بگیرداداد.

۱۱

در زمین شوره سنبل کاشتیم
از رقیبان چشم نیکی داشتیم
برد از دل نشئه می سربه سر
هر غمی صد ساله ما انباشتیم
کوس بدنای نه اکنون می زنیم^۲
در ازل ما این علم افراشتیم
جز امید وصل تو ای دلریا!^۳
آرزوها هرچه بُد بگذاشتیم
گنج دل با تو از این بسپرده ایم
چون ترا بس مؤتمن پنداشتیم
سوی آن شوخ حریف دلفریب
نامه را از خون دل بنگاشتیم
گفت: رو طاهر طیبیان دور کن!
درد بی درمان به تو بگماشتیم

۱- نعم غه زله تنها له نوسخه کانی (کم و مم) دا هاتووه.

۲- کم: می زنم.

۳- تا: دل ریای.

تن چو مو گشته ز هجرت به میان تو قسم
 غنچه سان تنگدلم^۲ من به دهان تو قسم
 قامتم^۳ حلقه شد از بار^۴ غمت چون چوگان^۵
 به همان ابروی شوخ^۶ چو کمان تو قسم
 گشته ام گرد سرت^۷ در همه دم^۸ چون کاکل
 به سر و کاکلک^۹ مشک فشان تو قسم
 بوسه ای وعده نمودی و لب^{۱۰} گشته ضمان^{۱۱}
 از ضمانت^{۱۲} طلبم، من به ضمان^{۱۳} تو قسم

-
- ۱- نهم شیعه له نسخه کانی (کف، کش، کب، بر) دا هاتووه، هرهه ها له نسخه ی ژماره (hs. Or. ۹۸۷۸) به رلین و له چاپه کانشدا هاتووه.
 ۲- کش: دلم؛ کف: دل.
 ۳- کف: قامت.
 ۴- کف، کش: باغ.
 ۵- کش، به رلین: غمت همچو کمان.
 ۶- کف: شوخی،.
 ۷- له نسخه کاندا به (سرو) نوسراوه و هه له یه، بهو شیوه ی سه رهوه راستره.
 ۸- کش: گرد سرت دم همدم.
 ۹- کش: به سرو کاکلکی؛ کف: کاکل آن؛ له به رلینیشدا نوسراوه (به سرو کاکلک). بهو شیوه ی سه رهوه راستره.
 ۱۰- کب و کف: نمودی لب تو.
 ۱۱- بر: گشت ظمان.
 ۱۲- بر: ضمانت.
 ۱۳- بر: به ظمان.

جان به لب آمده از حسرت لعل لب تو^۱
به همان لعل لب شهدفشان تو قسم^۲
مانده سرو چمن از قد تو پایش در گل^۳
به خرامیدن^۴ آن سرو روان تو قسم
نیست ممکن که کنم^۵ پیش تو تقریر و بیان^۶
حالت خویش، به تقریر و بیان تو قسم
گفت: طاهر که به جان گشته ز خوبان دلگیر
راست گویم که دروغست^۷ به جان تو قسم

۱- کف: لبیت؛ بر: لعل لب؛ کب: لعل لب تو.

۲- له (کش) دا نهم بهیته نه هاتوره.

۳- کف: نامه و سرو و چمن از قد و پایش در گل؛ کش: مانده و سرو و چمن از قد تو پایش در گل؛ کب: نارهون سرو چمن از قد و پایش در گل.

۴- کف: به خرامیدنی.

۵- کش: کنیم؛ کف، کب: گهی، بهو شینوهی سه رهوه دروستره.

۶- کب: دهم.

۷- کف، کب: روا نیست.

به ستم‌های تو دل هیچ مکدر نکنم
 خاک پای تو به صد گنج برابر نکنم
 من که^۲ محراب دو ابروت بود سجده گهم
 همچو زاهد هوس^۳ مسجد و منبر نکنم
 من دگر^۴ میل بدان دیده نرگس ندهم
 تکیه بر خنجر خونریز دو کافر^۵ نکنم
 گفته بودم که بده بوسه‌ای از قند لب
 چون ندادی دگر^۶ ای دوست! مکرر نکنم
 قطره آبی ز کفت گر به لب خشک رسد
 روی در جام جم و ملک^۷ سکندر نکنم
 هیچ شب نیست بتا! تا به دم^۸ صبح که من
 سینه را ز آتش غم کوره مجمر نکنم

۱- نه م شیعره له نوسخه کانی (کم، کف و کب) دا هاتووه.

۲- کم: من.

۳- کف، کب: روسوی.

۴- کف: دیگر.

۵- کب: ابرو.

۶- کف: دیگر.

۷- کف، کب: گنج.

۸- کب: بتا بد به دم.

بر لب ت تا کہ زدم بوسہ دگر تا بہ ابد
چون مگس میل بہ شیرینی و شگر نکنم^۱
می برد سوی عدم این دل ما دہر بہ غم
گر علاجش بہ خم بادۂ احمر نکنم^۲
طاہر امشب^۳ بہ دل خویش ہمی گفت: کہ من
تکیہ جز بر کرم حضرت داور نکنم

۱- نہم بہ بیتہ لہ نوسخہ کہی (کف، کب) دا نہ ہاتوہ۔

۲- نہم بہ بیتہ لہ نوسخہ کہی (کف، کب) دا نہ ہاتوہ۔

۳- کف، کم: طاہرا شب۔

ببیرد از من قرار و صبر و آرام
 نگار ماهروی نازک اندام
 نه تنها من اسیر آن دو زلفم
 هزار چون منش افتاده در دام
 بده یک بوسه از قند دهانت
 نشاید خورد می بی نقل و بادام
 بیا با من به یک جا باده نوشیم
 جهان تا سر نباشد بهر کس رام
 چو بهرامی که گوران صید کردی^۲
 اسیر گور شد آخر سرانجام^۳
 جهان با کس نماند تا قیامت
 کجا جمشید و چون شد قصه جام؟

۱- نهم شیعه تنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتووه.

۲- نهم نیوبه‌بیته له نوسخه‌که‌دا سهره‌تا نوسراوه (جو بهرام گور که صید کردی)، دواتر خعتی به‌سردا هاتووه و به خعت و قه‌له‌متیکی جیاواز بهو شتیوبیه‌ی سهره‌وه نوسراوه.

۳- نهم به‌بیته سهرچاره‌ی نیله‌هامه‌که‌ی له‌م چوارینه‌یه‌ی خه‌ییامه‌وه هاتووه:

آن قصر که جمشید در آن جام گرفت	آهوچه کرد و رو به آرام گرفت
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر	دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

به لطف از طاهر ار^۱ جانانپرسی
بدو ده گاه گاهی یک دو دشنام

۱- نسخه‌که: طاهرا، نهو دهربرینه هه‌لهیه و دبیت بهو شتویهیهی سه‌روه بووبیت.

دست از تو برندارم تا روی تو نبینم
 از گلستان رویت با کام گل نجینم
 با مرغ دل بگفتم: آخر چرا اسیری؟
 گفتا که صید دامی^۱ از زلف پر ز^۲ چینم
 راه نجات نبود از تیر^۳ شاه خوبان
 بالشکری ز مرگان بنشسته در کمینم^۴
 گنج دل حزینم پر گوهر غم توست^۵
 با تو دهم کلیدش جانا ز تو امینم^۶
 پرسیدمش که مه را چون است^۷ رنگ؟ گفتا:
 باشد یکی نمونه مانند این جبینم
 بر دل زند دوصد تیر از غمزه‌های چشمش^۸
 هر گه کند نگاهی دلدار دل‌نشینم^۹

۱- نم شیعره له نوسخه‌کانی (کم و تا) دا هاتووه.

۲- تا: دام.

۳- کم: ر.

۴- کم: نزد.

۵- له (کم) دا به بهیتی ژماره (۴) هاتووه.

۶- کم: تست.

۷- له (کم) دا به بهیتی ژماره (۵) هاتووه.

۸- کم: چونست.

۹- کم: به یک بار.

از گلستان رویش^۱ چون گل شود^۲ نصیبم
پیچیده^۳ خار اندوه هر شب در آستینم
پنداشت نمی خروشد تأثیر کرده در وی
بشنید دلریایم چون ناله حزینم
طاهر به روز تا شب در کوی او بگیریم
شاید کند ترحم با دیده نمیمنم

۱- تا: رویت.

۲- کم: گر شد گلی.

۳- له (تا)دا به (پیچیده که) هاتوه و کیشه که ی تیکداوه.

صادقانه با تو جاناً عهد و^۲ پیمان کرده‌ام^۳
در^۴ رَهت این جان شیرین صرف قربان^۵ کرده‌ام
دام زلفت^۶ پای من چون بست با دست تو داد
سینه را بر آتش^۷ دل مرغ بریان کرده‌ام
از لب یاقوت تو تا^۸ دورگشتم ای صنم!
دیده را از اشک کان^۹ لعل و مرجان کرده‌ام
چون نهادم پای در دیر مغان از صدق دل
جان و دل را صرف راه پیر زندان^{۱۰} کرده‌ام

۱- نهم شیعه له نوسخه کانی (تا، کم، کف و کب) و له چابه کانشیدا هاتووه.

۲- کب: تو عهد و پا تو.

۳- تا، کم، کف: بسته‌ام.

۴- کم، کف، تا: بر.

۵- کف: فرمان.

۶- کف: ز کفت.

۷- کف: هر آتش.

۸- له (کف) دا (تا) کدی نه هاتووه؛ کب: چون.

۹- کم، تا: کانی؛ کب: خونین.

۱۰- کب: کنعان.

علّت دل را نباشد هیچ چاره در جهان
ای طبیبان! ^۱ صد تلاش ^۲ از بهر درمان کرده ام ^۳
آفرین بر آن رخ زیبای گلگون تو باد!
محفلم از عکس او امشب گلستان کرده ام
بهر رخسار ^۴ تو دیدن روز و شب بر هر طرف
دیده چون آینه، جاناسخت ^۵ حیران کرده ام
چون شدم از لؤلؤی ^۶ گفتار تو اندر غمش ^۷
دامنم از گریه امشب بحر عمّان کرده ام
همچو طاهر ای پریرو در جهان پر ز غم
عهد با تو جان من تا رفتن جان کرده ام

۱- تا، کم: طبیبان.

۲- کم: تلا.

۳- کب: نم بهیته‌ی له گهل بهیتی دوودا پاش و پیش کردووه.

۴- کم: دیدار؛ کف، کب: بدر رخسار.

۵- کف، کب: جان‌ها کسب.

۶- کف: لؤلؤ.

۷- تا، کب: دور از غمش.

حاش^۲ لله در بهاران توبه از ساغر کنم
 روی را با نشئه می روز و شب احمر کنم
 بس که از آب دو چشم گل شده روی زمین
 خاک نبود تا به کام خوشتن بر سر کنم
 خیرخواهی^۳ داد مرّده: یک گذر بر ما کنی
 من ز بخت خوشتن کی این سخن باور کنم؟
 گفتمش صد پاره دل را چون کنی هر لحظه تو؟
 دست بر مژگان زد و گفتا: که^۴ با خنجر کنم
 من که دادم بوسه‌ای بر آن لب شیرین تو^۵
 از کجا دیگر خیال شهد یا شکر کنم؟
 بهر یک نان به منت گر دهد یک دم به من^۶
 کھتری را حاش لله پیش هر^۷ مهتر کنم

۱- نم غزه‌له له نوسخه‌کانی (تا، کم، کف، مم، کب) دا هاتوره، نوسخه‌ی (تا) به سرچاوه کراوه. له نوسخه‌ی (مم) دا ته‌نیا دوو بهیتی کۆتاییی ماوته‌وه، هه‌روه‌ها له چاپکراوه‌کانیشدا هاتوره.

۲- تا: حاشا.

۳- کف: خیز؛ کب: خیر گوی.

۴- کم، کف، کب: نهاد و گفت.

۵- کم، تا: یار.

۶- کب: کرده‌ای یک بوسه‌ای را با کرم یک دم به من؛ کم: بهر یک نان به من گر دهد یک دم به من؛ له (کف) دا نم به‌یته ته‌واو کال بووته‌وه باش ناخوینرته‌وه (.... بوسه‌ای را با کرم...).

۷- کم: یک.

بوسه خواهم از لبش^۱ بنگر به^۲ این عقل عبث
آرزوی آب حیوان همچو^۳ اسکندر کنم
در ننگجد در کتاب وهم^۴ ادراک بشر
گر حساب خوبی تو ثبت^۵ در^۶ دفتر کنم^۷
گر مسلمانی نگارا رحم کن بهر^۸ خدا!
عالمی^۹ از ناله ام مگذار تا کافر کنم
در جهان گر شد نصیبم شهد آن لب جان من
کی دگر^{۱۰} میلی^{۱۱} به جوی شیر یا کوثر کنم؟^{۱۲}
ای مسیحا نطق! باشد مدتی با^{۱۳} سوز دل
انتظار یک سخن زان لعل جان پرور کنم

۱- کم: لعل؛ کف، کب: من ز لعلش.

۲- کم، کف: به؛ کب: (به) کدی نه هیناوه.

۳- کم: همچون.

۴- کم: هم وا.

۵- تا: سبت.

۶- کف: تو ثبتی تو در.

۷- کب: من حسابی خوبی ات را اندرین دختر کنم

۸- کم: رحم بهر.

۹- تا: عالم.

۱۰- تا: دیگر.

۱۱- تا: میل.

۱۲- کف: کی دیگر میلی به جوید شیر یا شکر کنم / خاطر من دیگر نخواهد شیر با شکر کنم.

۱۳- کم: مدتی با؛ کف: مدتی باز.

تا که در بازار عشقش صرف کردم نقد جان^۱
جامه را^۲ از غم همیشه طاهرا در برکنم

۱- کم، تا، صم: دل.

۲- کف، کب: جام می.

ای به دل چون سنگ خاره وی به تن چون سیم خام
 خیز با رغم فلک پر کن ز^۲ می یک لحظه جام
 کی روا باشد بریدی از من ای آرام دل؟
 گوش من گر گاه گاهی می شنیدی یک پیام
 چون رها گردد بتا از تیغ صیادی^۳ چو تو
 در ره^۴ مرغ دلم بگشاده ای یک دسته دام
 طرز گفتن از تو گیرد طوطی شکر شکن
 از تو آموزند رفتن آهوان خوش خرام
 از درخت شادمانی میوه را چینم به کام
 بیخ غم برهم زخم از شرب و اقبال مدام
 زان سبب از وصف رویت من زبان گویا کنم
 زنگ گیرد تیغ بران گر بماند در نیام
 یک غمی در دل ندارم از جفاهای فلک
 چرخ گردون کی شده با هیچ کس ای دوست رام؟
 سعی کن طاهر به خوبی در جهان کج مدار
 ای خوشا آن کس به گیتی مانده از وی نیک نام

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (تا، کم و مم) دا هاتووه.

۲- کم: از.

۳- تا: صیاد.

۴- کم، مم: رهی.

نه از کشتن، نه از دشمن، نه از اغیار می‌ترسم
 اگر ترسم، ز تیر غمزه دلدار می‌ترسم
 برای دیدن رویت ز گفت کس نیندیشم
 چو من در گلستان رفتم، کجا از خار می‌ترسم؟
 شکسته طاق ابرویت خم آورده است^۲ هرسویی
 بتا! زان^۳ چشم خفته‌ی خسته و بیمار می‌ترسم
 چو^۴ در میدان عشاقی نهادم پا به رسوایی
 نگارا! کی دگر^۵ از ننگ یا^۶ از عار می‌ترسم؟
 نباشد باکم^۷ از عالم جهان دشمن بود اما
 ز چشم مست کافر کیش آن خونخوار می‌ترسم^۸
 به گیتی گر پرسندم که بیمت از چه می‌باشد؟
 ز خشم دیر صلح آن پیری رخسار می‌ترسم^۹

۱- نه م غه زله له نوسخه کانی (تا، کم، کف و مم) دا هاتووه.

۲- کم: آوردست.

۳- تا: زن.

۴- مم: ز.

۵- تا: دیگر.

۶- کم: ما.

۷- کم، مم: ندارم باک.

۸- کم، مم: ز خشم دیر صلح آن پیری رخسار می‌ترسم.

۹- کم، مم: ز خشم مست کافر کیش آن خونخوار می‌ترسم.

کُشد در هجر ما را عاقبت گردون دون همت
ز بدرفتاری این چرخ بدکردار می ترسم
غم خود را ندارم در سر^۱ سودای عشاقی
ولی در بی وفایی زان^۲ بت عیار می ترسم
نیندیشد^۳ ز خود طاهر ز کشتن^۴ هیچ از تیغت
ز تو روز جزا از پرسش دادار می ترسم

۱- تا: سری.

۲- تا: زن.

۳- کم: نیشد.

۴- کم، مم: بکشتن.

الهی جز تو من یاری نبینم
بغیر از عشق تو کاری نبینم
ندارم طاقت و درد جدایی
گراتر از غمت باری نبینم^۲
خداوندا! به سان خود به گیتی
دگر^۳ آشفته دیّاری نبینم
اگر عالم شود پر دلبر^۴ خوب
چو تو ای شوخ! دلداری نبینم
چه باشد غیر آن زلف سیاهت
دگر^۵ زخم سیه‌ماری نبینم
میان عاشقان خسته یارب!
به سان خود گرفتاری نبینم

۱- هم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا، کم، کف، مم و کب) دا هاتووه.

۲- له نوسخه‌ی (مم) دا تا نّیره هاتووه و له‌وه به‌ولاده‌ی فه‌وتاوه.

۳- تا: دیگر.

۴- تا: دلبری.

۵- تا: دیگر.

الہی چون دل پر شور و سودا
دگر طاهر بد اطواری نبینم

۱- کم: دلی۔

۲- تا: دیگر۔

چون نظر بر خم آن زلف چلیپا کردم
 جان من! آرزوی مذهب ترسا کردم
 گندم خال تو بر جنت رویت دیدم
 آفرین بر هوس آدم و حوا کردم
 ای دل هرزه روش! نیک^۱ فریبم دادی
 خویشتن را به سخن‌های تو رسوا کردم
 بر رخت گر تن و جان دادم و گر جور کشم^۲
 هرچه کردم همه از همت والا کردم
 خوش مدد کرد مرا بخت که رویت دیدم
 یک نظاره ز مهی من به دو یلدا کردم^۳
 امشب از اشک جگر سوز به یاد رویت
 دامن خویش پر از آب چو دریا کردم
 ای میسحای زمان^۴ نطق لب‌ت کرد مدد
 تب دل را که به عناب مداوا کردم

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (تا، کم، مع و کب) دا هاتووه، نوسخه‌ی (مع) ناتواوه.

۲- کم: ای دل نیک روش هرزه.

۳- مع، تا: در رخت گر دل و جان دادم گر جور کنم.

۴- کب: بنگر بر مه من چون شب یلدا کردم.

۵- کب: ای شهی خوب جهان.

ای خوش آن دم که به بوی^۱ سر زلف تو به شب
مغز آکنده^۲ از آن^۳ عنبر سارا کردم
فکر احوال خود و یار نمودم امشب
یاد بسیار ز مجنون و ز لیلی^۴ کردم
طاهرا ساغر می^۵، رود، نی و چنگ و کباب
همه را از مدد بخت^۶ مهیا کردم

۱- کب: سوی.

۲- کب: را کند.

۳- کم: یک.

۴- تا: لیلیا.

۵- کب: دمی.

۶- کب: تست.

هردم از شوق رخت نعره زنان برخیزم
هر سحرگه، ز غمت خسته روان بر خیزم
به هوای قدمت دست‌فشان برخیزم
(مژده وصل تو کوکز سر جان بر خیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم)

چون تو امروز در اقلیم دلم سلطانی
ور چو یوسف کنیم روز و شبان زندانی
گر همه شام و سحر از در خویشم رانی
(به ولای تو اگر بنده خویشم خوانی
از در خواجگی کون و مکان برخیزم)

گر بپرسند ز من شرح دهم قصه چنین
صنما آرزوم نیست به عالم جز ازین
اجل از کنج عدم گر بدر آید ز کمین
(بر سر تربت من بی می و مطرب منشین
تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم)

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه ی (کم) دا هاتووه.

بهر دنیا چه زخم من به کمر دامانی؟
نیست راحت نه گدا را نه جهان سلطانی
که بود مرکز غم یعنی جفا می دانی
(یار رب از ابر هدایت برسان بارانی
بیشتر زانکه چو گردی ز میان برخیزم)

تا نبینم به خدا طاق دو ابروی تو من
راستی تا نزنم بوسه بدان روی تو من
تا نبندم به کمر حلقه گیسوی تو من
(تو میندار که از خاک سر کوی تو من
به جفای فلک و جور زمان برخیزم)

ای که گشته خجل از قرص رخت بدر منیر!
به حقارت منگر بر من بیمار و اسیر
بشنو این پند ز من گفته دانا پذیر
(گر چه پیرم، تو شبی تنگ در آغوشم گیر
تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم)

تا که مانده است یکی نشئه به گلزار حیات
طاهر سوخته دل باد نگارا! به فدات

بیشتر از آنکه چشم تلخی ایام مَمات
(سرو بالا بنما ای بت شیرین حرکات!
که چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم)^۱

۱- نهم بهیته له دیوانه چاپکراوه باورپینکراوه کانی حافظدا به چند شیویه کی جیاواز هاتووه.

خوشا صحرای سبز شهرزورم^۲
 خوشا آن دشت پر عیش و سرورم
 خوشا آن کوه و آن صحرای رنگین
 که با شب‌نم شود هر صبح تزیین
 خوشا آن باغ‌های پر نشاطش
 بنفشه گشته از زهت بساطش
 درختانش به سرسبزی همیشه
 نهاده باغبان در خاک ریشه
 فواکه بیشتر از هرچه گویی
 بیابای هرچه آن در دل^۳ بجویی
 عجب دشتی به فر [و] پر ز سنبل
 خیابان به خیابان سوسن و گل
 در او خیمه زند چون شاه دلبر
 به فصل فرودین شیرین چو شکر
 کنیزانش همه رومی و چینی
 همه غرق از مجوهر گشته بینی

۱- نم شیعره تنها له نوسخی (کم) دا هاتوره. له دواى نم شیعروه نووسراوه (ردیف غزلیات طاهر بیگ، تم تم تم)،

دواى نهوه نووسراوه (وله)، دواى نه‌ویش شیعری (صنما) هاتوره.

۲- شهرزورم.

۳- دلی.

همه آهو خرام و نازک اندام
همه لیلی^۱ و بهتر از گل اندام
همه شب دور او گیرند چون حور
و یا پروانه گرد آیند از نور
یکی چنگ و یکی عود و یکی دف
ز آلات طرب گیرند بر کف
زنندش تا نیارد غم به دل راه
همیشه سرخ رو باید بود ماه
من^۲ بیچاره از وی دور گشتم
به دل زار و به تن رنجور گشتم^۳

۱- لیلی.

۲- منی.

۳- نم نیوه به پته ناته واوه، ته نانه ت شیعه که ش به واتا که یدا دیاره ته واو نه بووه و ماویه تی؛ دیاره باقییه که ی فه و تاوه.

ای دوست! ترک زحمت چون و چرا کنیم
هر چند خویش را ز علایق رها کنیم
در دشت بیخودی بخرامیم مدتی
بیگانگی ز دشمن و هم و آشنا کنیم
حمل خفیف نیستی بر دوش افکنیم
بار گران هستی و نخوت جدا کنیم
در عهد ماکه هست زمانی پر از فغان
زحمت چرا کشیم و چرا سعی ها کنیم؟
روز السبت وعده تسلیم داده ایم
بگذار مدتی که به وعده وفا کنیم
کالای جهل محض به باد فنا دهیم
دیبای معرفت همه دم پر بها کنیم
از بندگان آز و هوس روی درکشیم
روی نیاز بر در خاص خدا کنیم
داروی نیستی به کف آریم در جهان
رنج و تعب به ترک خلایق دوا کنیم

۱- نهم شیعره تنها له نوسخه ی (کب) دا هاتوره، هرهدها له چاپه کانشدا هاتوره، هه نندیک هه له ی تیدا بوو نیمه به بیرویز چوونی خومان چاکمان کردووه ته وه.

از آخر مراتب امید دیگران
با صد هزار صدق به دل، ابتدا کنیم
یک رنگ و یک شناس و یک آیین و یک جهت
نی احوالیم تا که یکی را دو تا کنیم
شوق متاع دهر به فتوای عاشقی
سر تا قدم حوالهٔ یک پشت پا کنیم
تا چند منتی پی دنیای دون بریم؟
تا کی حدیث بی‌ثمر ما سوا کنیم؟
دست طلب کشیم ز دامن این و آن
پای امل بُریم و طمع را فدا کنیم
در دهر بی‌وفا و جهان پر از غرور
تا کی به نفس خویش دمادم جفا کنیم؟
در مجلسی که ملک فلک^۱ را نبود راه
نه خویش را به صدره در آن جای جا کنیم؟^۲
با حکم حق که اولاست خداوند ذوالجلال
باید که روی بر در یک اولیا کنیم

۱- کب: فُلک فلک.

۲- کب: به خویش را به صدر دران جای کنیم.

یک مدتی پناه به خاصان حق^۱ بریم
یک هفته نیز پشت به روی و ریا کنیم
بر درگهش کنیم تن و جان، نثار دوست^۲
تا نفس را به همت او اهدا کنیم
شیخی چنان کجاست در ایام کج مدار؟
دل را به طاق ابروی او مبتلا کنیم
کحل الجواهری^۳ که دهد نور دیده را
از خاک کوی حضرت پور بها کنیم
یعنی حسام ملک نبی شاه دین، علی
بهر نجات خویش به وی اقتدا کنیم
کنز الحقایق دو جهان را به یک نظر
از طالبان حلقه او ادعا کنیم
گردی ز راه مقدم عنبر شمیم او
در دیدگان کشیم و ورا توتیا کنیم
در زیر سایه همچو^۴ همایش کشیم رخت
خود را به هر دو دهر، یکی پادشاه کنیم

۱- کب: دین.

۲- کب: زود.

۳- کب: الجواهر.

۴- کب: چو.

بر دل گره زدیم به دست هوا و حرص
آن عقده را به ناخن او به که وا کنیم
از نطق شکرین سراسر رموز او
خشکیده لب به غرغره‌ی آب بقا کنیم
سائیم سر به خاک در بر آستانه‌اش
خاکی شویم، فخر بر ارض و سما کنیم
جویم یک وسیله که از فیض هم‌تش
خود را غلام صادق خیر الوری کنیم
ما نیستیم لایق وصف جمال او
نیکوست طاهرا که بدین اکتفا کنیم

بحمد الله والمنة بتی شیرین دهن دارم
 نگار ماه روی و دلبری سیمین ذقن دارم
 مرا با جامه خونین به گورم دفن باید کرد
 شهید عشق آن شوخم نه محتاج کفن دارم
 خوشا آن دم می و ساقی انیس محنتم بودند
 کنون از بخت بد جاننا! نه این دارم، نه آن دارم
 همه دم گویدم امشب دهم یک بوسه‌ات از لب
 چه تدبیری^۲ کنم یاران؟ بتـ [سی] پیمان شکن دارم
 به سان عندلیب از شوق حق دارم اگر نالم
 نگارین دلبری شیرین لب گلبرگ تن دارم
 چو دیدم آن رخ زیبا و بالای چو شمشادش
 نه میل دیدن سرو و^۳ نه افکار چمن دارم
 به عمر خود ندیدم از بتان رسم و فاهرگز
 ز خوبان جز ستم کردن کجا طاهر گمان^۴ دارم؟

۱- تم غه زوله تنها له نوسخه ی (تا) دا هاتوروه.

۲- تدبیر.

۳- سرو.

۴- وشه ی (گمان) لیره‌دا بو قافییه گونجاو نییه. بئگومان به هوی وه زنه‌کویه‌وه به شیوه ی (گمن) ده‌خوئرتیه‌وه و له کاتی خوئندنه‌وه‌دا نه‌وه که مرکورتیه دهرناکه وئنت.

به ره^۲ عشق پی آسودگی کمر بستم
 برفت نقد دل و جان و هوش از دستم
 به پیش روی تو چندان به شوق سجده برم
 جهانیان همه گویند آفتاب پرستم
 به سهو شانہ زدم من به زلف پرچینت
 به دست خویش بتا! تار عمر بگسستم
 بسی چو مرغ گرفتار دست غم بودم
 هزار شکر ز دام فراق تو رستم
 ز وصل تو چه شوم ناامید بر در تو؟
 نهاده سر به دو زانوی خویش بنشتم
 چه حاجت است که گویی دهند می طاهر!
 ز دیده‌های خمارش همیشه من مستم

۱- نهم غه‌زله تنها له نوسخه‌ی (تا) دا هاتووه و له زور شویندا کیشه‌کمی ناته‌واوه.

۲- راه.

۱۱

ماه نو یا تیغ یا ابروست این؟
 ازدهای تندخو یا حلقه گیسوست این؟
 منزل ما کرد روشن با فروغ شعله اش
 آفتاب صبحدم یا پرتو آن روست این؟
 بند دل یا حلقه زنجیر پای عاشق است
 رشته عمر عزیزم یا که تار موست این؟
 با خم چوگان گیسو هر دمش سویی بری
 دل نهم نامش بتا یا خود بگویم گوشت این؟
 هر دو رخسار تو جانا! شمس دالم یا قمر؟
 چشم یا بادام، یا خود دیده آهوست این؟
 گفتمش طاهر! مرو اندر پی گفتار بد
 کار نیکویی نداند هرزه و بدخوست این

بالا بلند سرو قد^۱ فتنه جوی من
 هرگز نرفت در پی هیچ آرزوی من
 امشب به جان تو همیشه شب تا دم سحر
 از طول گیسوان تو بُد گفتگوی من
 گفتم روم به کوه، چو دیوانه گفتم: رو!
 پابند صد هزار جنونست موی من
 از چاک دل به ناله شنیدم که گفت: نیست
 یک سوزنی ز مرثه که سازد رفوی من
 آن کس که داد طعنه^۲ ز تو کز ماه، کمتری
 می گفت کاش بار دگر روی من
 آن شوخ نازنین چه حریفی ستمگر است!
 دیشب به لطف خواست رقیب عدوی من
 گفتم [که] روم به کعبه که یابم صفای دل
 گفتا که هست خوبتر از کعبه کوی من
 طاهر ز جور او نکند ناله و فغان
 گر او برد به تیغ سراسر گلوی من

۱- ثم غه زله ته نهاله نوسخه‌ی (کم) دا هاتوره.

۲- نوسخه‌که: قدی.

۳- نوسخه‌که: تعنه.

۴- نوسخه‌که: از.

عرق کرد آن رخ زیبای^۲ رنگین
 به مه بستند^۳ کوی عقد و پروین
 ز مشتاقی به سنگ خاره هر دم
 کند فرهاد نقش روی شیرین
 جهان با جلوه چون بکر است^۴ زینهار
 هزاری چون تو او را کرده کابین^۵
 به بی رحمی نگارا! کافری تو
 مسلمانان نخواهم هیچ در دین
 خلاصی^۶ نیست گر مرغی به راهت
 چو دامی باز کرده زلف پرچین
 نکرد آهم دمی در وی اثر هیچ
 چه باید کرد آن دل هست سنگین

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (کم و تا) دا هاتووه، له نوسخه ی (کم) دا تنها چوار بهیتی ماوتهوه، بهیتی (زرسم دلبری آن...) له شیعری ژماره پینجیشدا هاتووه، به پیتی ژماره لاپه په کان نوسخه که وتنی تیندا نییه و به پیتی شیعره کانیش گوماناوییه و له وانیه پچران تیندا رووی دابیت.

۲- کم: بیای.

۳- کم: بستن.

۴- کم: بگذشت.

۵- نوسخه ی (کم) تا تیرهیه و به پیتیک له کوتلییی نم شیعره دا هاتووه که کیش و سه روای له گهل شیعره که دا جیاوازه. به پیته که مان له ریزی تاک به پیته کانددا داناوه.

۶- تا: خلاص.

چنان بریود طاهر! یار و دلبر
ریابد از هوا گنجشک شاهین

دو صف ایستاده مژگان بی خون
نماینده^۲ سپاه روس و...^۳ ون
زدشت تخت هر لاله که روید^۴
همی گوید فراق درد مجنون
نماند آب [و] خون در چشمه خم
دل آید بعد ازین از دیده بیرون
بدین مژگان و تیر و تیغ و ابرو
به قتل من تویی امروز مظنون^۵
اگر پرسند طاهر هست حالش؟^۶
بگو دارد دلی پر کاسه خون

۱- هم غه زله تنها له نوسخه ی (کف) دا هاتووه.

۲- نوسخه که: ننماینده.

۳- له نوسخه که دا ناخوینرسته وه.

۴- له نوسخه که دا نووسراوه (که روی که) و هه له یه، به و شیوه ی سه روهه دروسته.

۵- منظون.

۶- جایش.

به روی کسی جز از یار سر فراز مکن
 برای دیدن هر شوخ دیده باز مکن
 چو داستان عشق من [و] دوست بشنیدی
 چون حکایت محمود با ایاز مکن
 به یک کرشمه بری صبر و طاقت از دستم^۲
 فدای ناز تو کردم همیشه ناز مکن
 حکایت سر زلفش بخور مجلس ماست
 سخن خوش است، ولی اینقدر^۳ دراز مکن
 زیارت سر کویش نصیب گر باشد
 دیگر هوای ره کعبه و حجاز مکن
 ز رسم دلبری آن شوخ بی خبر باشد
 وفا و مهر از آن خوب رو نیاز مکن
 چو یار خوش لقب رام شه دیگر طاهر
 اسیر چنگ شاهین شاهباز مکن

۱- ندم غه زله تنها له نوسخی (تا) دا هاتروه.

۲- ندم نیوبه بیه وه زنه کهی ناته واوه.

۳- له نوسخه که دا نووسراوه (اینقدر) و دواتر کراوته (ازین)، (اینقدر) ته وواتره.

ز بوی سنبل و ریحان و سیب [و] نسترن
بیار باده که فردوس گشته طرف چمن
دل ضعیف من خسته نوک مژگانت
دریده چون دل هومان به خنجر بیژن
گذار تو به سر گور من فتد روزی
گرفته دامن تو سر برآورم ز کفن
فدای خال سیاهت شوم به کُنج لب
نشسته بر لب آب بقا چو اهریمن
منم چو نایب مجنون تو رنگ لیلایی
منم چو کوهکن از غم تو شاهد ارمن!
ندیده ام رخ شادی رفیق زان روزی
ریوده اند ز من دل بتان سیمین تن
تو هوشدار که طاهر! نگار مه رویت
برای کشتن تو بر کمر زده دامن

نقطه موهوم را بنهادهای نامش دهان
 موی را آورده‌ای، گویی که باشد این میان
 ناامیدم از حیات خویشتن گر بینمت
 تیر غمزه چون نهی ای دوست! هر دم در کمان
 خوف آن دارم سرشکم دهر طوفانی کند
 هست بیمم ز آه من سوزد رواق آسمان
 گویدم با صبر عشق من بپوش از هر کسی
 آتشی با خار و خس کی می‌توان کردن نهان؟
 حوری و غلمان جنت جان نشارت می‌کنند
 گر عبور تو فتد یک روز در باغ جنان
 خار غم در گلستان دهر دامانم درید
 کس گل شادی نبوید تا بماند در جهان
 نام نیکویی به دست آریم در ایام عمر
 چون نماند از من و تو طاهرا! آخر نشان

۱- نهم غمزه‌له تنها له نوسخه‌ی (تا) دا هاتوره.

ساقیا! جام [می] بیاور سبز شد یکسر چمن
 نشئه می از دل من تا برد رنج و محن
 آفرین بر ماه فروردین ایام بهار
 کرده آرایش چمن را با گل [و] سرو و سمن
 چشم تو سر تا به سر ناز و نیاز و دلبری
 زلف تو سر تا قدم پیچ و خم و دام [و] شکن
 در بدخشان نیست لعلی چون رخ زیبای تو
 چون لبت نبود نگارا! یک عقیقی در یمن
 رفته بُد از رفتن تو زندگانی از تنم
 باز آمد جان رفته آمدی چون تو به تن
 زمره شاه و گدا بی غم نباشد در جهان
 راحتی نبود به جز در کسوت پاک کفن
 طاهرا آن طاق کسرا کو بُدی جای نشاط
 گشته از ایام دون منزلگه^۱ زاغ [و] زغن

۱- نهم غه زله تهنها له نوسخه می (تا) دا هاتوره.

۲- منزلگهی.

به غمزه برد چشمانش شکیب من قرار من
 خدا از چشم بدچشمان نگهدارد نگار من
 به دل خواهم همی مردن گر آیی بر سر^۲ گورم
 مگر گردی به دامانت نشیند اعتبار من
 زلیخا وار گشتی چون هلال از غم اگر دیدی
 دمی یوسف دو ابروی بت^۳ سیمین عذار من
 خمار آلوده‌ام درد سرم افزون شود هر دم
 کجا ساقی که بنشیند به یک جرعه خمار من
 در این نزدیک اگر خواهی ببینی موج طوفان را
 بیابانگر دمی امشب دو چشم اشکبار من
 ز غم پژمرده‌ای طاهر! چه نالی از قفس هر دم
 چنان بُد سر نوشت اول خزان آرد بهار من

۱- نهم غمزه‌له تنه‌ها له (کش) دا هاتووه و له‌سه‌ری نووسراوه (مخمس بر کلام طاهر بگ)، پیش نهم شیعه‌ شیعی‌کی (عارف)ه، پیده‌چیت پینج خسته‌کیه‌که‌ش هر هی عارف بیت، نئمه تنه‌ها شیعه‌که‌ی تاهیر به گمان وه‌رگرت.

۲- سری.

۳- بتی.

ساقیا! از خواب مستی یک زمان بیدار شو
 با شراب کهنه یک دم دور کن غم‌های نو
 از اشارت‌های ابرویت رقیب آشفته گشت
 می‌خروشد چون سگ^۲ دیوانه بیند ماه نو
 تا بود خرمان تن داس اجل از هر طرف
 مزرعه^۳ عمر^۴ عزیزان می‌کند آخر^۵ درو
 جز به آن رخسار گندم گون نبندم دل دگر^۶
 آزمودم^۷ جمله گیتی را نیرزد نیم جو
 تا شدم من بنده پیر مغان از جان و دل
 خرقه و سجاده در میخانه بنهادم گرو
 گر نیاید^۸ نیکی از تو از^۹ بدی هم دور باش
 همچنان گر آمدی باری چنان هم باز رو

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتروه.

۲- تا: سگی.

۳- تا: مزرعه؛ کم: مزرع، (مزرعه) دروستره.

۴- له (کم) دا نم وشه یه له بیر کراوه.

۵- کم: یکسر.

۶- تا: دیگر.

۷- کم: از سموم.

۸- کم: نیلی.

۹- له هه ردوو نوسخه که دا نو سراه (وز) و هه له یه.

پادشاهی گر تو خواهی طاهرا با صدق دل
زیر بال و سایه زلف هماسایش برو

مشک خوانم بعد ازین زلفین عنبرسای تو
 شمس گویم بایقین رخسار بزم آرای^۲ تو
 از نگاه و رفتن و گفت و شنودت خسته‌ام
 جمله خون ریزند از سر دلبرا!^۳ تا پای تو
 آفرین بر دست خیاط ازل! زیبا برسد
 جامهٔ ناز و نزاکت بر قد و بالای تو
 گر فروشی اطلس رخ را به نقد جان و دل
 مشتری نبود چو من در بیع این کالای تو
 کم بود در بحر عمّان لولوان اشک من
 در بدخشان نیست لعل^۴ چون لب حمرای تو
 نه منم تنها شدم پابند زلف پر خمت
 گشته وامق صد هزاران از رخ عذرای تو
 ازدها بر دوش آمد گفتمش^۵ آرام جان!
 از گروه ساحرانی یا که مار افسای تو؟

۱- نم غزه‌له تنها له نوسخه‌کانی (تا و کم) دا هاتوره.

۲- کم: ابر آرام.

۳- له (کم) دا وشعی (دلبرا) له بیر کراوه.

۴- کم: لعلی.

۵- کم: گفتم ای.

طاهرا! الحق میان عاشقان گردیده‌ام
در اصول جانفشانی از همه بالای تو

زلف تو که بر چهره پریشان شده هر سو
 کی بوده به خورشید کشد بال پرستو
 در دست طبیبان نبود صحت عاشق
 درمان غم عشق^۱ نکرده است ارسطو
 گر نکهت آن چین سر زلف تو بینند^۲
 هرگز ز^۳ خطا مشک نگیرند ز آهو
 رخسار مهت زیر خم طره مویت
 نصفی شده در عقرب [و] نصفی به ترازو^۴
 افسون^۵ دو چشمت ببرد دل ز کف من
 یعنی که بود سحر بتا عادت جادو
 نقش خم ابروت چنان کرده دلم چاک
 چون در دل دشمن دم شمشیر هلاکو
 تا باد^۶ قضا کور کند چشم یکی را
 رستم بدرد پور گرامیش دو پهلو

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (تا، کم و کف) دا هاتووه.

۲- له (کم) دا نم وشه یه له بیر کراوه.

۳- کم: بیند.

۴- کم: به.

۵- له (کم) دا نم به یته نه هاتووه.

۶- کم: افسوس.

۷- تا: خوات.

مقصود وی از کردن عید است دم صبح
بنمود به تو طاهر! اگر یار دو ابرو

دانستمی کاش ای پری! ^۱ مذهب و آیین تو
گر مسلمی یا کافری آیم کنون در ^۲ دین تو
حسن تو در تقریر نیست، در قوه تحریر نیست
هیچت بتا تقصیر نیست جانا، ولی خود بین تو
نالم ز غم شام و سحر خواهم ترا از دادگر ^۳
آهم کند تأثیر اگر اندر دل سنگین تو
از مو کمندی ساختی در گردنم انداختی
چون بر سر دل تاختی دانستمت پرکین تو
فرش حیاتم گشت طی با دشمنان دادی تو می
حقاً بروی پر ز خوی هم ماه، هم پروین تو
زان دم ترا بسرشته اند وصف رخت بنوشته اند ^۴
دلها پریشان گشته اند از گیسوی پرچین تو
فرهادی من خواستی علقم چو مجنون کاستی
هم نایب لیلاستی هم وارث شیرین تو

۱- تم غه زله تنها له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتووه.

۲- کم: ای کاش ای.

۳- کم: بر.

۴- کم: ترا باری دیگر.

۵- تا: بنوشته اند.

طاهر به تو دل داده است در پای تو افتاده است
خون دلش آماده است بهر کف رنگین تو

بگویم معجز دلدار بشنو
 به خورشیدی نشانده دو مه نو
 بنام آن رخسان آتشینت
 زهر فانوس و شمع بر دو پرتو
 چلیپا را نصارا پاره سازند
 برند ای دوست یک مویت به مسکو
 چو دیدم روی گندمگون جانان
 نخرم جمله دنیا را به یک جو
 به غم‌های کنون شادم ز گردون
 بسی نو کهنه شد بس کهنه شد نو
 ز شور عشق بُد از بهر شیرین
 که ترک پادشاهی کرد خسرو
 همه رنجش شفا دردش چو درمان
 به قهر لطف جانان تو رضا شو
 ز طعن مدعی طاهر میندیش
 کجا مه را غمی گر سگ کند عو؟

۱۱

مژده ای دل! گل دگر ره^۲ در گلستان آمده
 فصل می، ایام نی، هنگام مستان^۳ آمده
 گو زلیخای دلم را ای عزیزم غم مخور!
 کاروان مصر با یوسف ز کنعان آمده
 یار قربانی کند، قربان کند ما را ز پیش^۴
 مژده بادا صبح روز^۵ عید قربان آمده
 از فراق روی گل^۶ تا صبح در طرف چمن
 بلبل از غم همچو من در جوش و افغان آمده
 ظلمت غم را ز دل برد، از رخان روشنش^۷
 امشب اندر کلبه^۸ من ماه تابان آمده
 نقد جان و دل نثار مقدمش بادا که شب
 در محقرخانه^۸ من شاه خوبان آمده

۱- نم غه زله تنها له نوسخه کانی (کم، تا و کب) دا هاتووه.

۲- کب: باد ای دل که بلبل.

۳- کب: بی هنگام بستان.

۴- کب: کند بازاریش.

۵- تا: روزی؛ کب: باد ای صبح روز.

۶- تا: تو.

۷- کب: روشن شود.

۸- کب: تابان را آمده.

رحم کن بیمار عشقت بر درت افتاده است
ای طیبب بی مروّت! بهر درمان آمده^۱
طوق غم در گردنت، رو قمریا!^۲ بیرون فکن
سرو بالایم به بستان چون غزلخوان آمده^۳
طاهر امشب همچو^۴ صید زخم خورده ای^۵ صنم!
زیر تیغت جان فشان^۶ افتان [و] خیزان آمده

۱- کب: نهم بهیته‌ی نه‌هیناوه.

۲- کب: قمر

۳- کب: بلبیل من در گلستان مرغ شبخوان آمده.

۴- کب: چو من.

۵- کب: (ای) نه‌هیناوه.

۶- کب: نشار.

در جهان هم^۱ در قیامت، جان من! هستم گواه
 روی تو صد بار بهتر باشد از رخسار ماه
 پیل طالع رخ چو گرداند^۲ ز هر کس در دمی^۳
 مات گردد زیر دست^۴ بیدق بی اسپ شاه
 دل ندارد رستگاری از صف مرگان تو
 یک نفر چون پای گیرد^۵ در^۶ مصاف یک سپاه؟
 کس مبادا همچو من پیوسته پابند الم^۷
 دل پر از غم، چشم پر نم، روز بد راحت^۸ تباه

۱- نم غه زله له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتووه.

۲- تا: نه.

۳- کم: رخ بگرداند.

۴- له (تا) دا به (درد می) نووسراوه و پاشان له سه رهوی وشه که به بچوکی نووسراوه (عاقبت).

۵- کم: زیر پای.

۶- له نوسخه که دا سه ره تا نووسراوه (می گریزد)، دواتر له که ناراییه وه نووسراوه (پای گیرد) و نیشانه‌ی (ص) ی بو دانسراوه، به واتای (صحیح). له نوسخه‌ی (کم) یشدا نووسراوه (می رود).

۷- کم: چون می دهد او در.

۸- تا، کم: کدر، به لام له (تا) دا له ته نیش (کدر) بوه (الم) ی داناه، له بهر نهوی موسیقیای وشه که له گهل (غم، تم) دا یهک ده گریته وه؛ نه وه مان به هه لباردهی شاعیر زانی.

۹- کم: طالع.

گفته بودی آرزوی کشتن تو می‌کنم^۱
چاک دامانت مکن^۲ آسوده لوث گناه
در تعجب مانده‌ام از گیسوی خم در خمت
ازدها خوانم ورا یا حلقه زلف سیاه؟
در بیابان غمت بی یار مانده تشنه لب
خضر ثانی! طاهر بیچاره را

جام شراب از دل صد عقده را گشوده
 زنگ هزار غم را یک جرعه می، زدوده
 در چین زلف و رویش، چون دیدمش بگفتم^۲
 قریان آن نگارم در شب که^۳ مه نموده
 وی جلوه داد خود را در پیش من خرامان^۴
 یعنی که^۵ سرو هرگز چون قامتم نبوده
 دوریت داشت اندوه، اما کنون به یکبار^۶
 طعن رقیب هر دم^۷ غم بر غم فزوده
 بر هر طرف دویدم مانند تو ندیدم^۸
 نه چشم دیده چون تو،^۹ نه گوش کس شنوده

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (تا، کم) دا هاتووه، نیمه نوسخه ی (تا) مان به سه رجاوه کردووه.

۲- له که نار نهم نیوه به یتوه له نوسخه که دا نووسراوه: (روی جبینش دیدم در چین زلف گفتم).

۳- تا: دو.

۴- له نوسخه که دا سه ره تا نووسراوه (به رفتار) و دواتر نووسیویه تی (خرامان)؛ کم: به رفتار.

۵- کم: دو.

۶- کم: دوریت جان بکاهد نه چون رقیبت.

۷- کم: طعنم زند پیایی.

۸- تا: مشکل ترا.

۹- کم: نه چشم کس به دیده.

نه زو سپردهٔ با من مهرش ز جمله عالم
ما را به جان فشانی صد بار آزموده
طاهر! بت حریفی شیرین لبی به شوخی
از کف به یک نگاهی جان و دلم ریوده

ایام گل رسید و غم دی سر آمده
 ساقی! بیا که وقت می احمر آمده
 هنگام بریط و گه^۱ چنگ است [و] وقت ذوق^۲
 فصل نی و زمان می و ساغر آمده
 ترکا! بیا تو نیز که بر طرف باغ و راغ
 شمشاد و سرو و سنبل گل یکسر آمده
 مرگان نخوانمش که به صف^۳ ایستاده اند
 با نیزه های تیز یکی لشکر آمده
 از رشک مدعی نبرد جان که دیده است
 در کلبه^۴ حقیر مه^۵ انور آمده
 اندوه عشق^۶ جمله به من کرده یار وقف
 داند^۷ دل من است که غم پرور آمده

۱- ثم غه زله له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتروه.

۲- تا: گهی.

۳- تا: زوق.

۴- کم: صنف.

۵- تا: مهی.

۶- کم: غم.

۷- کم: و آن.

طاهر زکات حسن طلب می کند از آن
همچون گدای خسته تنها بر در آمده

خوشم آمد شنیدم دی ز خانه
 که می‌گفتی مغنی با ترانه
 که ای یاران دل خود را نسازید
 به پیش غمزه جانان نشانه
 به صلح و جنگ و ناز عشوه جویند^۲
 برای بردن دل‌ها بهانه
 [وفا] جستن ز خوبان همچنان است
 که جستن راحت دور [و] زمانه
 ببخشید و بنوشید و بپوشید
 نماند این جهان چون جادوانه
 شرار عشق خوبان را ندانید
 چو^۳ کوره می‌زند در دل زبانه
 ز زلف و خال خود طاهر مبراست
 نهاده آن صنم صد دام و دانه

۱- نهم غه زله تنها له نوسخه ی (وک) دا هاتوره، له چایی (حس، کز) یشدا هاتوره.

۲- وک: حویند.

۳- وک: چه.

زان رو نظر^۲ کند همه دم او بر آینه
 عاشق^۳ شده چو دیده رخ خود در آینه
 گرد و غبار مقدم تو آرزو کند
 تن را که کرده چشم همه یکسر آینه
 در نار عشق پخته شود دل به مدتی
 در کوره^۴ تا نتافت نشد انور آینه
 حیرانم از نگار که بر عارضش چرا
 کرده است تکیه بر کمر خنجر آینه
 بگرفته^۵ دل ز صحبت نادان همیشه غبار
 گیرد غبار زنگ^۶ ز خاکستر آینه
 دو چشم را^۷ نموده یکی بهر دیدنت
 زان رو شده همیشه چنان اعور آینه^۸

۱- نم غمزله له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتوره.

۲- تا: زن رو نظر؛ کم: زان نظر، نیمه (زان رو نظر) مان به راستتر زانی.

۳- کم: شیدا.

۴- کم: کوه.

۵- تا: گرفت.

۶- کم: زنگ.

۷- تا: تو.

۸- له نوسخمی (کم) دا تا نیروی شیعه که هاتوره و له کز تاییی نیم بهیته وه ناماژی به سه رهتای بهیتی دواتر کردوره و له لاپه ری دواتر دا نزیکه ی (۹) لاپه ره که وتوره. له چاپی (کز) یشدا تا نیم بهیته هیناوه و هیچ ناماژه و پراوینزکی بی نهنووسیه که نیم شیعه ناته واوه، هره ها نهو بهیته ی که هی شیعرنکی تره و به پیتی نهو نووسینه ی نهوان ده بوو له

با آه آتشین دل عشاق صاف گشت
سنگ است تا ندیده دم اخگر آینه
طاهر رسد ز چشم خودش بر تنش گزند
گیرد به دست چون همه دم دلبر آینه

کۆتاییی نهم شیعرهوه بیت، که چی نهک له پهراوتیز و له دواى نهم شیعرههیشهوه نهیان هیناوه، ههر له دیوانهکیشدا نهیان هیناوه.

ترک من باشد نگاری دلبر نخواستہ^۲
خویش چون طاووس^۳ امروز از هوس آراسته
چون بدیدم آنقدر بالای تو در بزمگاه
امشب الحق رنج محنت در دل من کاسته
خیز جانا قامت موزون خود بنما به من
تا که پندارند عالم این قیامت خاسته
تیر را از غمزه، شمشیر از دو ابرو آن نگار
لشکر مژگان برای رزم دل پیراسته

۱- تم غمزه له تنها له نوسخه (تا) دا هاتوره، له نوسخه که دا هر نه و نه دهی لی نو سراره و هیچ ناماژیه ک بز
کوتایی دیار نیبه و ناری شاعیریش له کوتاییبه نه هاتوره.
۲- نوسخه که: نخواستہ.
۳- نوسخه که: طاوس.

آرزوی امتحان ماه انور کرده‌ای
 زان سبب رخ را به سان شمس خاور کرده‌ای
 با دو زلف پر ز چینت امشب از روی کرم
 منزل ما را مکان مشک و عنبر کرده‌ای
 باز میل کشتن عشاق داری تو مگر؟
 ابروان فتنه‌جویست را چو خنجر کرده‌ای
 به نداند سر آن لب، جان‌نی‌شگر فروش^۱
 چون نمک آمیخته با شهد و شکر کرده‌ای
 وعده‌ها گر داد چشمش دل مگر دیوانه‌ای
 تکیه بر پیمان [و] عهد مست کافر کرده‌ای
 تا بیوشیدی ز من تو گردن سیمین خود
 رنگ ما را زردگون ای شوخ! چون زر کرده‌ای
 هر زمان یک آتشی بر هیزم دل می‌زنی
 سینۀ پر محنت ما را تو مجمر کرده‌ای
 قصد قتل ما کنی با جرم عشاقی مگر؟
 شاه خویان جامهٔ قرمز که در بر کرده‌ای

۱- نهم غه‌زله له نوسخه‌کانی (تا و کم) دا هاتووه.

۲- تا: جان من.

ماتم دوری به ما منما دگر^۱ از روی لطف
عاشقان را از فراق خاک بر سر کرده‌ای
طاهرا! دیوانه‌ای گر از رقیبان ایمنی
دوستی از دشمن بدگوی باور کرده‌ای

به زیبایی رخ [سی] نازکتر از برگ سمن داری
 به رعنائی قد [ی] چابکتر از سرو^۲ چمن داری
 نوای دلکش بلبل، خط خوشبوتر از سنبل
 بهار^۳ یاسمین و گل به رو^۴ سیب^۵ ذقن داری
 به رخ آذر^۶ به بو عنبر، به قد عرعر، بدن^۷ مرمر
 به لب کوش، به تن گوهر، چو جان در دل وطن داری^۸
 نگارستان، گل و ریحان، در و مرجان، حیات جان
 لب خندان، رخ رخشان، بدخشان و یمن داری
 کمند از مو، کمان ابرو، زره گیسو، دو تا جادو^۹
 چنان دل جو گل^{۱۰} خوشبو،^{۱۱} فراز نارون داری

۱- نهم غه زله له نوسخه کانی (کف و کب) و له چاپه کانشدا هاتووه.

۲- کف: سروی.

۳- کب: بهای.

۴- کف: به سر رو؛ کب: بسر. هه ردوکیان هه له ن، نئمه نهو شئوئیهی سه رهوه مان به راست زانی.

۵- کف: سیب و.

۶- کب: آزر.

۷- کب: به دل.

۸- کب: به لب گوهر به تن کوش دهانی چون شکر داری.

۹- کب: کم از بو کمان ابرو زره گیسو جان دلجو.

۱۰- کف: گول.

۱۱- کب: گل خوشبوتر از سنبل.

سمن سیما، سهی بالا، جهان آرا، رخ^۱ زیبا
 دل دانا، لب گویا به^۲ چندین مکر و فن^۳ داری
 شکرنوش^۴ و دم[سی] بردوش،^۵ لب خاموش، من مدهوش
 روان پر نوش [و] در درگوش و گوهر در دهن^۶ داری
 دهان کوچک، مژه پیلک، جفا صد لک، وفا اندک
 زهی زیرک! که چون طوطی لب شگرشکن داری
 نکو مظهر، مه انور، پری پیکر، گل و شکر
 در و گوهر، زر و زیور، خطایی^۷ در ختن^۸ داری
 قمر در بام و خور در دام و مه بر بام و لب پر فام
 عسل در کام و می در جام و گل در پیرهن داری

۱- کف: رخی.

۲- کب: تو.

۳- له نسخه که دا نووسراوه (فند) و وهزنه که ی تیکداوه.

۴- کب: شکر می نوش.

۵- له نسخه که دا پروون نیبه چی نووسراوه، ده گونجیت (شکر بنوش و می بردوش) یان (شکر بنوش دمی بردوش) بیت، که هیچیان کیشه که رینک ناکاتوه و واتایه کی باش و جوان نادات به دهسته وه.

۶- له نسخه که دا نووسراوه (دهان) و سه رواکه ی تیکداوه.

۷- کب: خطا را

۸- کف: خطن.

رخ رنگین، دل سنگین،^۱ به لب شیرین، گل سیمین^۲
مه و پروین، لب شیرین، به لعل و لب یمن داری^۳
شه^۴ زابل، که در سنبل، زره کاکل، به گرد گل
زند غلغل، دل بلبل، که سرو و نسترن^۵ داری
سمرقندی به ترکستان و شیرازی^۶ به خارستان^۷
خطا در چین، حبش در روم و مهري^۸ در عدن داری
سلیمان جاه و یوسف رای و موسی دست و عیسی دم
علی نام و محمد خلق نیکو وجه حسن داری
بدین خوبی که در آفاق امثال نشد پیدا
ز در حق طاهر مسکین عجایب مکر و فن داری

۱- کف: مسکین.

۲- کف: گل و سیمین.

۳- کب: مه و پروین، قد سروین، لب لعل یمن داری.

۴- کف: شهی.

۵- کف: نسترن.

۶- کف: شیراز و.

۷- کف: خوراسان.

۸- کب: مهر.

دانم ای دوست! مست و مخموری
هرچه با ما کنی تو^۱ معذوری
مطلب جمله عارف و عامی
در نظرهای خلق منظوری
پنج روز است مدتی^۲ چو بهار
حیف از^۳ حسن خویش مغروری
خویش را ای جهان! به ما بنما
یعنی تو دخت بکر و مستوری
عالمی پیش دیده ام سیه است
گر^۴ ز چشم سفید من دوری
شکر حق کن که در ولایت ما
از همه دلبران تو مشهوری
در جهان نیست رنگ تو اما
رشک غلمان جنّت [و] حوری

۱- نه م غه زله له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتووه.

۲- کم: میکنی.

۳- تا: مدتش.

۴- کم: با.

۵- کم: چون.

علّت دیگرت' نباشد هیچ
طاهر! از رنج هجر رنجوری

ای دوست! به هر شیوه، بلی شوخی و شنگی
 یک نقص که داری چه بود؟ مائل^۱ جنگی
 نقش چورخت نیست در ایوان کلیسا
 جانا! تو مگر لعبت اقصای فرنگی؟^۲
 گاهم بکشی، گاه^۳ نوازی، چه حریفی!
 هم طالب^۴ نامی و همم باعث ننگی
 صد ناله شنیدی تو بدان^۵ گوش ندادی
 حیف است به تن شیشه، به دل پاره سنگی
 باور نکنم هیچ به هر وعده که دادی^۶
 با عالمی یک رنگی و با ما تو دو رنگی
 بدرید سیاوخش دلم خنجر ابروت
 ای ترک سیه چشم! مگر پور پشنگی؟

۱- نم غهزوله تنها له نوسخه کانی (تا و کم) دا هاتوه.

۲- تا: مایل.

۳- کم: جانا تو مگر لعبت چینی که به رخ رشک فرنگی.

۴- تا: گاهی.

۵- تا: جالب.

۶- تا: تو بدو.

۷- کم: داد.

چون پای^۱ به میدان غم هجر نهادی
طاهر! به جسارت^۲ توبه از شیر و پلنگی

۱- له (کم) دا وشعی (پای) نه هاتووه.

۲- کم: به جلادت.

چه حسود گفت جاننا! که یهودی کنشتی؟
به دو چشم می فروشت تو ز حوری بهشتی
به کلیسیا ببینند اگر آن رخ فرنگی
همه ملت مسلمان پی دین تو بگشتی
به خط و به خال و رفتار، همگی به کبک مانی
به رم و نگاه کردن تو ز آهوان دشتی
به نیاز و ناز و عشوه ز بشر نبود چون تو
ملکی، ملک خصالی، تو ز آهوی^۲ سرشتی
به رقیب دیو سیرت نکنی بغیر نرمی
به من غریب مسکین نکنی بجز درشتی
کف دست و پای سرخت بدهد گواه جاننا!
چه بلای ناگهانی که مرا به غمزه کشتی

۱- نم غه زله تنها له نوسخه ی (کم) دا هاتووه.

۲- نوسخه که: تو ز آهو دمی.

گر زهره‌ای یا مشتری، ور آدمی یا خود پری
 با عاشقان گر بنگری، اینست رسم دلبری
 بسیار دیدم خوبان بی مهر و وفا^۱
 ای شوخ! حق داری شما از جمله ایشان برتری
 چشمان چون بادام تو، زلف کمند خام تو
 انداخته اندر دام تو، تا کی به ما می‌نگری؟
 شمسست بخوانم یا قمر؟ سروت بگویم یا شکر؟
 آرام جان نور بصر از هرچه گویم بهتری
 دیوانه‌ام کردی به ناز ای رشک خوبان طراز!
 بردی دلم امروز باز، ترکا! مگر غارتگری؟
 بردی رواج حور عین با گیسوان پر ز چین
 دین تو گیرم بعد ازین گر مؤمنی^۲ یا کافری
 ناصح مده پندم دگر^۳ گر بینی آن روی قمر
 چون من نخوابی تا سحر، پروین به حسرت بشمری
 چون گویمت بالای او، رفتار بزم آرای او؟
 بشنیده‌ای یا دیده‌ای تو رفتن کبک دری

۱- ندم غه زله تنها له نوسخه‌ی (کم) دا هاتووه.

۲- ندم نیوبه‌یته له پرووی وه‌زنه‌وه ناته‌واوه.

۳- کم: مامن.

۴- کم: دیگر.

از طعنہ ہر ناکسان طاهر! مکش رنج روان
آزاد باش از این و آن تا مہر خوبان پروری

گر چو دیوانه شوم واله نباشد عجبی
 بر دو دل از کف من دلبر عالی نسبی
 غنچه شوق من از اهل زمان و نشود
 در همه روی زمین نیست یک اهل طری
 به کمالات رسی زود دلا! همچو کلیم
 گر درین وادی پاکیزه نمایی ادبی
 تا بکی این دل من باد پر از درد فراق؟
 مردم از هجر رسانید خدایا سببی!
 در سرت گر هوس مرتبه خضر بود
 عمر جاوید طلب کن تو ز یک نوش لبی
 خلق گویند: حرارت نشود به به شکر
 بس عجب! می‌کنم از شهد لب‌ت دفع تبی
 خواجه گر قهر کند بنده نباشد نادم^۲
 شاد شو طاهر! اگر یار نماید غضبی^۳

۱- نهم غه‌زله تنها له نوسخه‌ی (تا) دا هاتوره و له نوسخه‌ی (کم) دا تنها بهیتی کوتایی غه‌زله که ماوه.

۲- کم: دل‌گیر.

۳- کم: عقبی.

تا تو بر تخت ناز سلطانی
ملک دل رو نهد به ویرانی
فتنه چین و آفت رومی
شاه ترکان و ماه ایرانی
همچو موسای ابن عمرانی
باکمند دو زلف بستن دل
الغرض یگه تاز میدان
در همه شیوه خوب رفتاری
لیک بی رحم و سست پیمانی
مار گیسوت سر بنهاده به دوش
یعنی ضحاک پور علوانی
اشک سرخم بدید و گفت مگر
مالک کان لعل و مرجانی؟
الحق ای دوست در همه اخلاق
آتش هوش و عقل و ایمانی
طاهر از اشک پر کند دامن
گر به گریبان او تو خندان

ای خوشا روزی که یسارم مهربانی داشتی
 دل به دیدار رخ او شادمانی داشتی
 خرم آن دم فارغ از غم بودم و فکر و حواس
 قوت صد گونه شعر و نکته‌دانی داشتی
 بالب شیرین خوبان هر شبی^۲ تا صبحدم
 طوطی طبعم سر^۳ شگرفشانی داشتی
 بوسه‌ها دادی به من بی رنج ولی جانان سبک
 با همه عشاق دیگر سرگرانی داشتی
 با من مسکین به دل صد وعده دادی بیشتر
 با حریفان^۴ دگر^۵ لطف زبانی داشتی
 حال بستند روز هجران از وی ای آرام دل!
 آنچه از شوق و سرور و کامرانی داشتی
 رحم کن ای دوست باز آ از غم [و] رنج سفر
 این چه روزی بد به طاهر رایگانی داشتی؟

۱- ثم غه زوله تنها له نسخه‌ی (تا) دا هاتووه.

۲- تا: هر شب.

۳- تا: سری.

۴- تا: حریفانی.

۵- تا: دیگر.

باد نوروزی به حکم خالق جن و پری
باز در صحن چمن گسترده فرش اخضری
نعره‌های بلبل شوریده سر بر شاخ گل
می‌زند در باغ کوی کوس و سنج سنجری
تا گشایی ملک دل‌ها تو [به] تیغ غمزات
می‌کنم ای شاه خوبان! من به پیشت قنبری
ساقیا! برخیز جام [سی] زان می چون لعل ده
یک زمان آسوده باشم تا ز چرخ چنبری
در جهان از خوب رویان چشم نیکی دور دار
عاقبت در حشر اندازی مگر این داوری
کرده‌اند سر در گریبان دلبران نازنین
راست آمد بر قد تو تا قبای دلبری
لذت^۲ اشعار تو با دل دهد شور^۳ سرور
طاهر امشب گشته الحق جانشین انوری

۱- تم غمزله تنها له نوسخه‌ی (تا) دا هاتووه.

۲- تا: لزت.

۳- تا: شوری.

ساقی! بیار باده، مطرب بزن نوایی
 درد و غم جهان را شاید کنم دوایی
 دست نسیم نوروز بدرید پرده گل
 باشد عجب نیامد از بلبلان صدایی
 فرعون نفس سرکش گر غرق نیل کبر است
 کو موسی خرد را بر وی زند عصایی؟
 ای پادشاه خوبان! خوشنود ساز داور
 بنواز از ترحم روز [ی] تو بینوایی
 سوراخ دل نگارا! فزوتتر است از حد
 چون نی برآید از وی هر دم دگر نوایی
 گویم که یار باشد شادان شود دل من
 چون بشنوم نگارا آواز دور پایی؟
 از بهر بوسه او جان را نخست بخشم
 طاهر! اگر بخواهد دلبر ز من بهایی

۱- نمم غه زله تنها له نوسخی (تا) دا هاتوره.

در همه شیوه چست و چالاکی
لیک در قاتلی چه سَفَاقی!^۱
مغز دل خورد ازدر گیسوت
تو مگر نسل^۲ شاه ضحاک
شاه خوبان و آفت جانی
رشک خورشید و ماه افلاکی
جوهر جان خالصی ای دوست!
تونه از آب و آتش و خاکی
رحم نبود ترا که من دانم
در ستم‌ها و جور بی‌باکی
ای تن بی‌هنر! مناز به خود
پیش باد اجل چو خاشاکی
طاهر! از نفس کی خلاص شوی؟
تو که پابند پول املاکی

۱- نم غه زوله تنها له نوسخه ی (تا) دا هاتووه.

۲- تا: صَفَاقی.

۳- تا: نصل.

گوش کن از من تو یکی داستان
 آنچه بدیدیم بگـوییم آن^۲
 مخزن اسرار (نظامی) بگفت
 دُر معانی سخن را بسفت
 مخزن نادیده ز بحث قمار
 نیز بماند ز من این یادگار
 عرض کنم دیدنیم بیش و کم
 بیستم شعبان مبارک قدم
 میل شکار و هوس گرمسیر
 بر دل من گشت چنان جایگیر
 خور^۳ چو برآمد بسر کوهسار
 بر فرس تیز شدم من سوار
 توشه آن راه همه ساختم
 رفتم و از خانه بپرداختم

۱- نهم شیعه له‌بهر روشنایی چاپه‌کهی (حسن) و نوسخه‌ی (دک و کب) دا رینکخواوه، نوسخه و چاپه‌کان ناته‌واو بوون، هه‌له‌ی زوریش له هه‌رسیکیاندا هه‌بوو، ناچار بووین به‌م شیوه‌یه‌ی سه‌روه رینکی بـخه‌ین. له‌سه‌ر شیعه‌که‌یش له نوسخه‌کاندا نووسراوه (کلام طاهرینگ در خدمت قمار). له راستیدا وشه‌ی (قمار) هه‌له‌یه و ده‌بیت (قمار) بیت.

۲- چاپ: همان.

۳- چاپ: هور.

۴- چاپ: برآید.

وادیسه^۱ پیمای تکاور بزیر
طیّ همی کرد ره گرمسیر
الغرض آن خنگ^۲ چو باد سحر
بر جبل^۳ و دشت نمودی گذر
تا که مرا برد به (کانی چقل)^۴
همچو خور آرند به برج حمل
منزل پاشا بود آن جایگاه
لایق آرامگه پادشاه
قصر معلاش^۵ خورنق مثال
جای نظاره به جنوب و شمال
منزل پاشای^۶ خداوند جاف
برده گرو از قلل کوه قاف
چیست مر آن حضرت پاشا بنام
باد همیشه به جهان شادکام!

۱- چاپ: باد.

۲- چاپ: صبح.

۳- کب: قتل.

۴- کانی چه قتل: ناواییه که له لای گوندی شاکه له، روویه رووی ناحیه ی رزگاری نیستایه له شاری که لاز.

۵- چاپ: معاش.

۶- چاپ: پاشا.

آن که بود شهره به محمود نام
هست چو محمود ورا^۱ صد غلام^۲
آن که به بخشایش و جود و کرم
رفته ورا^۳ نام به (روم و عجم)
بذل کرم چون کند آن پُر هنر
گوی که ابرست^۴ و بیارد مطر
شیرکشی خوش منشی پر هنر
از همه امثال بر آورده سر
ملجأ بیچاره و شاه و وزیر
جای امید همه بُرنا و پیر
شاهد اقبال هم آغوش^۵ اوست
طالع فرخنده قباپوش اوست
هر چه کنم وصف از آن نیک نام
نامه توصیف نگردد تمام

۱- چاپ: بر او.

۲- نام بهیته به پیتی نوسخه‌ی (کب) راستمان کرد و و ته‌وه.

۳- چاپ: بر او.

۴- چاپ: ابراست

۵- چاپ: در آغوش.

باز بیایم بسر گفت خویش
آنچه در آن جای بیامد^۱ به پیش
چون ز تنم رنج سفر دور شد
حال^۲ دلم خُرم و مسرور شد
یافت چو شعبان معظم تمام
رفت چو یک روز ز شهر صیام^۳
شب به^۴ سر آمد چه شبی تنگ و تار!
تارتر از قلب اسیران^۵ زار
مرغ سحر بسته دهان خودش
گفتی که ببریده دهان خودش^۶
دست دُهل زن زدن^۷ باز ماند
هم دُهل از نعره و^۸ آواز ماند
مرغ شب آهنگ^۹ خروشنده شد
سبعه سیاره فروزنده شد

۱- چاپ: بیاید.

۲- چاپ: تازه.

۳- کب: نم بهیته ی نه هیناوه.

۴- چاپ: چو.

۵- چاپ: امیران.

۶- چاپ: گفت که ببرید دهان بدش.

۷- چاپ: دُهل.

۸- چاپ: ز، هه لیه و ده بیت (و) بیت.

۹- چاپ: شبانگاه.

چشم عَسَس خواب به^۱ هم برنشانند^۲
بهر طمع دزد بیبازار رانند^۳
الغرض آن شب همه آزدگان
خُرد و بزرگ همه بگزادگان
جمله به ایوان معلی^۴ شدند
خدمت با^۵ شوکت^۶ پاشا شدند
گفتی^۷ که کاووس کی^۸ دادگر
تکیه زده بر زیر^۹ تخت زر
صف زده‌اند مؤید و مردان کار
تا که چه فرمان بدهد شهریار
مجلس بگزاده شد آراسته
غم ز دل مجلسیان کاسته

۱- چاپ: ز.

۲- جاران به پاسه‌وانی بازار و دوکانیان دهوت.

۳- چاپ: ماند.

۴- چاپ: معلا.

۵- چاپ: ذی.

۶- چاپ: شکوت.

۷- چاپ: گفت.

۸- چاپ: یکی.

۹- چاپ: زیر.

بنده بیچاره در آن^۱ انجمن^۲
گوش گرفته سخن این و آن^۳
رفت ز هر باب در آن^۴ انجمن^۵
چند گهر، رسم ادای سخن
عاقبت کار بران شد قرار
انجمنی^۶ ساز کنند^۷ از قمار
تند دوی تیز بمانند^۸ دود
سوی صلاحیه فرستند زود
نامه برد بهر مجید بگ^۹ دوان^۸
باز نماند ز شدن یک زمان
نامه نوشتند و فرستاده رفت
سوی صلاحیه خرامید تفت
نامه^{۱۰} دیگر بسوی مالمدیر
امر چنان رفت نویسد دبیر

۱- له چاپه که دا نم وشه یه نه هاتووه.

۲- چاپ: انجمن.

۳- له چاپه که دا نم نیوبه یته نه هاتووه.

۴- له چاپه که دا نم وشه یه نه هاتووه.

۵- له چاپه که دا نم نیوبه یته نه هاتووه.

۶- کب: انجمن.

۷- چاپ: دهند.

۸- چاپ: و آن.

مال‌مدیر^۱ همهٔ خانقین
زود بیاید پی اعدای^۲ دین
رفت یکی پیک دگر^۳ با شتاب
تند سبکرو چو درخشان^۴ شهاب
من متعجب شدم از این خیال
از یکی بگزاده نمودم^۵ سؤال
گفتمش ای دوست چه کار است این؟
کرده خدا نهی مسلمان^۶ از این
آیه^۷ حق هست در آن آشکار
هر دو حرامند خمار^۸ و قمار
کار شیاطین و دیو و ددست
نزد خدا لهو [و] لعبها بدست

۱- کب: مال‌مدیری.

۲- چاپ: اعلام؛ کب: اعداد؛ نسخه بدل کب: اصلاح خ. هه مورویان هه‌له‌یه و نه‌ه‌ی سه‌روه دروستره.

۳- کب: دیگر.

۴- چاپ: درخشد.

۵- چاپ: بکردم.

۶- چاپ: به قرآن.

۷- چاپ: آیه.

۸- چاپ: شراب.

کس نشینده است در این^۱ انجمن
امر خدا با^۲ نبی مؤتمن
گفت به پیغمبر عالی جناب
از می و میسر بکنید^۳ اجتناب
عرض نمودم به همه سروران
بهر شما نیست از آن رایگان^۴
گفت بلی جمله شنیدیم این
در کتب شرع بدیدیم این^۵
لیک یکی عالم و دانا ز شرع
عاقل و دانا و توانا ز شرع^۶
مفتی و فرمانده [و] رهبر بود
بر سرما گفت وی افسر بود
دوش بفرمود به بگزادگان
روز جزا نیست شما را زیان
فعل قمار از پی صحبت بود
پیش خدا مایه عزت بود

۱- چاپ: آن.

۲- چاپ: بر.

۳- چاپ: بکند.

۴- چاپ: شایگان.

۵- چاپ: بباشد یقین.

۶- چاپ: ورع.

یکسره گفتیم بتو نگریم
جز سخن شیخ غنی^۱ نشنوم
بنده چو بشنیدم از او این^۲ جواب
غیر سکوت هیچ ندیدم صواب^۳
الغرض آن شهر مبارک قدم
رفت به بی ماتمی^۴ و درد و غم
پیک فرستاده ز ره^۵ در رسید
گفت پیامد بشتابان مجید
با خودش آورده بسی سیم و زر
بهر قمار آمده بسته کمر
مال‌مدیر هم برسید آن زمان
از قدمش جمله شدند شادمان
هر دو رسیدند مدیر و مجید
رسم خوش آمد به نهایت رسید^۶

۱- چاپ: و ملا.

۲- چاپ: از ایشان.

۳- چاپ: جواب.

۴- چاپ: پی ماتم.

۵- چاپ: بدو.

۶- چاپ: خوش آمد به غایت؛ دک: رسم نهایت به خوش آمد رسید.

باز چو این طارم بی تار و پود
گشت سیه چرده بمانند دود
ظلمت شب صفا^۱ شکن روز شد
شاه حبش سلطنت آموز شد
خضر برفت از پی آب حیات
ظلمت شب آمده از شش جهات
شب چه؟ بسی تار چو زلف بتان
یا که چو بخت سیه عاشقان
الغرض آن شب ز همه سروران
راحتی و خواب نهان شد نهان^۲
جمله بخود نیز پرداختند
نقش خیالات همی باختند
تا که به کام که بود روزگار
شاد که باشد، که بود دل فگار^۳
باز ز نو انجمن آراستند
«برلی»^۴ و «پاپاز» و «دولو»^۵ خواستند

۱- چاپ: ظلمت شب آمده.

۲- له چابه که دا نهم به بته نه هاتوره.

۳- چاپ: شود رستگار.

۴- کب: پُری.

۵- چمن و دره قهیه که له یاری و دره قان (کۆنکان).

دسته سر بسته «برلی» شوم
شوم‌تر از خوانسدن آواز بوم
گفت (مجید بگ) ^۱ که بیارید ^۲ پیش
گرچه حرام است بآیین خویش
کاغذ پر صورت و نقش و نگار
زود شد آماده ز بهر قمار
حلقه زدند گرد وی آزادگان
مال‌مدیر و همه بگزادگان
صورت «پاپاز» نمودار شد
جمله بگزاده خریدار شد
حضرت «پاپاز» چو آمد پدید
گفتی ^۳ که صورتگر چینش کشید
هر طرفی ^۴ سیم و زر بی‌شمار
جمع نمودند ز بهر قمار
هر که بدیدی رخ نحس ^۵ «دولو»
روی ترش کردی و چین در برو

۱- چاپ: مجید بیگ.

۲- چاپ: بیارید به.

۳- چاپ: گفت.

۴- چاپ: طرفش.

۵- چاپ: نقش.

قسمت آن مرد که «پاپاز» بود
خرم و با خنده و آواز بود
بس که بشد^۱ باخت در آن سیم و زر
پرز درم گشت جهان سریه سر
مختصر آن لیلۀ پر شور و شر
برد بُد باخت بُدی تا سحر
صبح چو تیغی ز تبسم کشید
سینه شب تاب^۲ جگر بر درید
مال مدیر بس که درم باخت کرد
گشت لبش خشک دو رخساره^۳ زرد
چون که بُدی ترک به ترکی زبان^۴
گفت: ^۵ چنین با غم و آه و فغان
وای دیدی^۶ بر شی^۷ مز قالمدی
باد هوا پاره می کس آلمدی

۱- چاپ: به شدت.

۲- چاپ: باب.

۳- چاپ: و رخسار.

۴- چاپ: ترک، بدی گفت بترکی زبان.

۵- چاپ: داد.

۶- چاپ: دید.

۷- چاپ: شی.

بن ینه^۱ گلدم نه حضر^۲ ایلدم
سهو اییدی نی بلکه فنا ایلدم
لیره لرم جمله سنی^۳ جالدی لر
باقی قلانی^۴ بواره آلدی لر
کش^۵ فی شو دفعه اگر آصمیم
تویه دها کاغد^۶ آل آصمیم
اولدر^۷ آخر بنی قهر قهار^۸
مصلحتم بونده که ایسته م فرار
باقی نه بلا گلدی نیه ناگهان^۹
ثروتمه برلی گیتردی زیان^{۱۰}

-
- ۱- چاپ : جمدیه.
 - ۲- چاپ : خطا.
 - ۳- چاپ : لری.
 - ۴- چاپ : تالانی.
 - ۵- کب: کند.
 - ۶- کب: کاغذی.
 - ۷- کب: اولدیر.
 - ۸- چاپ : قمار.
 - ۹- چاپ : ناگان.
 - ۱۰- چاپ : زمان.

کیسمه بنم حالمی بیلمز^۱ تمام
طوتدی نبی فعل شنیع^۲ حرام
«خانقین»ه عودت^۳ ایدر سرم اگر
توبه دها ایتمیم^۴ عزم^۵ سفر
شو سفرم^۶ ده بلرم^۷ گر نجات
کردلره^۸ اصلا ایده مم التفات
از همه خوشتر بشنو این سخن
آنچه که من^۹ دیدم از آن انجمن
من ز مجید بیگ نمودم سؤال:
ای که نپرسی ز حرام و حلال!

۱- کب: بلمز.

۲- چاپ: شنعی.

۳- چاپ: عودله.

۴- چاپ: ایتهم.

۵- چاپ: عزمی.

۶- چاپ: سفر.

۷- چاپ: بولدم.

۸- چاپ: گر مره.

۹- چاپ: چنان.

راهرو^۱ کعبه اعظم شدی
آب خور^۲ چشمه زمزم^۳ شدی
طوف^۴ حرم کردی و خیف و مینا
زحمت آن^۵ راه کشیدی چرا؟
خویش کنی آلوده فعل بد
مر تو نترسی ز خدای احد
گفت: که فرضی^۶ بُد^۷ و کردم ادا
عفو کند این گنهم هم^۸ خدا
باز همین گنبد نیرنگ باز
گشت به آیین سبق سحر^۹ ساز
ظلمت شب خیمه بر افراختی^{۱۰}
نور جهان پرده نشین ساختی^{۱۱}

۱- چاپ: راهی، دک: ره‌ری.

۲- کب: خوری.

۳- چاپ: کوثر.

۴- چاپ: طواف.

۵- چاپ: رحمت از آن.

۶- چاپ: فرض.

۷- چاپ: بود و.

۸- چاپ: ز جهنم.

۹- چاپ: بحر.

۱۰- چاپ: افراخته.

۱۱- چاپ: ساخته.

کرد^۱ نهان^۲ طلعت^۳ خورشید را^۴
داشت عیان^۵ چهره ناهیده^۶ را^۷
یوسف یعقوب فرو شد به نیل
صبر ز عشاق شد اندر رحیل
زنگی و رومی چو شدند کینه کش^۸
زنگی در آورد و را زیر کش^۹
شب به سر روز که چون چیره شد
مال مدیری چو فلک خیره شد
باز بفرمود که بزم قمار
ساز کنند یکسره مردان کار
بر لسی و پاپاز در آویختند
خون دل مال مدیر ریختند
یک طبقی داشت ز سیم سفید
صاف بماننده تابنده شید

۱- چاپ: کرده.

۲- چاپ: جهان.

۳- چاپ: طلعت.

۴- چاپ: راه.

۵- چاپ: جهان.

۶- چاپ: ناهیده.

۷- چاپ: راه.

۸- چاپ: زانکه درو می چو شدند کهنه کش.

۹- چاپ: رنگ بر آورده و را زیر کش.

سویله دی بون^۱ مشتری مستحق
قیمت^۲ ویر سنه^۳ ویریم^۴ شو طبق^۵
ویردی طبق پاره سی آلدی مدیر
کرد نگاهمی به طبق خیره خیر^۶
آه دیدی طالع ناسازگار
اِپتدی بنن بویله اسیر قمار^۷
صاندی طبق پاره سنی الديرر
کرد نگاهان به طبق خیره خیر^۸
الغرض آن شب بخمار و قمار
مست شدند قوم دیانت شعار
جمله بخود نیز نپرداختند
آنچه بُدی مایه همه باختند

۱- کب: سویلدی بوق.

۲- کب: قیمتی.

۳- چاپ: صوله.

۴- چاپ: ویرده؛ کب: ویردهیم.

۵- چاپ: نیمشه و طبق.

۶- نهم بهیته له چاپه که دا نییه.

۷- نهم بهیته له چاپه که دا نه هاتووه.

۸- له چاپه که دا نهم بهیته له گهل دوو سنی بهیتی پیشوودا تیکهل بووه و له نوسخه‌ی (دک) یشدا نه هاتووه.

باز چو شد صبح قدم در رکاب
برقزنان^۱ تیغ کشید آفتاب
تفرقه شد لشکر زنگی حبش
شید برافراشت به کیوان درفش
روز چو شد جمله به هوش آمدند
جمله ز غم دل به خروش آمدند
مال‌مدیر باخته را در کتاب^۲
کرد رقم تا که نماید^۳ حساب
الغرض آن شب به خمار و قمار
نیست شدند قوم دیانت شعار
بود در آن مجلس بزم خمار
باخته^۴ میر علی بگ هزار
باخته^۵ مال‌مدیر و مجید
عاقبت کار به نهصد رسید^۶
یک به یک آن قوم همی باختند
یکسره با درد همی ساختند^۷

۱- دک: سحر.

۲- دک، کب: مال‌مدیر باخته‌هایش ز کتاب.

۳- چاپ: بماند.

۴- چاپ: وای به حالش که به سیصد رسید. نهم بهیته و دوو بهیتی پیشوو له بهر روشناییی نوسخه‌ی (کب) رینکراوه.

۵- له (دک) دا نهم بهیته نه‌هاتوووه.

تابه کی آن^۱ قوم خسارت شعار
غرق گنه باد همه روزگار؟
طاهر ازین وعظ ترا کار نیست
گوش دهندہ بسخنہات کیست؟
ختم سخن باد صلوة^۲ و سلام
بر نبی اشرف یثرب مقام^۳

۱- کب: نہم وشہی نہہیناویہ.

۲- کب: صلات.

۳- نہم بہیتہ لہ نوسخہ کہوہ و ہرگیراویہ.

۱

گویند به شب دیدن آینه نکو نیست
ما روی تو در موی تو دیدیم نکو بود

۲

تا تو نگاه می کنی کار من آه کردنست
ای به فدای چشم تو! این چه نگاه کردنست؟

۳

سگ کوی تو به بوی دل ما می آید
سگ اویم کزو بوی وفا می آید

۴

ز رسم دلبری آن شوخ بی خبر باشد^۲
وفا و مهر از آن خوب رو نیاز مکن

۱- نهم چند بهیته له نوسخه‌ی (تا و کم) وهرگیراوه.

۲- نهم بهیته له (کم) دا له کۆتاییی غه‌زلی (عرق کرد آن رخ... دا هاتوووه.

ترکی

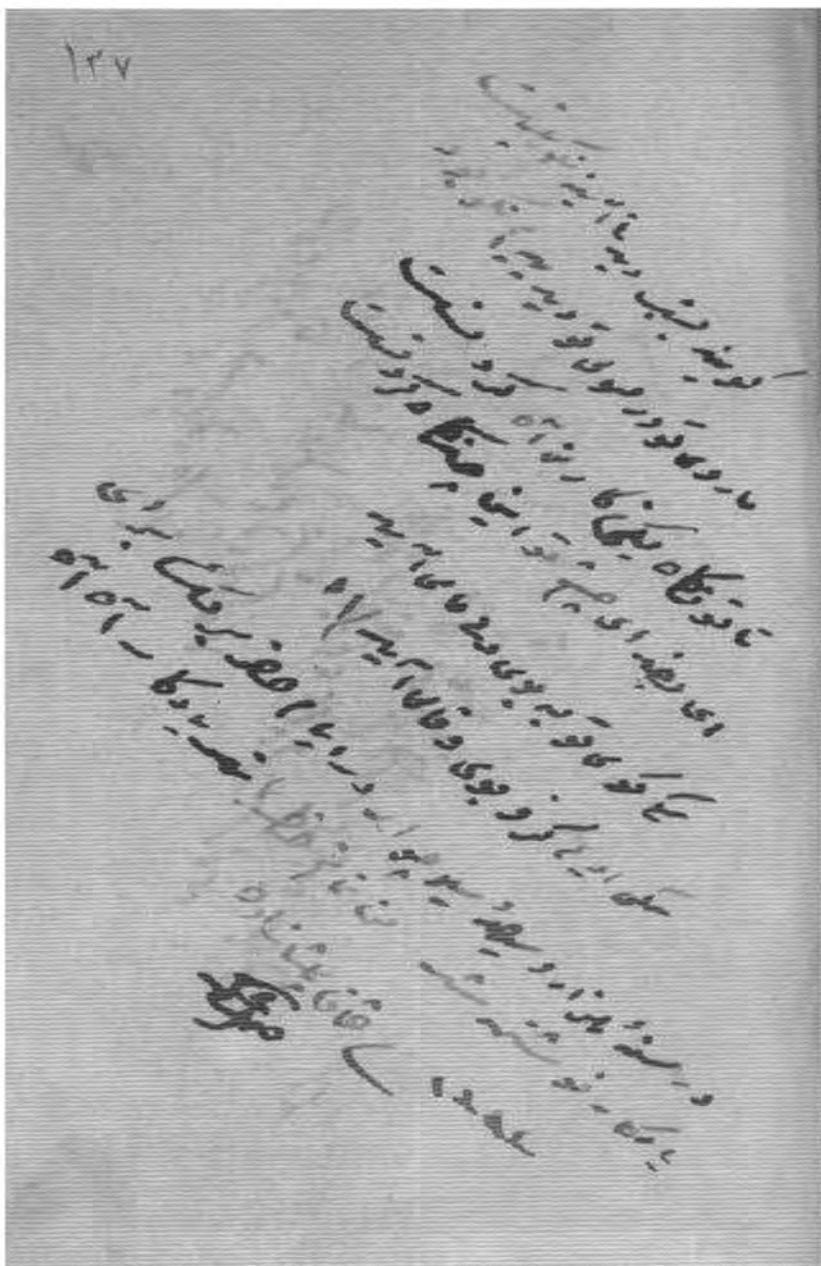
صلیب آساینه قسوردی خم زلف پریشانی^۱
قالیرسه بوریلله اول کافر بوزار دین مسلماننی

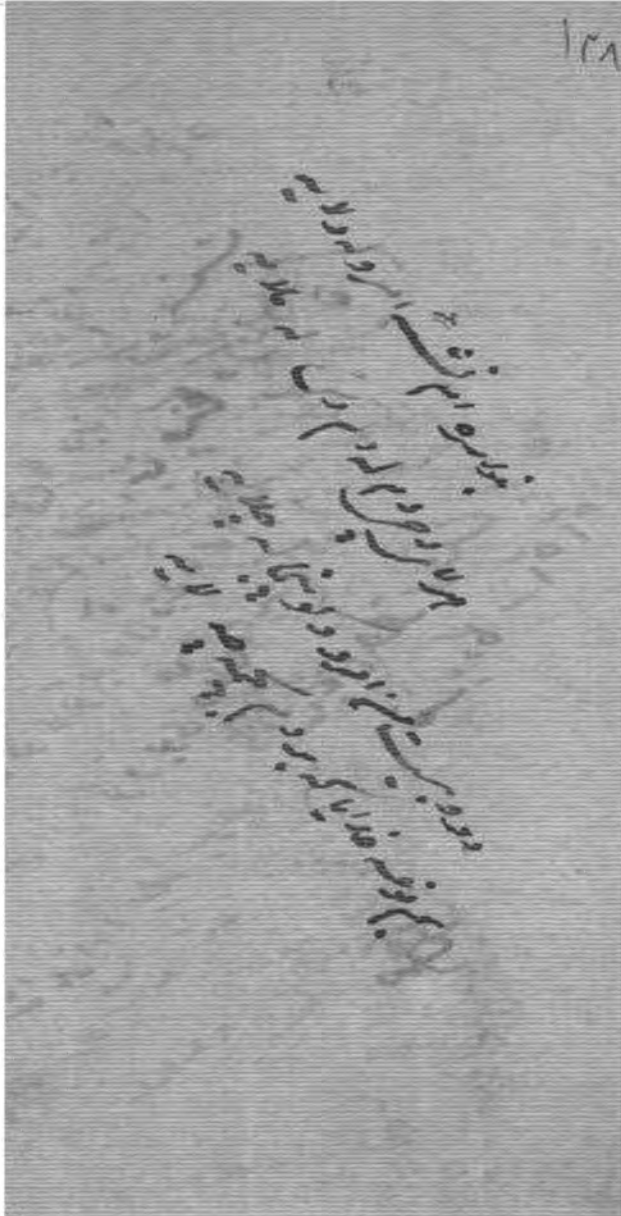
۱- نهم شیعره له نوسخه‌یه‌کی دیوانی زیوه‌ری شاعیردا هاتووه، نوسخه‌ی ژماره (۱۰۸۷۱ hs. Or.)، له کتیبخانه‌ی گشتیی به‌رلین.

وینہی دستنوسہ کان

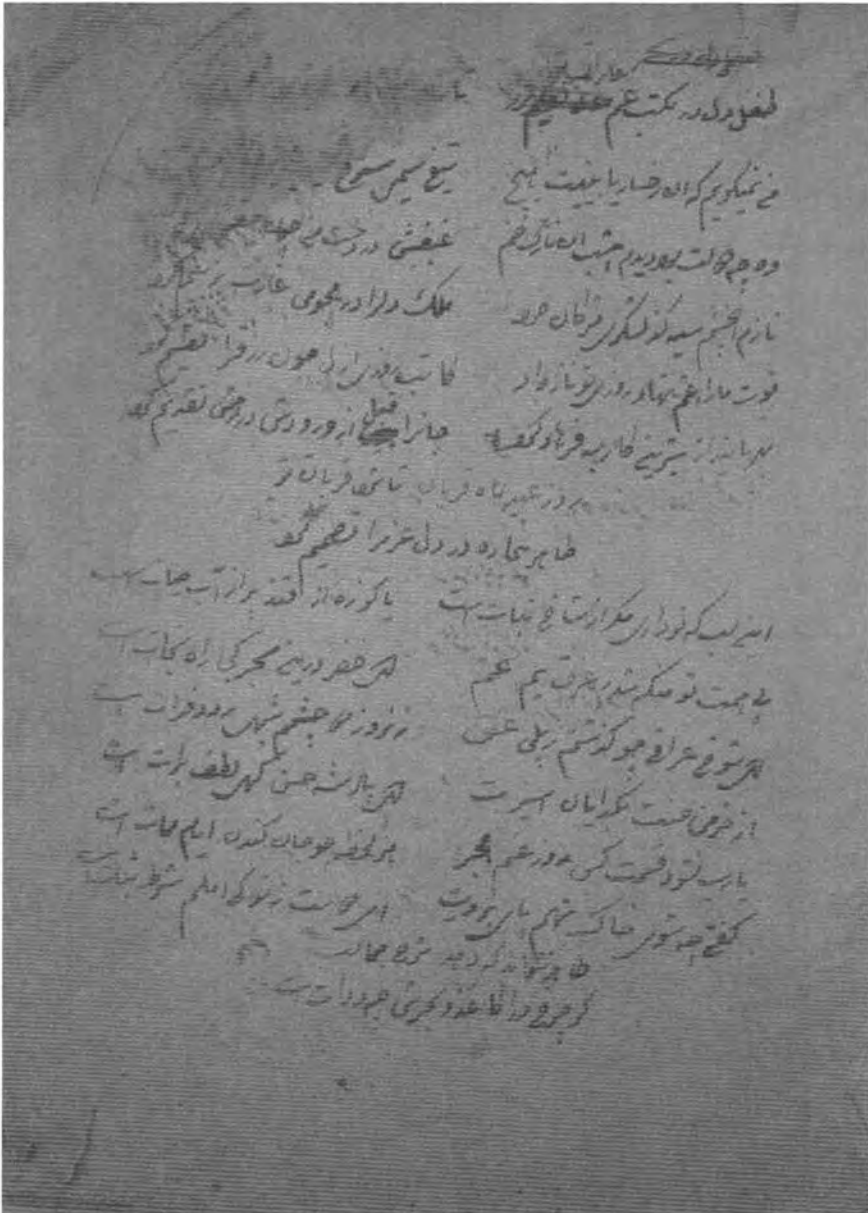
ده‌ست‌ختی شیعه فارسیه‌کانی تاهیره‌گی جاف «کم»







دہستونوسی مسوہدہی دیوانی تھیر بہ گ بہ پینوسی خوی «تا»

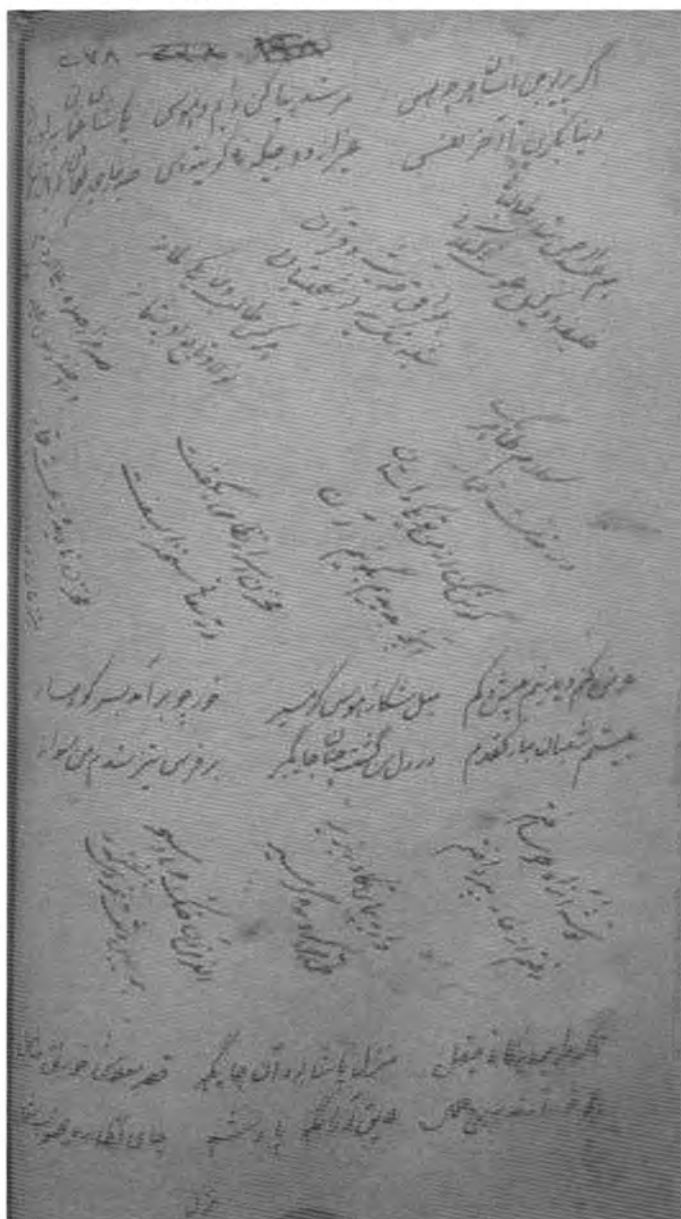


مرده ایست که است شکر لعل بار آمد
 جان رفتی بخت ای که بار آمد
 کوزل در دم ساد تو از بجز وجود
 یوسف کشید از چشم چه بار آمد
 زنده از دل نه چیزی از زده فراق
 خدایه که نظام و سفر بار آمد
 کرد در دهنه بر خشی حله تا یک ما
 یار با عاقری چون زهی قمر بار آمد
 از سیلان ز فاق کنت ترا کرد مرد
 چه میداد از شد جا خوب خبر بار آمد
 عین ز تیغ بد از فقی ان با عزیز
 تا که او با لب پرز شکر بار آمد
 ملک محمود را کیت که در آن کردند
 لکه غمزه که با فتح ظفر بار آمد
 بر دزدان غم از زده و چه ساد فری
 با چون شب یازد و در از بار آمد
 دارد ایست که کبود ز شکر لعل
 یار با عاقری است
 بر دست ظاهر اگر خسته چکر بار آمد
 هر کس که در بزم علم الهی است
 کلوان خاد در زلف بر اصل
 نوبت کنت طرا حرام الهی است
 یافت از هر چه جهان از هر آن عالم
 هر کس طالب برید حرام الهی است
 که کوه شیشه فلک به بر سینه
 دقت دیدار مع آنا حرام الهی است
 کنت محمود ایست که در بزم علم
 ان دشمنی که گرفتار حرام الهی است
 هر کس که در بزم علم الهی است
 الحق او در سر از حرام الهی است
 هر کس که در بزم علم الهی است

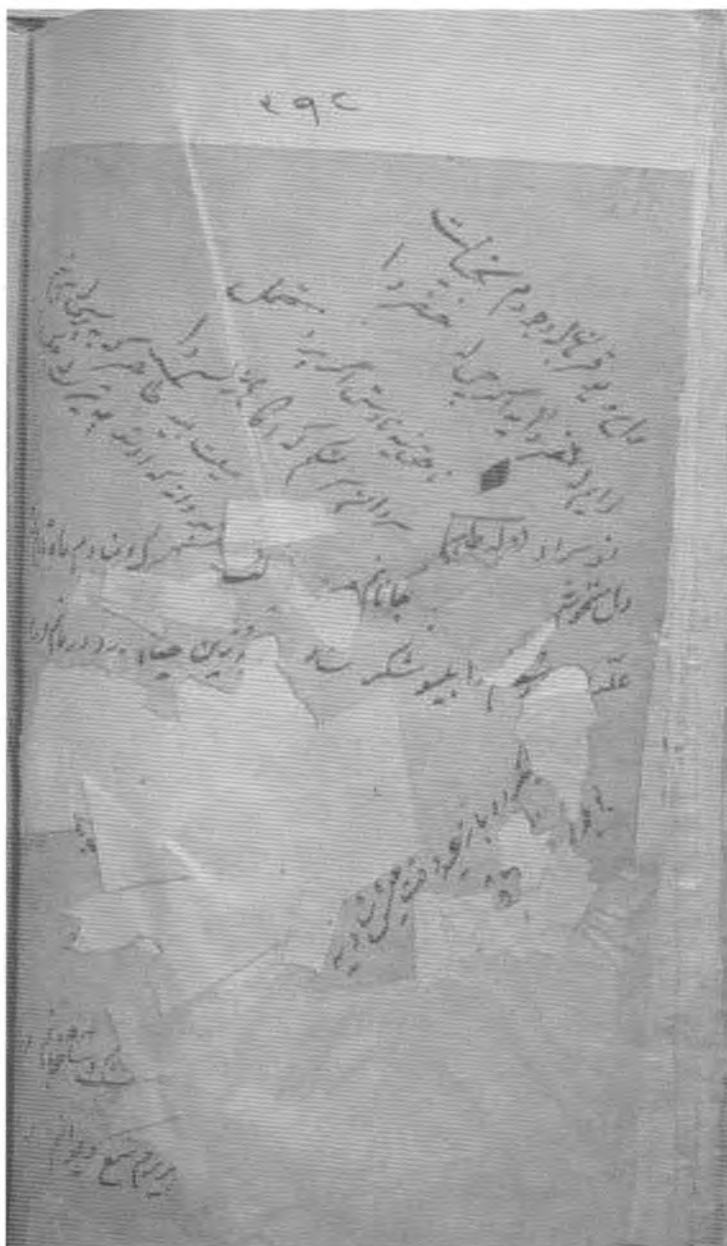
ای کسی که سستی برهوشی بار نباشد الحق بخرد هیچ در آرزو نباشد
 در کفنی بخار بگویند که امروز بسیار از آنکه خیز از نباشد
 رفتم بجای تا شهر از تو بگویم چون دور تو ای در کیم از نباشد
 با کام ز خسته کردید در جرم بار چه کم بگفت که بیدار نباشد
 ای جان به چون خسته گفتند به دل ز کسی جوید خسته تو کار نباشد
 کفر از پیر از درون بینی تو گویم دیدم هر وقت طافت تقاضا نباشد
 صبر از تجربه کنی تا که بدانی اورد خود خسته عاقبت غم بار نباشد
 طهر ز سحر تو با مال وفا گشت
 از حرات ز تو جوید ز تو آید

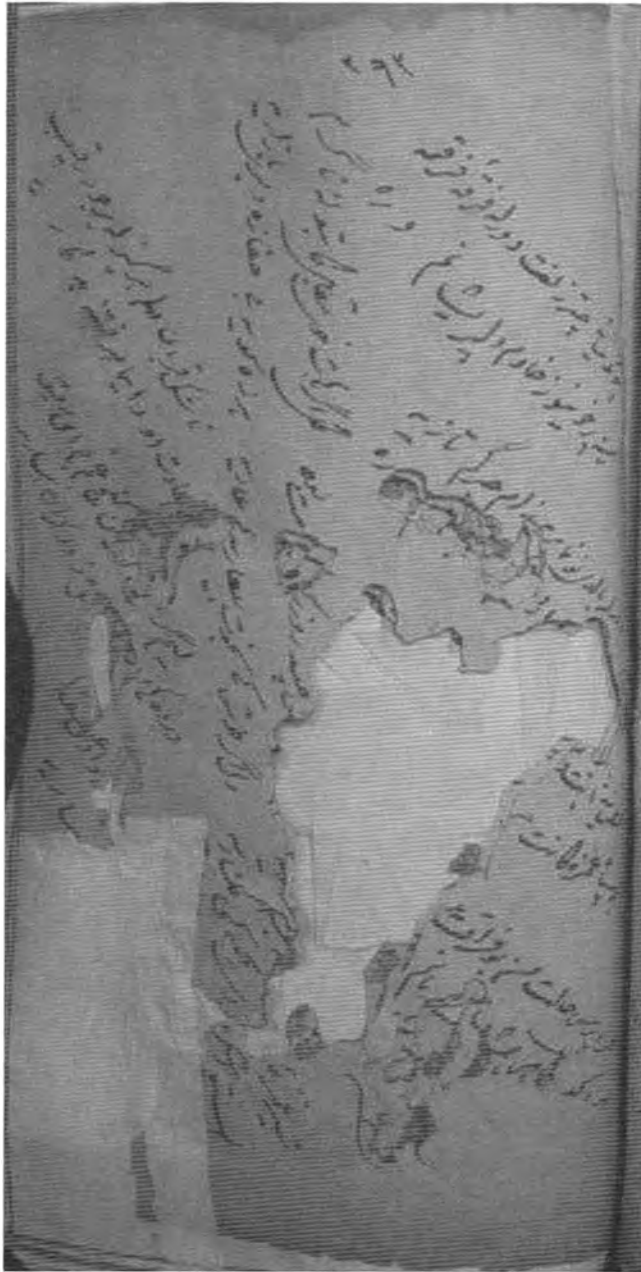
نازم ز تو بگویم چه بیدار کند عمر برین به نگاه همه بر باد کند
 با خاک گرفته تا آلود کند میند سردار ای چه نکره آنرا کند
 با دست کنی تا که بگوید بگویم بیایور چه باشد که مرشد کند
 بیشتر از که برود بگر لاله هنوز قصه خون دل و دیده هر یاد کند
 با هر چه هست غم ز دست بر می آید باقی است در آن نامه و یاد کند
 ای سوز که در هر تناسخ طاهر جان که در هیچ کس یاد کند
 و در عفت غم زینت آید نظر تو بین که ما بر یاد کند

دہستونوسی مہلا تہ حمدی دہککھی «دک»

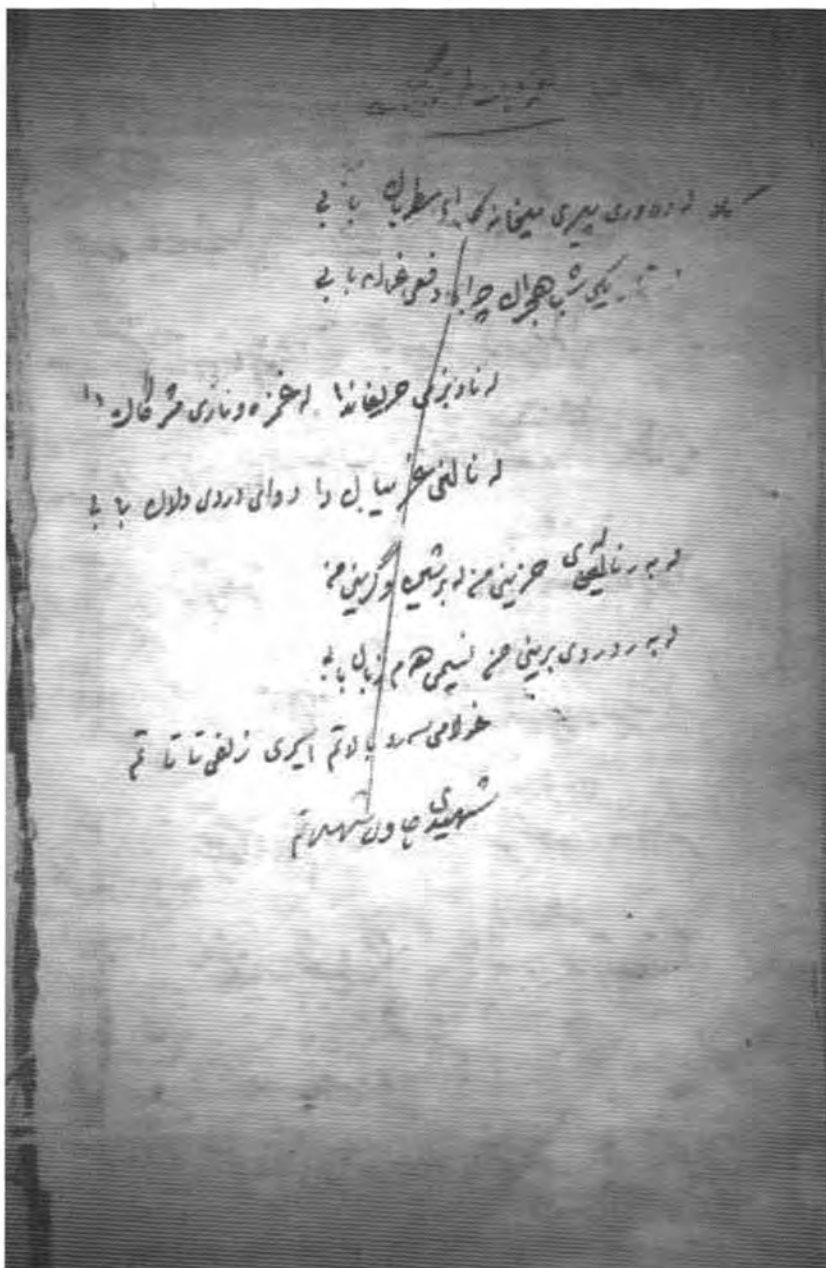








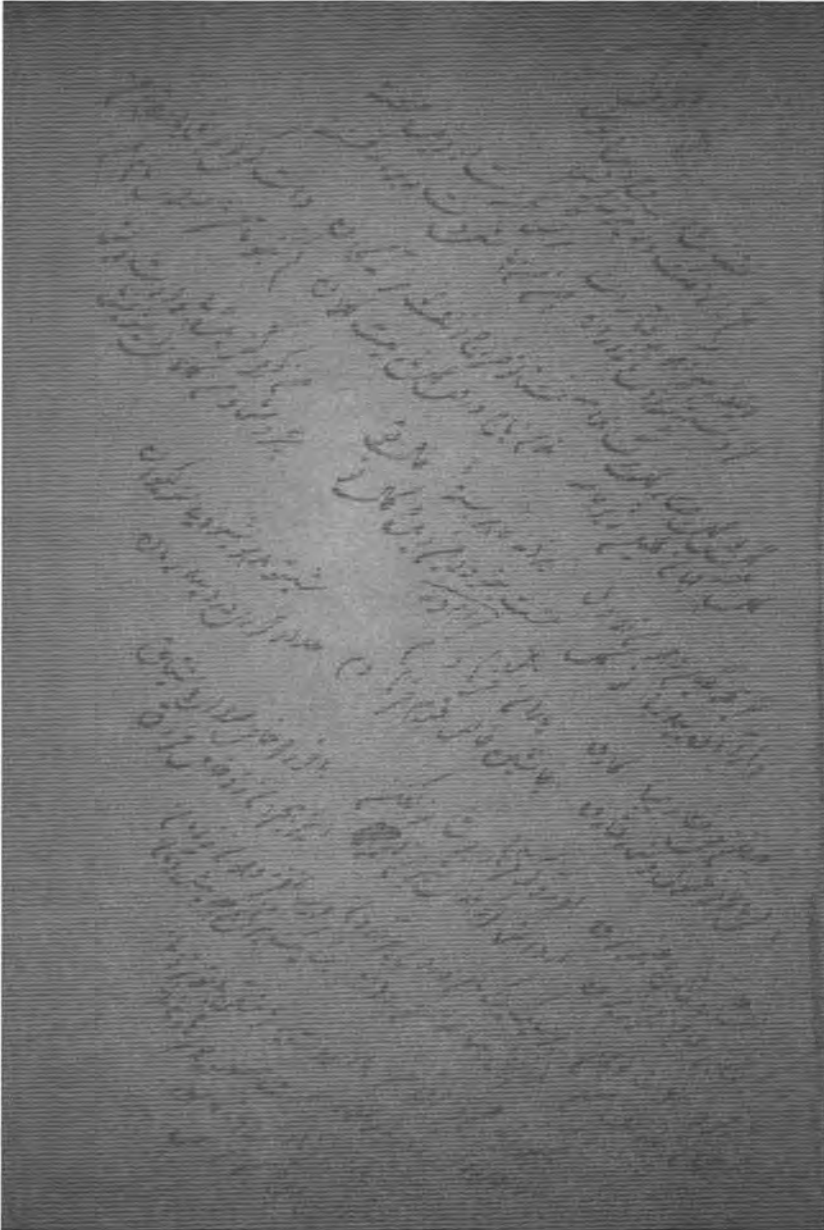
کده شکۆلی کفری «کف»



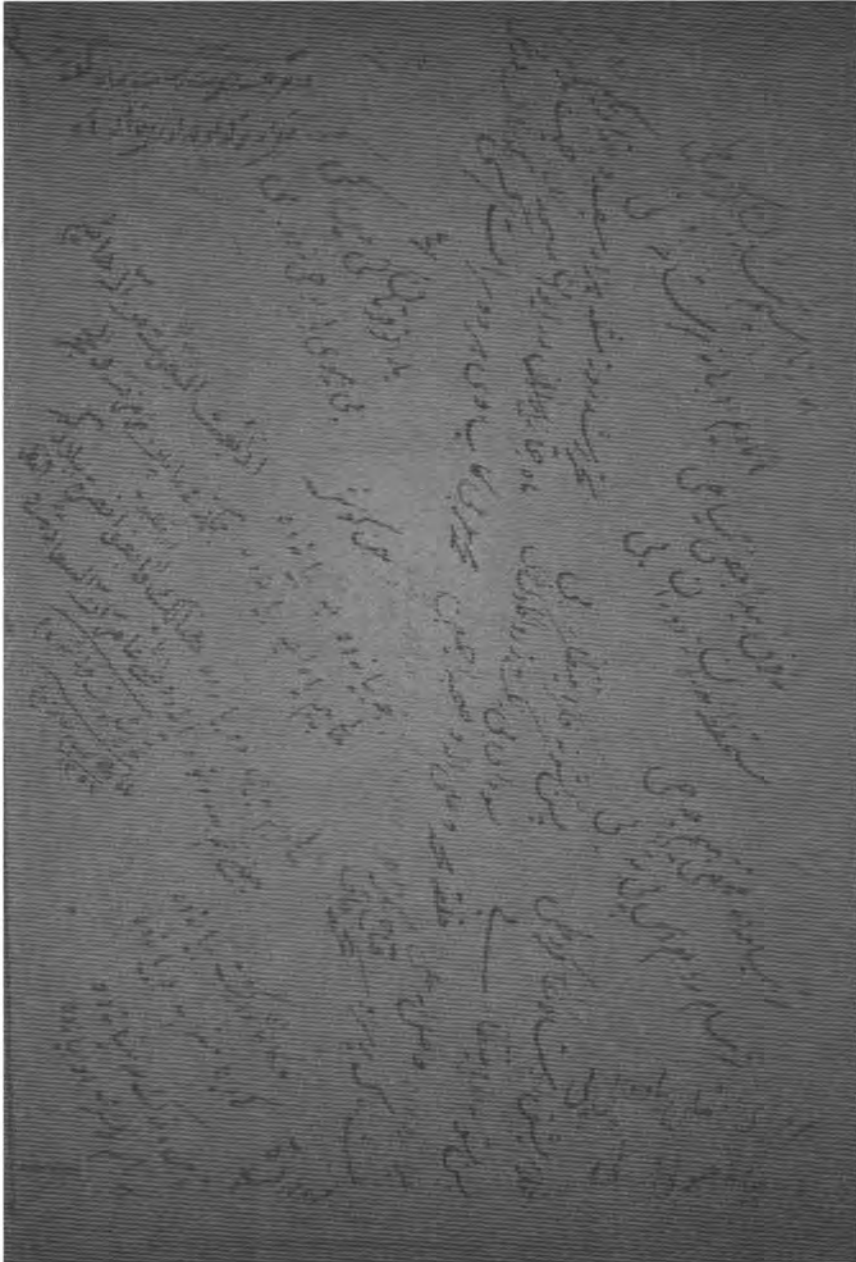
چو درین یکشنبه فان در که تو با ما
 بگوئی ز یاد دل بر می آید
 چونکه از بندگی تو سال حال نه
 مستحق رحمت تو سوگندم ز کارم
 بجای آنست نهای غیر لفظ تو بنه
 گریه بخشی دره بخشی چو شایدا
 طلب ریای شفاعت کنی و کنی
 بوی رحمت تو دردم سودا گم
 ندیم نه از لطف به نصیب لازم
 چونکه زمره شفیع نه شود حرام
 لغت شاه انشا الله که ما تیرین
 چو بخشی ذوق ابرو نظر که پر شکم
 چو دل در دست پر از اهدا و خیار و دوا
 ز خود گرام بو زوات زود بقام ده
 کفر از در زوات و از گرام کاریه
 ساکن رحمت عالم ماه تابانم در
 صفت ابرو در دست تو با ما
 عین ریای ملک هم شایدا

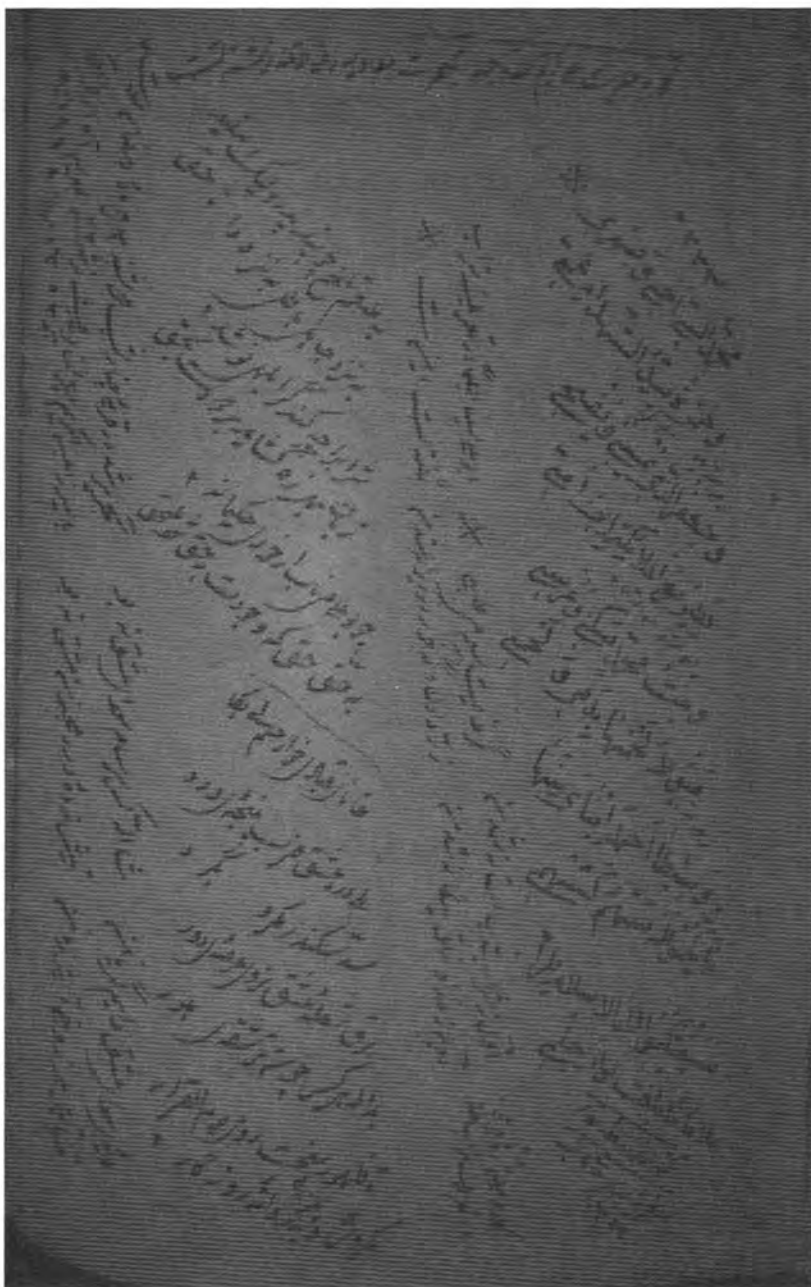
ایرکام کو رسویم کارہ بدم زاریہ ریو کرک جی عظیم شاہ فریم دورہ
سینہ نالہ ہر دو کو بیل لہ دور کفشت س بلطفی ہم لوینہ جان نام دورہ
بس جفا بنوینہ تر با ظلم ناقص چاہیہ کارین رحیم لہدی فری ہر دین ایمان دورہ
سوت بالات بدایم نفس قلب زارہ ہر دو کو خون کشت رسیدہ گرانم دورہ
دیدستی شوخ شکستہ نازینہ تارہ دارین جمع علم لیکت کریم دورہ
دل لہ ہجرت پر لہ خونینہ میر میر نام دورہ
ہر دو کو طاهر بدایم سینہ نالام دورہ
ہم شدہ لیا ت طاهر لیکت لہر عثمان ہما بہت خیر نام دورہ
تعمیر احمد در قیہ کفوی از جامع کبر روزی
تعمیر احمد در قیہ کفوی از جامع کبر روزی
تعمیر احمد در قیہ کفوی از جامع کبر روزی

کہ شکوستان «مح»



Handwritten text in Urdu script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The content appears to be a list or a series of entries, possibly related to a historical record or a collection of items. The text is somewhat faded and difficult to read in detail, but it contains several lines of script.





دهستنوسی موحه محمد موسته فاکوردی «مم»

بگردل لدهر تو کرد بده جاناد اغذار چون کرد به چو لاله با حساب انبهار

من تالم هیچ که از جور اغیار و بر کل نچسند در چمن کس تا بنزد زم غار

از مهر عشاق جانان گفتد که در دم داغ تو قدیمیم با نشان افتخار

بر سر دل آسوخان از دست تارک تم همچو شایه نی که میند بگک منقص غار

صرف غم سهرت باشد چند روزی غم کو منعی چنگ زن در بنا باشد پایدار

شهرت با جسم دارد همچو عشاقی رفیق شیوه مهر و وفا در نزد آن سیر غدا
از شکست کم کردد کربایی تو دمی

تا برای بددنت ظاهر باشد انتظار

ما قیا خیز جامی زان می امر یار بر لب و چنگ و کباب و شاد و کرب یار

سوسن در میان دگر کس سنبول چشمان تار و خود و سنا و چنگ و شیوه و سنا یار

تا شود تجمل عیش مجلس ماسر بر ساد و ز بافتد شش و باغ و عوی یار

از حجت بگدستکل در محفل عشاق و زود و زلف بر خجیت یک طبع غبار



قول جابل باکن ای دود برک استماع صحبت نادن بدانا سید ریج صلح

قسمت ما از ازل در خوان وصل نمود باقصای اها چون تو کن کردن تراغ

نارم ان خساگر کنگ و حسین موم از فرود غش خبر کردن با ندر استماع

صفت جان دادن از فرود من اوستم علم جنش را از بخون کرده ام اول سلام

در نشان وصل پر غم ایم ازیم در خلد شادی و غم نرس عجب یکجا که کردیم

کرمای کس ترانم جان بپایند از تو نسبت در عقیم تن بهتر از ان با استماع

خواه بر بخش نشان و خواه از پیش بران

عکم نود نزد طلا هرست مقبول و مطاع

مطرب بزین تو چنگ که گشت استماع مانع بیار باده بستت طرف رخ

حسکت از سموم کدر سینه زار زرق یک لحظه تا بر غم فلک ترکم دماغ

جانا عجب که روی ره می تو گشته نرس باز سفید چو شده در زیر بال تراغ

ساقی رو چشم تو همدم هست به چشم همدار شکم تو بدستم دی تراغ

۷۷

با خون دل نوشتم حمد از تو باران قاصد برفت و پیک با نام بر او پیش

یار چه بخت دارم دلداد ای حکوم می خورد با قیب برین بزدلش

او میرود دل از سپیدان چو شمشیر باز بست در پی صید با چکان شنا

تغیر با پیش کرد کاشانه دلم را منزل که تو باشد جانان کن جانش

چون وصلها دیرین در پیش چو دلم بزم غمی که پس زنی داد و ریش

روز قیام محشر دامن تو بگیرم
ظاہر نمائند کافر خندان دینی خدا

هدم می نام اگر هستی خوش باز گویم قصه سودا خویش

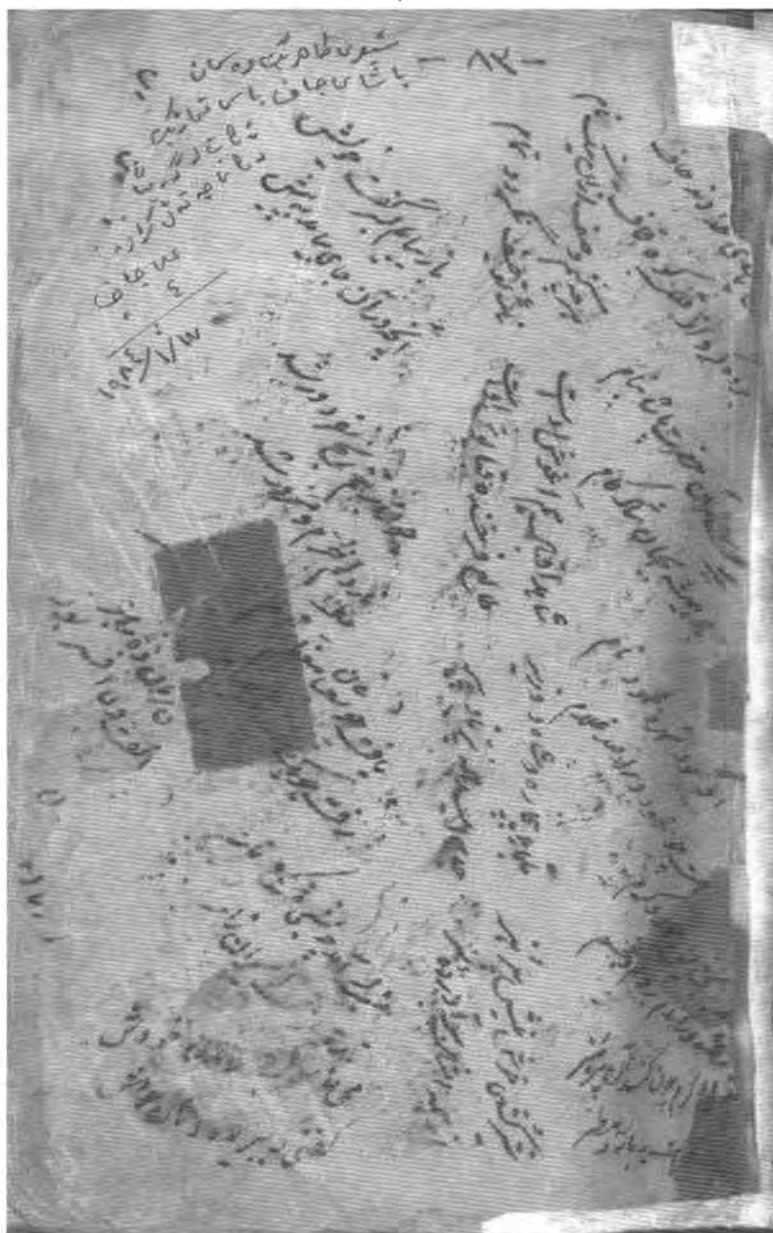
شبید دل پر سراب عشق سگش هر دم با جنبای خویش

چون ز ملک عشق مجنون بست کرد مار اسکم را در دامن خویش

ساعتی خواهم بر روز و ماه دل تا بگویم سر بر سر خویش

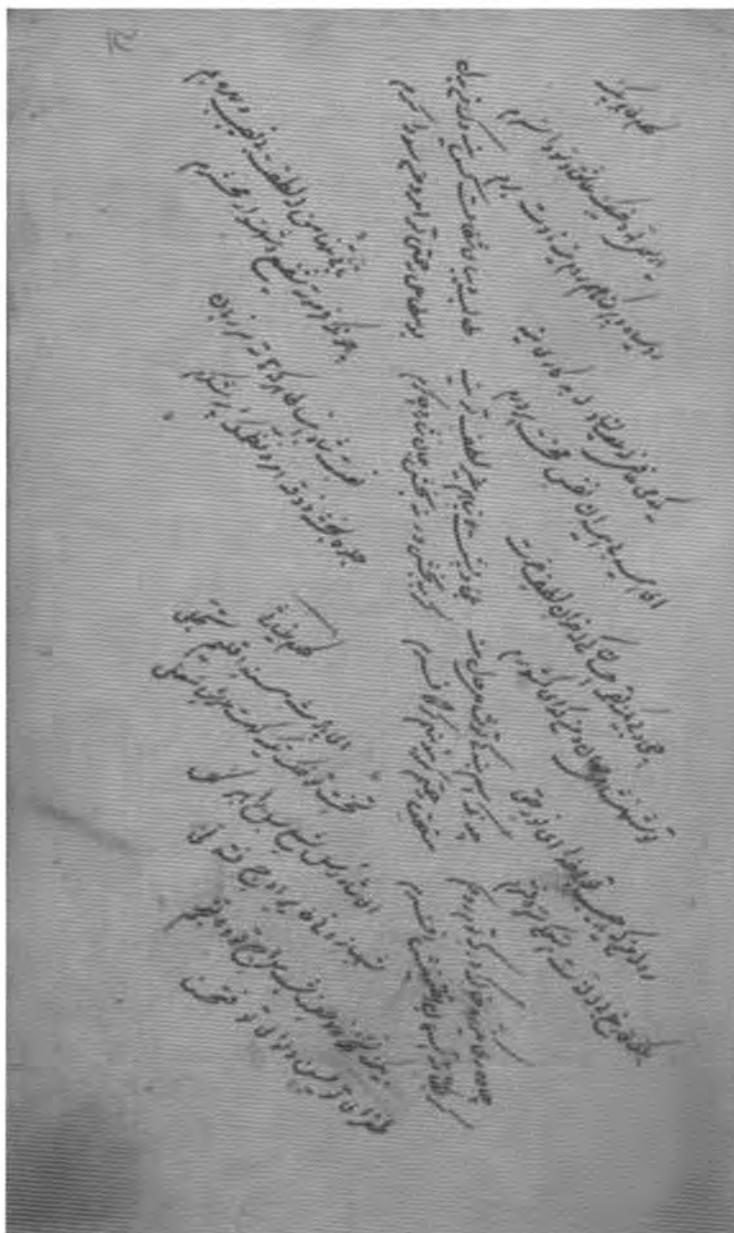
بطفا بر زبردستان که کند شمع ندر در روشنی در پای خویش

دہستونوسی کہریم بہ گی جاف «کب»

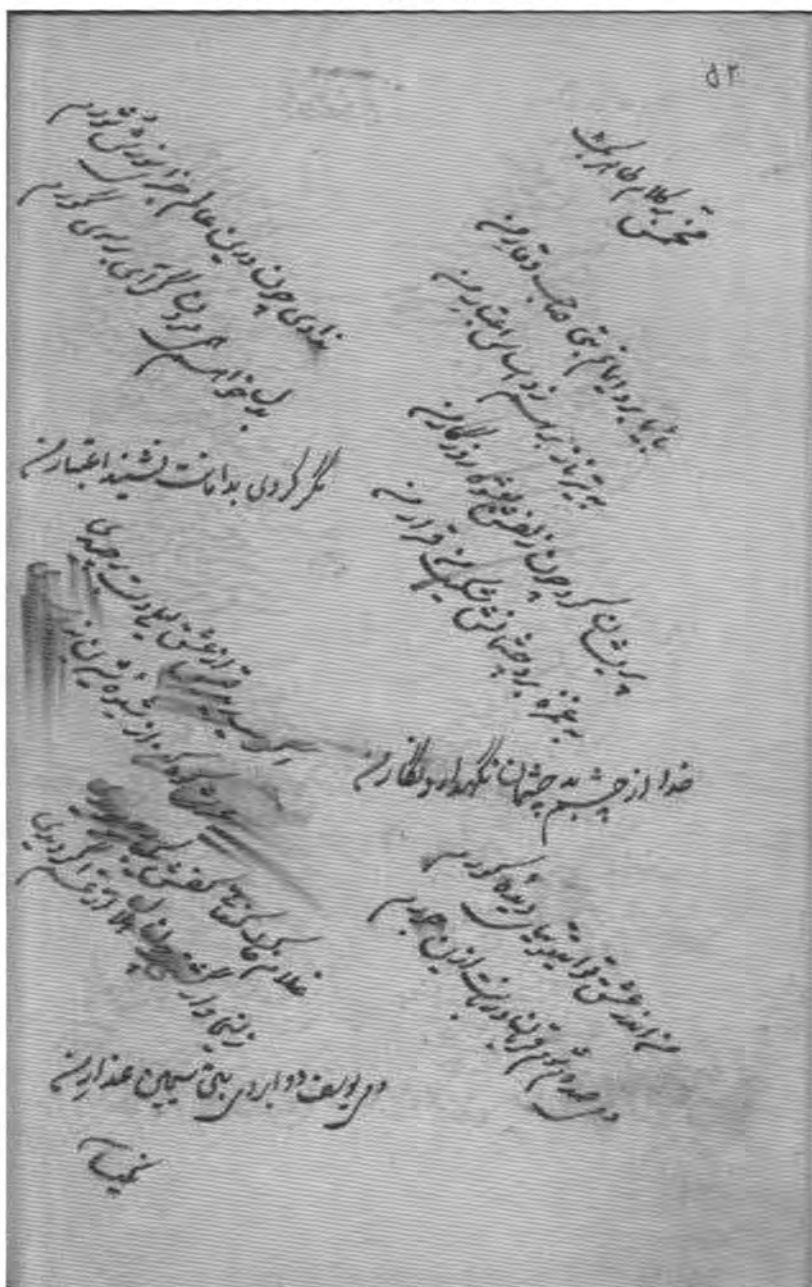


Handwritten text in a cursive script, likely a manuscript page. The text is arranged in several columns, with some lines appearing to be headings or section markers. The script is dense and characteristic of historical Persian or Arabic manuscripts. The page is oriented vertically in the image, but the text itself is written horizontally across the page's width.

دەستنوسی کۆیە «کۆ»

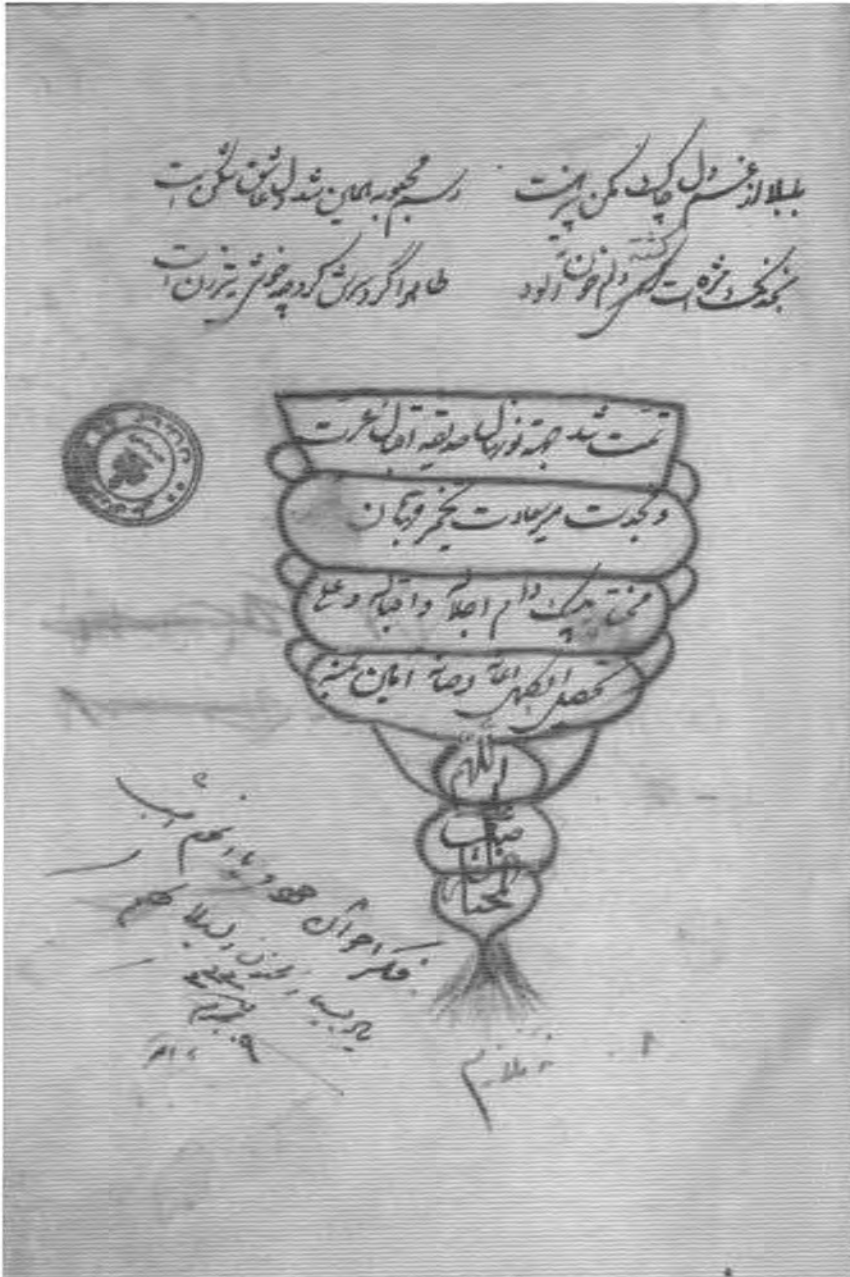


جنگ اشعار فارسی و کردی «کش»



نمیب در کوی در دست گدم
صبر از خطوه ای که که شب هم گدم
بمیرمیکون شود غایب از رخ زدم
خدا را کوه هم در دم از خون شود زدم
کجاست که نشیند بیک الم خزان
که غنیمت بجز بیک زدم
اگر تو در یاد هم بجز بیان را
ز آب آتشین من بر این لعل را
بکن آردی ز خون در غصین کجا بیان را
بیان ز یکبار اگر خوار بنویس بیوی
بیانگر در آید دو چشم اسکندر زدم
سند هم کلیم من الیوم از خنده زدم
که غنیمت بجز بیک زدم
موفقش فرموده زین طلب زدم
نفسش فرموده که چون زرقش زدم
چنان بود زنت اول مرغان آرد بهار زدم
(انتها)





کدشکولی سۆزی نیشتمان «نج»

— ۷۷ —

باری تا ایستم نم بردوتم قراغ آدایی
ترس لیدانی نم بوی که ری قلم چی چتری
چلتی داری اهل غوغی می خوش بو نا کا
حمدی دنیا اهل بی و آن اهل ده سینتری

ظاهر

ظاهر کوری
عثمان پاشای جافه
له هله بجه هاتوته دنیا ده ۷۷ سال زیاده
له سال ۱۹۱۸ م دا وفاتی کردوانه له دینی
[مه بابایی] نیراوه له ده دری عثمانی دا
فام مقامی هله له بجه بو زور سه خا زوله بو ده
[بجوسون] ای انگیزی مشهور له زه مان عثمانیه
به تبدیلی قیافت له کوردستاندا مگر راده

— ۴۴۸ —

دیوانی طاهر بگت بوده خوی به شیرازی دادوتم قلم
 به فارسی دواده به لام تنها طاهر بگت ناسیوه
 که نه انقلیزه [میجوسون] خوی له سیاحت نام
 که یا زدی نویسه ، طاهر بگت دیوانی چا پکراده
 به لام به کم و کورتی که استعاری آن : —

مقدر گهر نهی آخر له مهری تم روانم چی
 له نال نال نیوه شه دل آهی به بر بیانم چی
 نیسانی افتخاری من له سینی داعی هوانم
 برو ای نامھی شفق له روتیم یا نیسانم چی
 له بازاری قیمت نشتری هر نومه جنسیلم
 به دهمی خریداری له سودو یا زیانم چی
 غرض دابو مقابل کم له گل گلرنگی روخسارت
 دگر نه بی قوی سرودت له سیری گلستانم چی

- ۷۷۹ -

که من لهر این ابروی تو همیشه سجده کلام بی
ایترده کت زاهدی خود بین لره عیدی جنام چی
شوم و کت روزی روانه له شادی بروم آلت
له سرری شوقی تیاره و لره ما هن آسمان چی
به نری رنگن فکرت جانان له دما دورن چو مهرت
که من یکت رهنگو یکت نوم له تبدیل زه مانم چی
و تم بی آلتی کوشتی ره که قصدی حیاتی من
و تن من مها چی غمزه م له شیر و کلام چی
به من قهت نادری تفسیری آیاتی سرین کولت
محاله ظاهر امر چی له تفسیر به باغم چی

~~_____~~

دیوانی زینور «زر»

۱۱۶

— ۷۴ —

جہاں زیندانہ ہی غافل اُتوں واکوم و مجوس
 لہ لہوان و عروسی لہر سیمانی و مایوسی
 کہ چونکہ عاقبت مرہ جہ ادابی جہ اعلیٰ
 کہ سی نہ برولہ دنیا دالہ خوفی آخرت گریا
 لہ آخر خوینچہ بے خندانہ گرتی مرتبہ علیا
 بہ حقی دنیوی زیور سرت پر بولہ ماخولیا
 لہ نوری روئی عرفان بے نصیب صاحب دنیا
 کہ سی حصہ ہی بہ ابن احمد کہ لہم خلفہ تولابی

تجسس لہ سرغزلی مالہ رنگ جاف : —
 تو کہ پائشای و ایری دفعی حاجاتم کہی
 خواگر حکمی کہی دو چاری آفتم کہی
 فکری خود تقیر کہم گرتی تو فاتم کہی
 صد کہ پائشای جہ زبکی لہر نوع مجازتم کہی
 سن قسہی حوہ لہر کہم سا حوہ دکھا فاتم کہی

۴۴۲ -
من لبر نازک دلی چار چار پیرہی کھل سب اکہم
رو لہ جو لائگھاہ کبہم اور دینی دار اطلب اکہم
وہ ک علی تیری خدا دعوائی صدر حب اکہم
من بہ تفتی خسروی جانی جبرائیل بہ کب اکہم
توبہ ما بوری اعانہی دوم و خرا تم اکہم
من کوری بارانی سیر زانیم بجم بو خرجی دوم
من اصل این الا صلیم نجیبی ایران دروم
کہی نیہ ایسا مطبوعم بہ تنہا عہدی قوم
من بہ صد منت لہ نقلی لیوی یاری خوم اخوم
توبہ ساگردی دوکانی سردی قناتم اکہم
من طلبنا کہم بہ غیر از عشوہ و نازی حبیب
بو چی غمہم بارم اکہی ناحق بہ دیداری رقیب
عالم ایرانی کہ طبعم عالیہ و قلمم نجیب

۱۱۸

- ۴۴ -

من رضا بنام به نانی گزندی آدم فریب
 نوبه امیددی کولیره جوت و ترا تم آلهی
 من به خیزانه زولفی مهر دیان سری و دام نیه
 برله له سکر بی جهان قط خوفی روی اعدام نیه
 شیش ده روی عالم بگری ظن به ریگام نیه
 من له ساهن صاحب قیل و سلم بروام نیه
 نوله ژیرده تی پیاده ی اسپه دانام آلهی
 من خیالی اخذ و ضیعی مکی ایرانیم لهیه
 اتخانی دودمانی آل عثمانیم لهیه
 اعتقادی کسای بخارا و پیری گیلانیم لهیه
 فی المثل من مسلم دعوائی سلمانیم لهیه
 تو حواله ی مسئله ای بخیل و توراتم آلهی

- ۴۴۵ -
فکر کی زیور پر فستانہ لیرہ وہ تالاسفان
جوڑے گا خامدی دی او نقشی مان بی گویان
بے خدیہ ناو صد ہزار تیغ جوہری دیارہ دہبا
نظم و شری طاہرہ مرو بوتہ اورادی زبان
تازہ دی قبری قصیدہ در شعرو ابرہام اکبری
تجسس لہ سرغزل مرحوم شیخ رضا اخذی نالہ بان لہ مدھی
حضرت السید کا ک احمد شیخ قدسی سرہ :-
ماندوم لہ سفر دیوہ کہ لی رہ بخو لہا کی بوچیمہ تاشای سماوات و سماکی
حاشا لہ محل و کماشوی و چیکہ کی خوشی اکی بر یو طم جہانم بہ بیجان و خاک کی
خونہ گم بہ گم کی قبا بید کہ کی احمد کا ک
او دستہ محل و محل بہانہ بچیل روئی سادات
او دُری گران قیمتی دہریا کی گرامات
او صاحب زهد و روح و تقوی و طاعات

— ۷۸۱ —

[سنادر روضہ] تاریخی وفاتی سولید ی زیور
۱۴۷۶ هـ
دیدم چوقد نبرو بوزاتہ جنت انتظار ایتدی

طاہر بگ جاف فریوتی :-

صہیب آساینہ قوردی خم زلف بریشان
قایم بویہ اول کا فر بوزاردین مسلمان
تقریض زیور اقدی :-

کلامی دلپذیرک ایتدی محنون جان عثمانی
کمال باضائیک ایتدی دنیا بی نورانی
تصاعد ایتدی بویہ فکر رنگینک محالکہ
دگل ملک سلیمانی ایدر شخیر یونانی
در ایتیم فطانتہ بتون ایرانی ضبط ایتدن
سرفلندن وجود کلمہ سراسر ملاک عثمانی

دہستونوسی کہ شکولی مہ محمود پاشای جاف

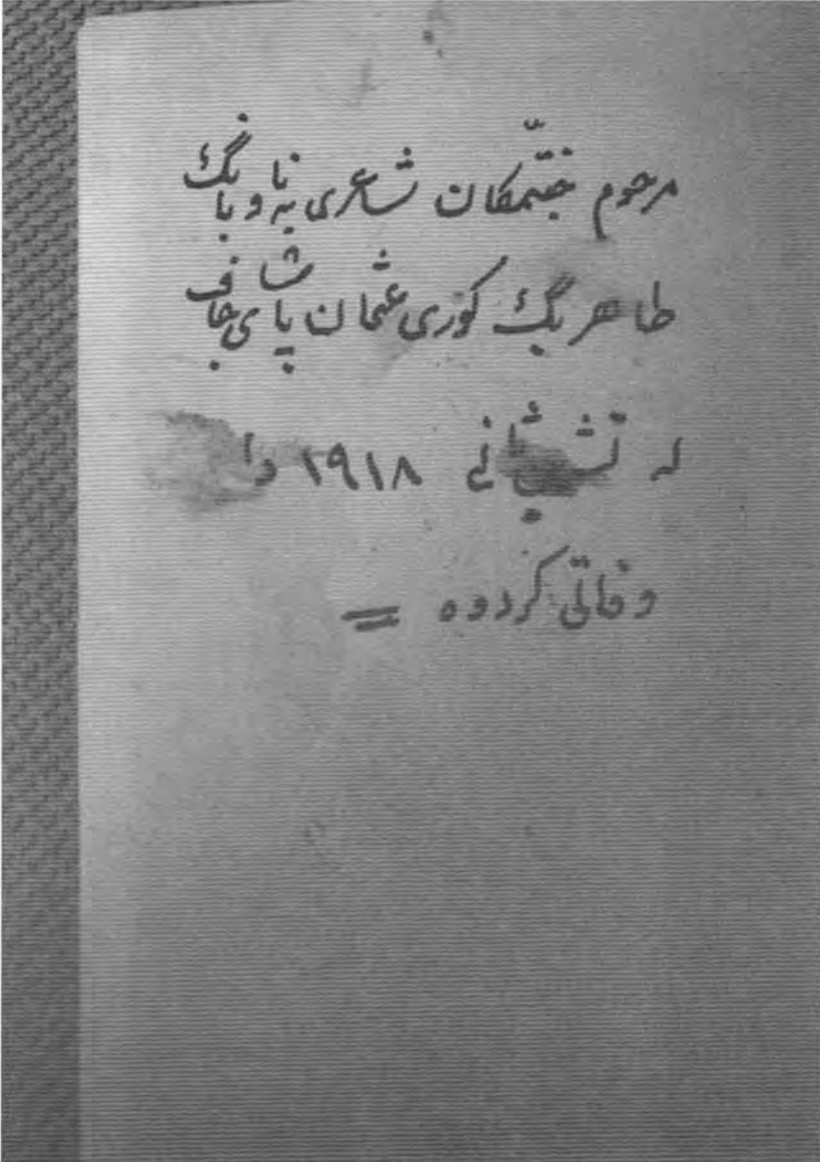
تاریخی ولادتی مرحوم عزت بیگ عثمان پاشا
[محمد عزت شہان دین قرین] ذماری اور محمد عزت پاشا
۱۶۱۷ ہجری

تاریخی ولادتی مرحوم احمد مختار بیگ عثمان پاشا
[احمد مختار بیگ] فروری ۱۶۹۵ تا تاریخی ولادت
۱۶۱۶ ہجری
ظاہر بیگ عثمان پاشا بہ
باضافہ کھار
بین ۱۶۹۵

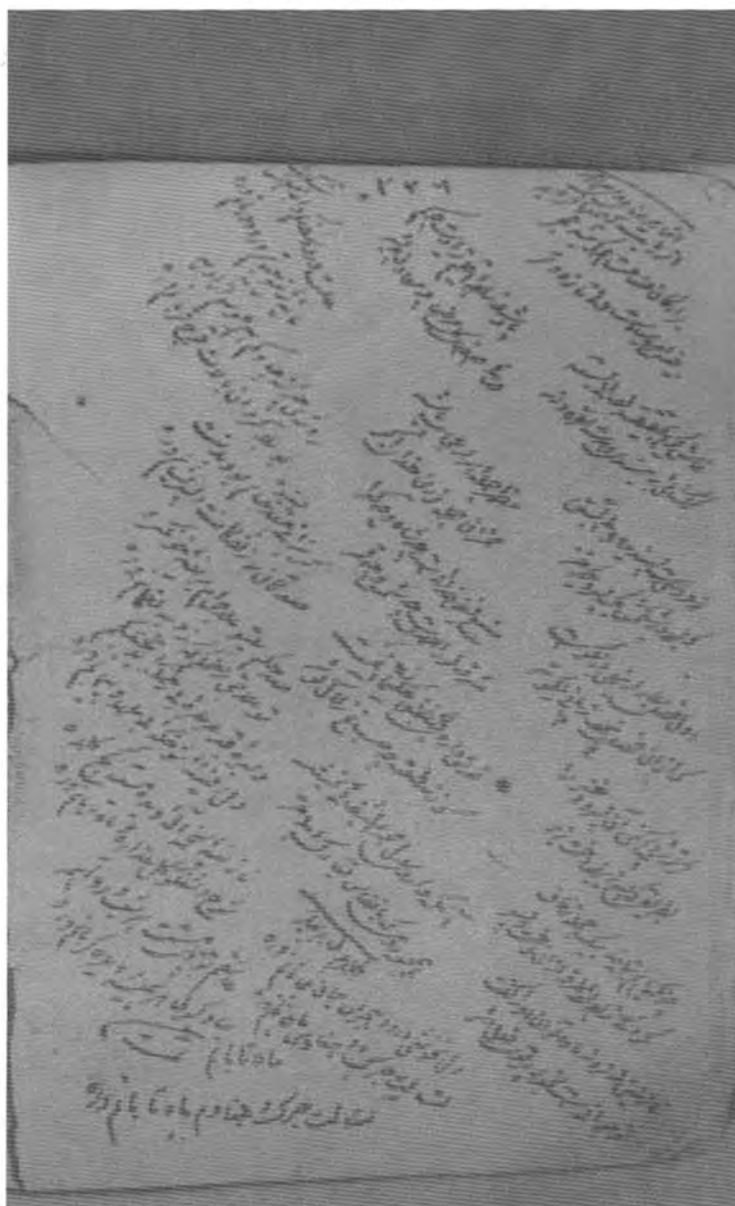
لوم دایہ فروری ۱۶۸۰ تا تاریخی ولادت مرحوم
محمد بیگ عثمان پاشا و کبیر بیگ محمد پاشا
اور انیس بہ اضافہ کھار بین ۱۶۸۰

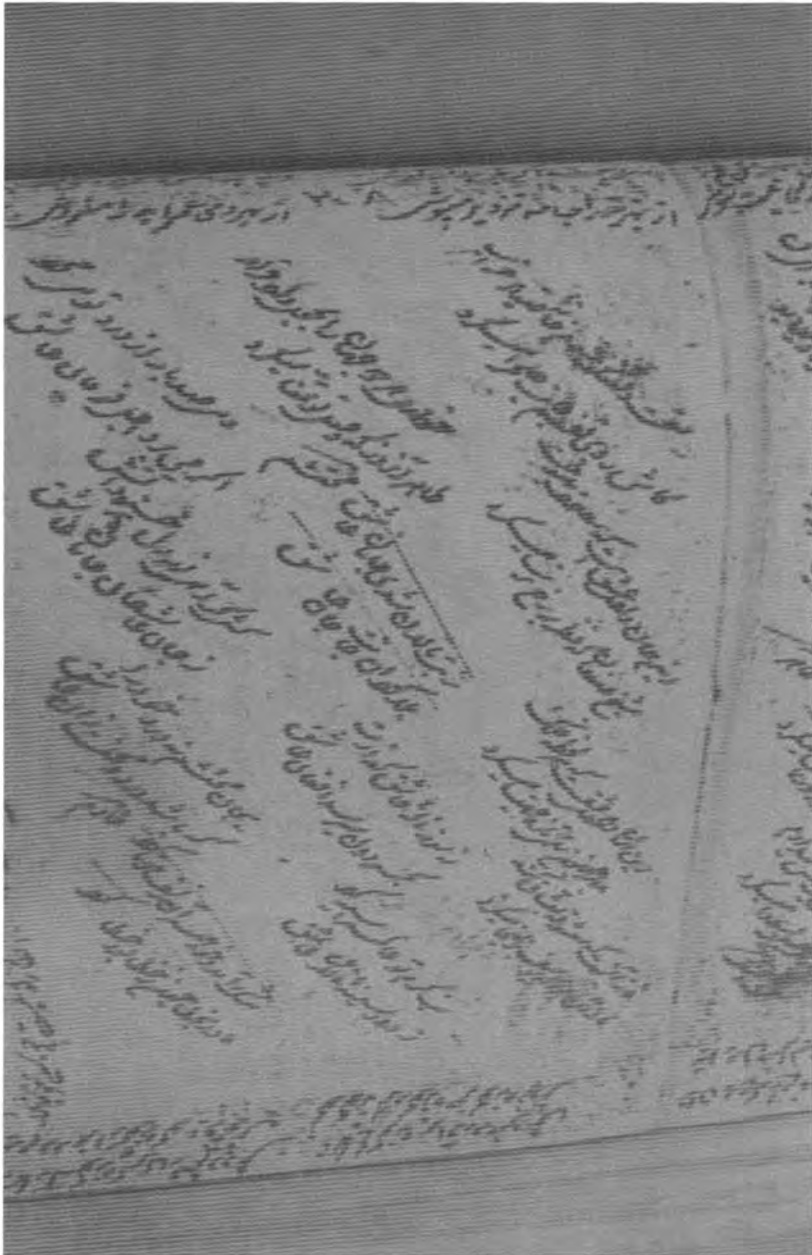
تاریخی ولادت عثمان بیگ محمد پاشا ۱۶۹۶ ہجری
ولادت حیف بیگ محمد پاشا ۱۶۹۸ ہجری
ولادت احمد بیگ محمد پاشا ۱۶۰۱ ہجری
تاریخی وفاتی مرحوم عثمان بیگ محمد پاشا
۱۶۵۶ میلادی موافق پیارہ مرقہ اضافہ

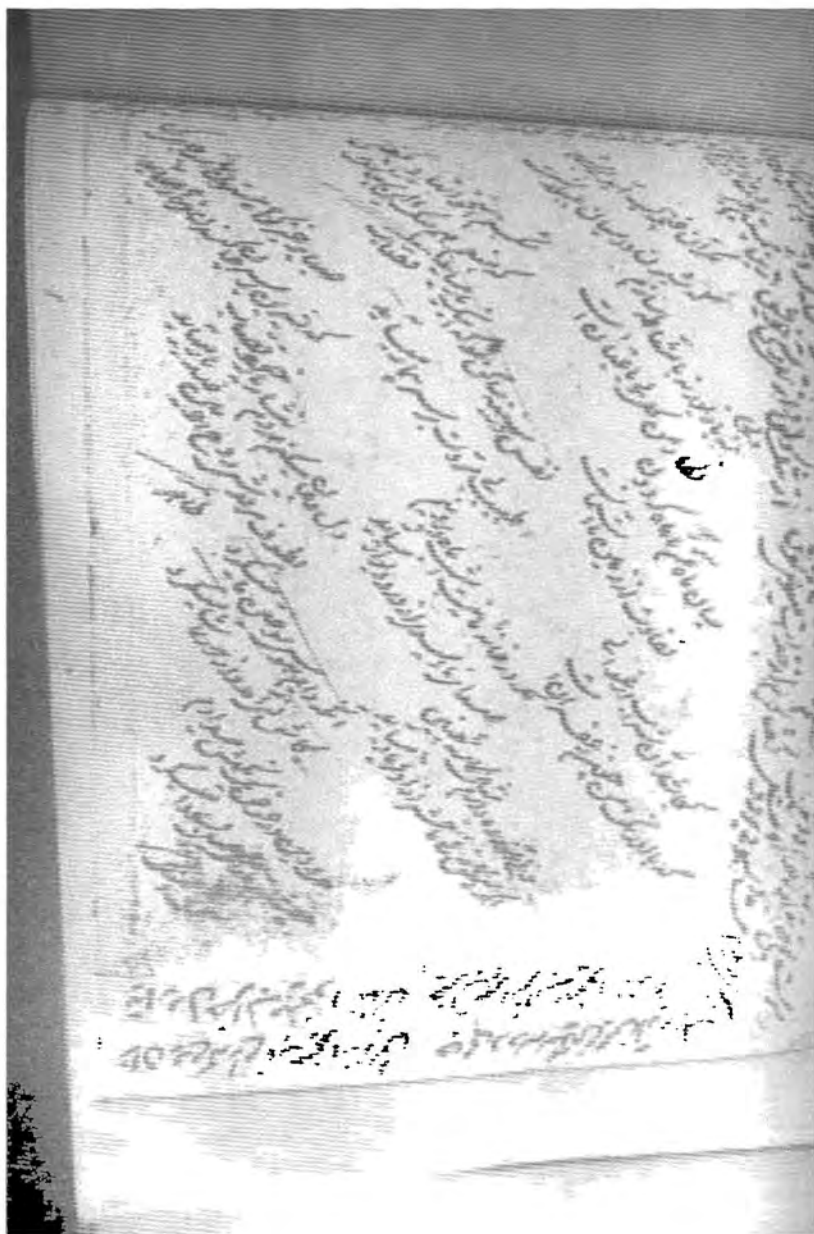
دہستہ نویسی بنہ مالہی حدسہن فہمی بہ گ



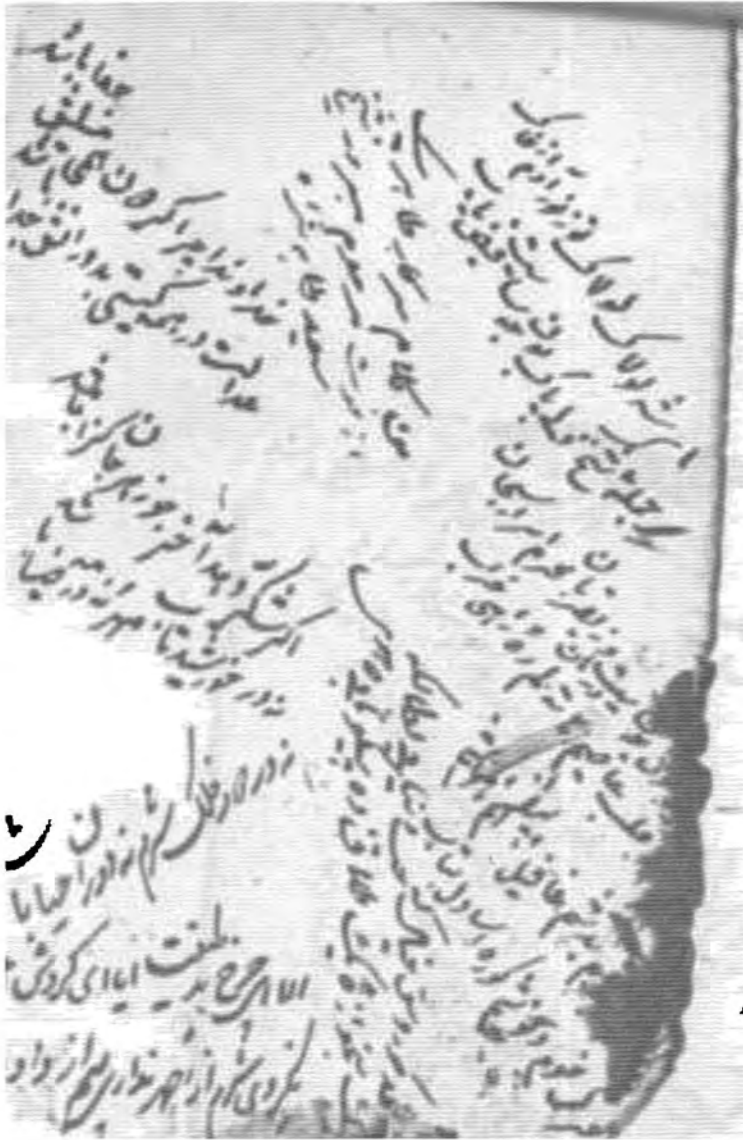
دہستنوسی شیخانی بیارہ







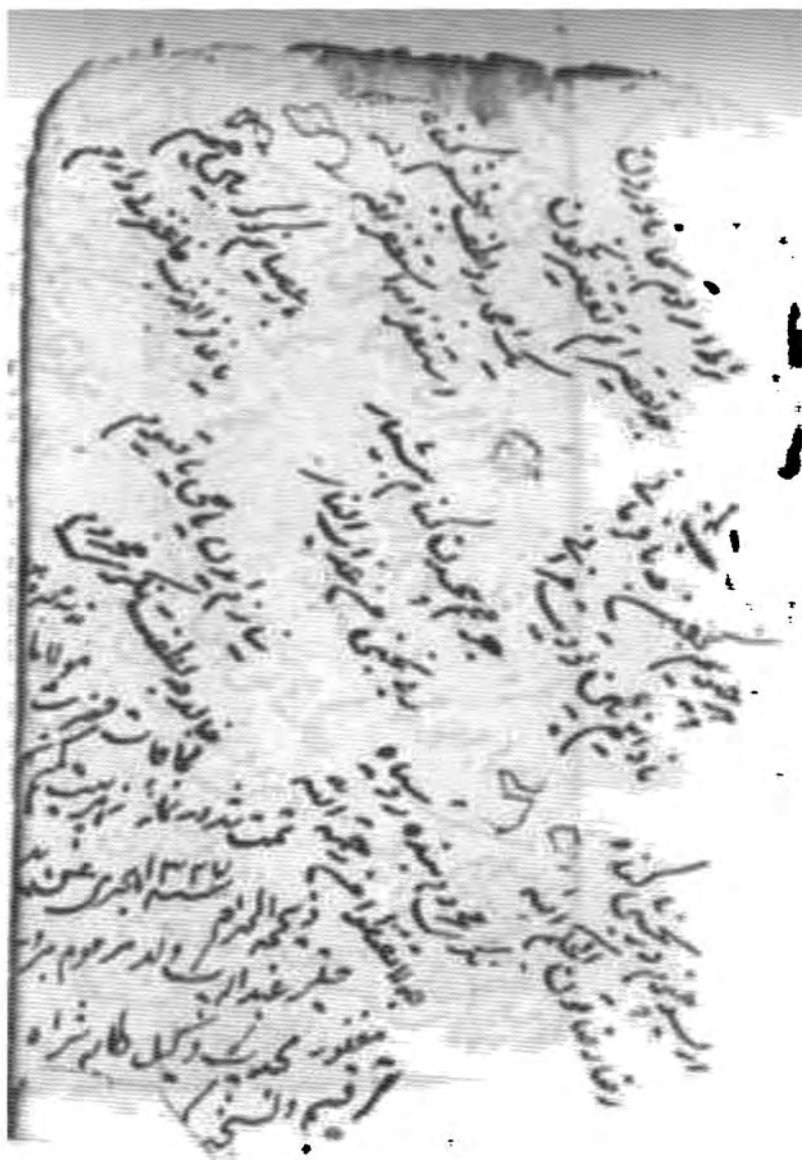
هه ندیک ورده که شکولی تر





در آنجور تکلف و در نصیب سید برادر حقیقت که امر در این شیخ سعید
ز یاد دیشی سرور کهن رویه سر بر آید
روایت درین نام مکرید خوش الماد
نزد آنکه در این نام مکرید خوش الماد
ترا اندیش از روق تیغ و نضی با
دلش شهبان این ملا امر در برین
دلش شهبان این ملا امر در برین
که در اینم در خیال کشتن آن عجا
آب لطف سالکن سانه اینده
منتهی کرب این قول ام
خبر آنکه در این نام مکرید خوش الماد
که در اینم در خیال کشتن آن عجا





بیبلیۆگرافی

تاهیریه گی جاف- پیپرستی له کتیبی کوردیدا ۱۹۳۹-۲۰۱۰

ناماده کردن: بوار نوورهدین

bwar.biblo@gmail.com

نهم بیبلیۆگرافیا تایبه تیه، که لکی له پروژهی بیبلیۆگرافیای کورد و کوردستان وهگرتهوه، که ۵۶۸۰ کتیبی تیدا ناسینراوه و له ۵۲۰۶ لاپه ره پیکهاتوه و به سه ره ۱۲ بهرگ و به شدا دابهش کراون، تایبهت کراوه بهو کتیبانهی له نیوان سالانی ۱۹۲۰- ۲۰۱۰، له بهاری 'کورد و کوردستان' سهوه نووسراون، کتیبی نووسراوی به هیچ زمانیکی تر له خو نه گرتهوه.

دیوانی شاعیران، نه توانراوه بهخینه چوارچیوهی پروژه کهوه، ههروهه رومان و چیرۆک و کورته چیرۆک و فه رههنگیش، چونکه لیکۆله ران له دۆزینه وهی به رهه م و دیوانی شاعیراندا، دانامینن و به ئاساتر دهستیان ده که ویت، به لکو نه وه به لامانه وه جیی بایه خ بووه، لهو بابتهانه ناگاداریان بکهینه وه، که له بهاری ژیان و به رهه می نووسه ران و شاعیرانی کورده وه نووسراون. نه مه له کاتیکدایه نهو کتیبانهی فه رامۆش نه کردوه، که جگه له کۆکردنه وه و بلاوکردنه وهی به رهه م و هۆنراوهی شاعیرانی کورد، کاری لیکۆلینه وه و ساغکردنه وهشیان کردوه.

کتیبه کان به دوو ناراسته خراونه ته روو، باری "ناسنامه" ی کتیبه کان: ناوی نووسه ره، وه گرته ره - نه گه ره هه بوو-، ده زگای چاپ، چاپخانه، نۆبه تی چاپ، شوینی چاپ، سال، ژماره ی لاپه ره و پێوانه . دووه ناراسته، جگه له ناویشانی کتیبه که، ناوه روکی کتیبه کان

۱- نهم بیبلیۆگرافیایه له لایه ن کاک بوار نوورهددینه وه پێشکهش به ناماده کارانی نهم کتیبه کراوه و وهکو خۆی دانراوتهوه، ته نیا له رووی ریشووس و هه له چنییه وه پێدا چوونه وهی بو کراوه.

نووسراونه تهوه، بۆتهوهی (لیکۆلەر، خوینەر، بهکاربەر) بزانی کتیبه که باسی چی دهکات.
له م بیبلیۆگرافیا به دا، ههروهک تهواوی پرۆژه که، کتیبه کان به پێی سأل و له هه
سالی کیشدا، به پێی "پیت" هکانی زمانی کوردی ریزکراون، ناونیشانی کتیبه کانیش، وه کو
خۆیان نووسراونه تهوه.

کورتکراوه کان:

پ.: پێوانه (به سانتیمه تر و "پانی" ی پێش "دریژی" ی نووسراوه)

چاپ.: نۆبه تی چاپ

چ.: چاپخانه

ژ.: ژماره

ژ.س.: ژماره ی سپاردن

س.: سأل

ش.: شوین

ل.: لاپه ره

و.: وه زاره ت

؟: بۆ هه ر زانیاریه کی نه زانرا و نادیار دانراوه

سه رچاوه:

بوار نووره دین، کورد و کوردستان- بیبلیۆگرافیا و پێرستیان له کتیبی کوردیدا ١٩٢٠-
٢٠١٠، تاران- ئیران، ٢٠١٦.

١- تاریخ سلیمانی و وڵاتی- له دوری زور قدیمه وه تا اولی احتلال (١٩١٨م)

نووسین: محه ممه د نه مین زه کی

چاپ: یه که م، چ: النجاح، ش: به غدا، ژ.س: ؟، س: ١٩٣٩، ل: ٢٩٤، پ:

٢١×١٦

ناوه ژوک:

مه شاهیری ولاتی سلیمانی: ... تاهیر به گ.

٢- کله دهسته ی شعرای هاوعصرم (گولدهسته)

نووسین: عه لی که مال باییر ناغا

چاپ: یه که م، چ: ژبان، ش: سلیمانی، ژ.س: ؟، س: ١٩٣٩، ل: ٥٥، پ:

٢٣×١٥

ناوه ژوک:

تاهیر به گ.

٣- میژوی نه ده بی کوردی- میژو، نه ده ب، زانیاری

نووسین: عه لادین سه جادی

چاپ: یه که م، چ: مه عاریف، ش: به غدا، ژ.س: ؟، س: ١٩٥٢، ل: ٦٣٤، پ:

٢٠×١٥

ناوه ژوک:

دهوری دووهم له نه ده بی کوردی: ... تاهیر به گ.

٤- باخچه ی شاعیران- به سه رهات و هه لبه سستی ٤١ بویژی کورد

کوکردنه وه و له سه ر نووسین: عه بدولعه زیم ماوه تی و عه بدولقادر سألح

چاپ: یه که م، چ: ژبن، ش: سلیمانی، ژ.س: ؟، س: ١٩٧٠، ل: ١٦٣، پ:

٢٢×١٥

ناوه‌رۆك:

كورتەى ژيان و نموونهى به‌رهه‌مى ٤١ شاعيرى كورد...: تاهير به‌گ ١٨٢٥-١٩١٧.

٥- ميژووى شه‌دهبى كوردى- ميژو، شه‌دهب، زانيارى

نووسين: عه‌لادين سه‌جادى

چاپ: دووهم، چ: مه‌عاريف، ش: به‌غدا، ژ.س: ٤٤٧، س: ١٩٧١، ل: ٧٠٦،

پ: ٢٤×١٧

ناوه‌رۆك:

هه‌مان ناهه‌رۆكى چاپى يه‌كه‌مى هه‌يه، به‌روانه‌ كتيبى ژماره ٣.

٦- پيناسى به‌شيكى شاعيرانى كورد- به‌سه‌رهات و ژيانى (٤٢) شاعيرى ناودارى كورده

ئاماده‌كردن: شه‌سه‌د عه‌دۆ

چاپ: يه‌كه‌م، چ: الحوادپ، ش: به‌غدا، ژ.س: ٥١٩، س: ١٩٨٠، ل: ٥٥، پ:

٢٢×١٥

ناوه‌رۆك:

تاهير به‌گ.

٧- ژيانوه‌رى زانايانى كورد له جيهانى ئيسلامه‌تى يا گه‌نجينه‌ى فه‌ره‌نگ و زانست

نووسين: محه‌مه‌د سالح ئيبراهيمى محه‌مه‌دى (شه‌پۆل)

چاپ: يه‌كه‌م، چ: مه‌ه‌رت، ش: تاران، ژ.س: ؟، س: ١٣٦٣ (١٩٨٤)، ل: ٨٨٦،

پ: ٢٣×١٧

ناوه رۆک:

تاهیریه گی جاف.

٨- کورته یه ک له میژووی هۆزی جاف و باسی هه ندیگ له تیره کانی

گۆرین و ناماده کردن و نووسین: مه حموود عه زیز هه سه ن

چاپ: یه که م، چ: نه وره س، ش: سلیمانی، ژ.س: ٦٨٤، س: ١٩٨٦، ل: ٨٧، پ:

٢٤×١٧

ناوه رۆک:

چاویپیکه وتنی سۆن به تاهیر به گ.

٩- ناودارانی کورد

نووسین: میر به سری

وه رگیپانی له زمانی عه ره بییه وه: عه بدولخالق عه لادین

له بلاوکراوه کانی ده زگای چاپ و په خشی سه رده م

چاپ: دووه م، چ: سه رده م، ش: سلیمانی، ژ.س: ٥٩، س: ٢٠٠٢، ل: ٢٥٢، پ:

٢٤×١٦

ناوه رۆک:

پیاوانی به رپۆیه رایه تی و سیاسه تمه دار... تاهیر به گ.

۱۰- رابهری کیشی شیعی کلاسیکی کوردی- لیکۆلینه وه به کی نه ده بی

نووسین: عه زیز گهردی

له بلاؤکراوه کانی وه زا ره تی رۆشنبیری به رپۆه به رتیی گشتیی چاپ و بلاؤکردنه وه
چاپ: .یه که م، چ: .دیکان، ش: .سلیمانی، ژ.س: .۲۰۸، س: .۲۰۰۳، ل: .۷۹۰، پ: .

۲۳×۱۷

ناوه رۆک:

کیش و قالبه عه رووزیه کانی شیعی کلاسیکی کوردی / زیحاف و عیلله ی قالب دارپژ /
هه ندی تیبینی له باره ی کیشه عه رووزیه کانی شیعی کلاسیکی کوردی / کارکردن و
لیکۆلینه وه له سه ر به ره می ۸۲ شاعیری کورد که بو هه ر یه کیکیان به شیک له
ناسنامه ی سه رچاوه کان (کتیبه کان) یان نووسراوه ته وه: ... تاهیره گی جاف. ژماره ی کیشی
شیعه ر کانی هه ر یه که له شاعیره کان (خسته) / ژماره ی قالبه کیشیه کان (خسته) / ریزی
کیش و قالبه کان له زۆریه وه به ره و خوار (خسته) / ژماره ی شیعه ر کان و ژماره ی کیش و
قالبه کیشی هه ر شاعیره ک و رپۆه سه دییان (خسته) / کیشی شیعه ر درپۆه کان.

۱۱- میژووی هۆزی جاف و ژیانی تیره کانی

نووسین: مه محمود عه زیز حه سه ن

له بلاؤکراوه کانی ناوه ندی چاپه مه نی و راگه یانندی خاک
چاپ: .؟، چ: .خاک، ش: .سلیمانی، ژ.س: .۵۶۲، س: .۲۰۰۴، ل: .۲۵۲، پ: .

۲۲×۱۶

ناوه رۆک:

چاوپیکه وتنی سۆن به تاهیره به گ / تاهیره به گی وه سه مان پاشای جاف.

١٢- سەرجه می به ره می محه ممد ئەمین زهکی به گ- یه که م به رگ

نووسین: محه ممد ئەمین زهکی به گ

ئاماده کردن: سدیق سألح

له بڵاوکراوه کانی بنکه ی ژین

چاپ: یه که م، چ: شقان، ش: سلیمانی، ژ.س: ١٤٦، س: ٢٠٠٥، ل: ٢٥٥، پ: ٢٢×١٦

٢٢×١٦

ناوه روک:

تاهیر به گ.

١٣- شیعری نوئی کوردی ١٨٩٨-١٩٥٨

نووسین: د. فهراهاد پیریال

له بڵاوکراوه کانی گروپی هانه ی ئیعلامی

چاپ: یه که م؟، چ: کوردستان، ش: ههولیر، ژ.س: ٧٠١، س: ٢٠٠٥، ل: ٢٣١،

پ: ٢٧×٢٠

ناوه روک:

دهروازی پینجه م: نه وه ی نیوان کلاسیک و پیشه نکه کان / دهسته ی یه که م: کلاسیکه

نوئی به کان... تاهیره گی جاف.

١٤- خویندنه وه یه کی تازه ی هه لبه سته ی کوردی

نووسین: عه بدولپر ه زاق بیمار

له بڵاوکراوه کانی ده زگای چاپ و بڵاوکردنه وه ی ئاراس

چاپ: یه که م، چ: و. پهروه ده، ش: ههولیر، ژ.س: ٦٦١، س: ٢٠٠٦، ل: ٢٢٩،

پ. : ۲۱×۱۵

ناوهرۆک:

تاهیر به گ و هه لبه سستی کوردانه.

۱۵- گه لاویژ- گۆفاریکی نه دببی و شه قافی مانگی کوردیی یه- ژماره کانی سالی سییه م

۱۹۴۳

ئاماده کردن و بلاوکردنه وه: ریک خراوی ئیبراهیم نه حمه د- پرۆژه ی چاپکردنه وه ی گۆفاری

گه لاویژ ۳

چاپ: .؟، .چ: .؟، .ش: .سلیمانی، .ژ.س: .؟، .س: .؟، .ل: .؟، .۱۰۰+۹۶+۹۶+۱۰۳+۹۸،

پ. : ۲۲×۱۷

ناوهرۆک:

ژ. ۱ و ۲، س. ۳: ... شاعیری به ناویانگی کورد- تاهیر به گ: عه بدوللا قزلجی.

۱۶- کۆمه لنگه ی کوردهواری له دیدی رۆژه لاتناسیدا

نووسین: پ. به درخان سندی

وه رگیڕانی له زمانی عه ره بییه وه: د. ئیسماعیل ئیبراهیم سه عید

له بلاوکراره کانی ده زگای توژیینه وه و بلاوکردنه وه ی موکریانی

چاپ: .یه که م، .چ: .خانی، .ش: .دهۆک، .ژ.س: .۹۵۹، .س: .۲۰۰۸، .ل: .۶۲۰، .پ: .

۲۳×۱۷

ناوهرۆک:

ناودارانی کورد: تاهیر به گ.

١٧- عادىله خانم- كه ساىه تى و نه رده لائى بوون و ساحىبقرانى بوونى

نووسىن: عادل سدىق عهلى

له بلاوكراوه كانى مهلبه ندى كوردو لوجى

چاپ: . يه كه م، چ: ؟، ش: . سلیمانی، ژ. س: . ١٠٧٢، س: . ٢٠١٠، ل: . ١٣٢، پ: .

٢٤×١٧

ناوه روك:

دىدارى سوڻ و تاهىرىه به گى جاف.

کتیبه چاپکراوه‌کان

- نهلبوومی که شکۆل: موحه‌ممه‌د عه‌لی قه‌ره‌داغی، به‌رگی یه‌که‌م، له‌ بڵاۆکراوه‌ی نه‌کادیمیای کوردی ژماره (٤٣)، چاپخانه‌ی خانی، ٢٠٠٨- دهۆک.
- به‌شیک له‌ دیوانی شیخ باباعه‌لی «بیدار»: کۆکردنه‌وه و لیکدانه‌وه و فره‌هه‌نگۆک- نیبرایم باجه‌لان، ئاماده‌کردن و نووسینه‌وه‌ی هیدایه‌ت نه‌حمه‌د، پێشه‌کی و پیاچوونه‌وه‌ی نه‌حمه‌د موحه‌ممه‌د قادر، چاپی یه‌که‌م، چاپخانه‌ی ره‌هه‌ند، ٢٠٠٣- سلیمانی.
- بیره‌وه‌ریه‌که‌نی عه‌لی نه‌که‌به‌رخانی سه‌نجاوی سه‌ردار موقته‌در: دوکتۆر که‌ریمی سه‌نجاوی، و- دوکتۆر هه‌سه‌ن جاف، بڵاۆکراوه‌ی نه‌کادیمیای کوردی، چاپخانه‌ی حاجی هاشم، چاپی یه‌که‌م، ٢٠١١- هه‌ولێر.
- چه‌ند لاپه‌ره‌یه‌که‌ له‌ میژووی هه‌له‌بجه: عادل سدیق عه‌لی، چاپی یه‌که‌م، چاپخانه‌ی که‌مال، سلیمانی- ٢٠١١.
- دیداری نیوده‌وله‌تی عاديله‌ خانم «سیمبولی پێشه‌نگی ژنی کورد»: سه‌نته‌ری هاویه‌شی لور به‌ چاودێری به‌ریتز «لاهور شیخ جه‌نگی»، ٢٠١٩- هه‌له‌بجه.
- دیوان حافظ شیرازی: محمدمه‌دی منصور، ناشر عارف کامل، چاپ دوم، ١٣٨٦- ته‌هران.
- دیوان طاهر بگ جاف: کامل صفریان، زه‌را سجادی، چاپ اول، انتشارات آراس، ١٣٩٣ هه‌تاوی.
- دیوانی تاهیره‌گی جاف: نه‌جمه‌ددین براخاسی (هه‌وار)، چاپی یه‌که‌م، بڵاۆکراوه‌ی چاپه‌مه‌نی مانگ، ٢٠٢٠- بانه.
- دیوانی تاهیر به‌گی جاف: پێداچوونه‌وه‌ی هه‌مید موسته‌عان، چاپی یه‌که‌م، ١٣٨٠ هه‌تاوی- سنه.
- دیوانی تاهیر به‌گی جاف: هه‌سه‌ن گۆران، چاپی دووه‌م، ده‌زگای رۆشنیری گۆران، ٢٧١١ کوردی- سنه.
- دیوانی تاهیر به‌گی جاف: هه‌سه‌ن گۆران، چاپی یه‌که‌م، بڵاۆگه‌ی گۆران، چاپ گلبن چاپ، ٢٧٠٢ کوردی- سنه.

- دیوانی تاهیر به گی جاف: له سهر نه فه قه ی موحه ممه د نه مین عه سری چاپکراوه، خاوه نی کتیبخانه ی مه عارف له که رکوک، چاپخانه ی تهره قی، ١٩٥٧- که رکوک.
- دیوانی رهنجووری: موحه ممه د عه لی قه ره داغی، چاپی به که م، چاپخانه ی ئافاق عه ره بیبه، ١٩٨٣- به غدا.
- دیوانی شیخ رهزای تاله بانى: شیخ موحه ممه دى خال و نومید ناشنا، ده زگای ناراس، چاپی به که م، ٢٠٠٣- هه ولیر.
- دیوانی صافی هیرانى: موحه ممه دى مه لا موسته فا هیرانى، چاپی دووه م، چاپخانه ی لبنان، ٢٠١٥.
- دیوانی میرزا غه فوور: عه بدوللا ناگرین، چاپی به که م، ١٩٩١.
- دیوانی ناری: عوسمان عارف ناریزاده، چاپی دووه م، چاپخانه ی چوارچرا، ٢٠١٤- سلیمانی.
- دیوانی ناری: کاکه ی فه للاح، انتشارات کردستان، چاپی به که م، ١٣٨٣- سنندج.
- دیوانی وه فایی: د. عوسمان دهشتی، بلاوکراوه ی نه کادیمیای کوردی، چاپی به که م، چاپخانه ی حاجی هاشم، ٢٠١٢- هه ولیر.
- دیوانی وه فایی: موحه ممه د عه لی قه ره داغی، ئینتشاراتی کوردستان، چاپی به که م، چاپخانه ی رۆسته مخانی، ١٣٨١- سنه.
- دیوانی ورسالی: جه مال موحه ممه د موحه ممه د نه مین، چاپی به که م، چاپخانه ی دارالجاحظ، ١٩٨٦- به غداد.
- دیوانی نه ده ب: موحه ممه د حه مه باقی، چاپی به که م، له بلاوکراوه ی ناراس، چاپخانه ی وهزاره تی پهروه ده، ٢٠٠٥- هه ولیر.
- دیوانی پاکى "مه لا تاهیر مه لا مه عروف قورشاغلو یی ره باتی": دوکتور ئیبراهیم تاهیر مه عرووف، له بلاوکراوه کانی نووسینگه ی ته فسیر، چاپی به که م، ٢٠٠٧- هه ولیر.
- دیوانی زیوه ر: مه حموود زیوه ر، چاپی دووه م، بلاوکراوه ی ناراس، ٢٠٠٨- هه ولیر.
- دیوانی نه حمه د موختار جاف: عیزه ددین مسته فا ره سوول، چاپخانه ی نه دیب، ١٩٨٦- به غدا.
- دیوانی نه دیب: گیو موکریانی، چاپی به که م، چاپخانه ی کوردستان، ٢٥٧٣ ی کوردی- هه ولیر.

- رشتەى مروارى: عه‌لانه‌ددين سه‌ججادی، چاپى يه‌که‌م، به‌رگى پینجه‌م، ٢٠١٠- سنه.
- سلیمانى ناوچه‌یه‌ک له کوردستان: مینجه‌ر سۆن، و- مینه (موحه‌مه‌د نه‌مین حوسین)، چاپى يه‌که‌م، مه‌له‌بندی کوردۆلۆجى، ٢٠٠٧- سلیمانى.
- سه‌رجه‌مى به‌ره‌مه‌مى موحه‌مه‌د نه‌مین زه‌کى به‌گ: سدیق سألح، يه‌که‌م به‌رگ، بنکه‌ى ژین، چاپى يه‌که‌م، چاپخانه‌ى شقان، ٢٠٠٥- سلیمانى.
- کاربگه‌رى شاعیرانى کلاسیکى کورد له‌سه‌ر يه‌کتريدا: د. عه‌بدوڵلا خدر مه‌ولوود، چاپخانه‌ى پاک، چاپى يه‌که‌م، ٢٠٠٧- هه‌ولێر.
- کورته‌یه‌ک له مێژووى هۆزى جاف و باسى هه‌ندیک له تیره‌کانى: مه‌حموود عه‌زیز هه‌سه‌ن، چاپخانه‌ى نه‌وره‌س، چاپى يه‌که‌م، ١٩٨٥- سلیمانى.
- کورد تورک عه‌ره‌ب: سىسیل جۆن ئیدمۆندس، و. حامید گه‌وه‌ه‌رى، چاپى سێیه‌م، بلاوکراوه‌ى ناوێر، ٢٠٠٤- هه‌ولێر.
- که‌شکۆلى شاعیرانى هه‌ورامان: موحه‌مه‌د په‌شه‌ید نه‌مینى- پیاوه‌یى، چاپى يه‌که‌م، بلاوکراوه‌ى کوردستان، ٢٠١٧- کوردستان.
- کۆبه‌ره‌مه‌مى نه‌حه‌مه‌د موختار جاف: کاروان عوسمان خه‌یات (رێبین)، چاپى يه‌که‌م، ئینتیشاراتى رۆژ، ناوه‌ندى بلاوکار- ئینتیشاراتى کوردستان، ٢٠١٩- سنه.
- که‌شکۆلى مه‌حموود پاشای جاف: د. هه‌سه‌ن جاف، به‌رگى يه‌که‌م، له بلاوکراوه‌کانى بنکه‌ى ژین، ٢٠١٤- به‌یرووت.
- گه‌شتیک بۆ ميسۆپۆتاميا و کوردستان له به‌رگى نادياردا: نى بى سۆن «مه‌یجه‌ر سۆن»، و. مینه، چاپى يه‌که‌م، له بلاوکراوه‌کانى کتیبخانه‌ى یادگار، ٢٠١٨- سلیمانى.
- گه‌شتى هه‌له‌بجه و هه‌ورامان له ١٩٣٣د: شاکر فه‌تتاح، چاپى يه‌که‌م، چاپخانه‌ى کامه‌ران، ١٩٧٣- سلیمانى.
- گه‌نجینه‌ى مه‌ردان و یادداشتى رۆژانى ده‌یه‌ده‌رى: ن- مه‌لا عه‌بدوڵلاى زێوه‌ر، موحه‌مه‌دى مه‌لاکه‌رىم، چاپى يه‌که‌م، چاپخانه‌ى شرکه‌ مطبعه‌ الادیب البغدادیه، ١٩٨٥- به‌غدا.

- میژووی نه ده بی کوردی «میژوو، نه ده دب، زانیاری»: ماموستا عه لائه ددین سه ججادی، چاپی دووهم، بلاوکردنه وهی کوردستان، ١٣٩٥- سنه.
- میژووی نه ده بی کوردی: دوکتور مارف خه زنه دار، بهرگی چواره م، چاپی یه که م، له بلاوکراره ی ناراس، ٢٠٠٤، هه ولیتر.
- نامه فرهنگگی کوهستان «شماره ١-٨٤»، ١٧ اسفند ١٣٢٣-١٢ اسفند ١٣٢٥: به کوشش، صدیق صالح و رفیق صالح، بنکه ی ژین، چاپخانه شقان، ٢٠١٠- سلیمانیه.

ده ستنوسه کان

- جنگ اشعار فارسی و کوردی «که شکوئی سه یید عه لی بو نه حمه دموختار جاف»، کتیبخانه ی مه جلیسی شورای نیسلامی نیران، ژماره کتاب ٨٦٣٩٩، ژماره ی قه فسه ٩٧٩١، ٩ی محرم ١٣٣٣ ی کوچی.
- ده ستنوسی هسه ن فه می به گ، نه م ده ستنوسه یه ک لاپه ره ی له لایه ن ماموستا عادل سدیه وه بو مان هاتوو و باسی مردنی تاهیر به گی تیدا نووسراوه.
- ده ستنوسی دیوانی تاهیریه گی جاف، سه یید عه لی «عه لی که مال بایر ناغای شاعیر که بو نه حمه دموختار به گی جافی نووسیوه ته وه»، کتیبخانه ی مه جلیسی شورای نیسلامی نیران، ژماره ی کتاب ٨٦٤٠١، ژماره ی قه فسه ٧٩٩٠، ١٣١٤ ی کوچی.
- ده ستنوسی دیوانی زئوهر، به خه تی نه جمه ددین مه لا، کتیبخانه ی گشتیی بهرلین، ژماره hs. ١٠٨٧١، Or. ١٩٤٢.
- ده ستنوسی سوژی نیشتمان، نه جمه ددین مه لا، کوچی بنکه ی ژین، ١٩٤٢.
- ده ستنوسی شاعیرانی کویه، کتیبخانه ی گشتیی نیران، ژماره ٥٠٩٧٧٦-٥.
- ده ستنوسی عه بدولقادی کوری خزر چاوش، ١٢٤٥ ی کوچی.
- ده ستنوسی که ریم به گی جاف، کتیبخانه ی دوکتور هسه ن جاف، بهرگی یه که م، جماد الاخری ١٣٥٥ ی کوچی.

- ده‌ستنوو سی که شکۆلی کفری: ئەحمەد مەجنوون، ئەم دەستنوو سه له ساڵی ١٣٤٩ ی کۆچی له شاری کفری نووسراوه‌ته‌وه.
- ده‌ستنوو سی مسووده‌دی دیوانی تاهیرییه‌گی جاف، له مامۆستا موحه‌مه‌د عه‌لی قه‌ره‌داغی وه‌رگیراوه.
- ده‌ستنوو سی موحه‌مه‌د موسته‌فا کوردی، هه‌یج ساڵ و زانیارییه‌کی تری له‌سه‌ر نییه.
- ده‌ستنوو سیکی لای مامۆستا ئەحمەد حوسین له شاری سلیمانی، ئەم شیعره به ناوی «فائیز»‌وه هاتوو و ده‌ستنوو سه‌که له ١٣/٥/١٣٦٧ به‌رانبه‌ر به ٢٤/٣/١٩٤٨ زایینی نووسراوه.
- که‌شکۆلستان: به‌رگی یه‌که‌م، ئەم که‌شکۆله کۆمه‌لێک پاشماوه‌ی که‌شکۆل و به‌یاز و ده‌ستنوو سی تره‌ماوه‌ته‌وه و پێکه‌وه چه‌سپینراوه و کراوه به یه‌ک ده‌ستنوو س، ١٣٤٧ کۆچی.
- ده‌ستنوو سی که‌شکۆلی ده‌که‌یی: مه‌لا ئەحمەدی ده‌که‌یی، له مامۆستا موحه‌مه‌د عه‌لی قه‌ره‌داغی وه‌رگیراوه، ١٩٢٧-١٩٦٧ هه‌له‌بجه.
- که‌شکۆلی مینای شکه‌سته: نه‌جمه‌ددین مه‌لا، چه‌مه‌بۆر په‌راوتزی بۆ نووسیوه و له بنکه‌ی ژین وه‌رگیراوه، به‌رگی سییه‌م، ١٩٤٠.

گۆڤاره‌کان

- گۆڤاری باران: گۆڤاریکی ئەده‌بی وه‌رزیه‌ ده‌زگای نایدیا بۆ فکر و لێکۆلینه‌وه ده‌ری ده‌کات، ژماره ٨ ی ساڵی سییه‌م، ئابی ٢٠١٨.
- گۆڤاری باران: گۆڤاریکی ئەده‌بی وه‌رزیه‌ ده‌زگای نایدیا بۆ فکر و لێکۆلینه‌وه ده‌ری ده‌کات، ژماره ٥ ی ساڵی دووه‌م، ئابی ٢٠١٧.
- گۆڤاری رامان: ژماره ٢١٩، ٥/٨/٢٠١٥.
- گۆڤاری رامان: ژماره ١٤٠ ی کانونی دووه‌می ٢٠٠٩.
- گۆڤاری رامان: ژماره ٢٢٤ ی ٥/١/٢٠١٦.
- گۆڤاری زربار: ژماره ٧٥ و ٧٦ ی پاییز و زستانی ساڵی ١٣٩١ ی هه‌تاوی.

- گۆفاری سروه: ژماره ۱۵۲ ی ره شه ممه ی ۱۳۷۷ ی هه تاوی.
- گۆفاری شاره وانی سلیمانی: ژماره ۱۱ ی سالی ۱، سالی ۱۹۶۹ ی زایینی.
- گۆفاری نووسه ری کوردستان: گۆفاری یه کیتی نووسه رانی کوردستان، ژماره ۱۶، پاییزی ۱۹۸۹.
- گۆفاری نووسه ری نوی: ژماره ۵ خولی دوا ی راپه رینی نهیلوولی سالی ۱۹۹۸.
- گۆفاری هایا: ژماره ۴ و ۵ پاییزی ۱۳۹۲ (۲۰۱۳).
- گۆفاری هه له بجه: ژماره ۳ و ۴ سالی ۱۹۹۹.
- گۆفاری دیاری کوردستان: ژماره ۲۷ ی ۱۸ ی حوزهیرانی سالی ۱۹۲۵.
- گۆفاری دیاری کوردستان: ژماره ۷ سالی ۱۹۲۵.
- گۆفاری بهیان: ژماره ۵۲ ی تشرینی دووه می ۱۹۷۸.



له م ديوانه دا په چاوى نه وه كراوه شيعره كان له ده ستنوو سيك يان
چهند ده ستنوو سيكه وه وه رېگيريت و ته واوترينيان به سه رچاوه بكرت
و نه واني تر له په راويزدا وشه به وشه نووسراون و به راورد كراون و
ده قيكي ته واومان له نوسخه كان دروست كړدوه. هه نديك شيعر كه
له نوسخه كاندا نه بووه و ته نيا له ديوانه كاندا هه بووه. باشرينيان
به سه رچاوه كراوه و هه ره له و كه موكور تيبه كيشي تيدا بووبت.
به پي بيروبووچوون و تپروانيني خو مان بو ده قه كه و په يردنمان بو
راستيبه كه ي له ژر رو شنابي به لگه ي په وانبيژي، عه رووزي، زمانى
و واتايدا راستمان كړدوه ته وه و له په راويزيشدا ئاماژه مان بو
كړدوه. هه نديك شيعر يش هه ر خو يان له نوسخه كاندا ناته واوبوون
و هيچ چاره يه كمان بو ساغ كړدنه وه يان نه ديتوته وه و هه رو ده كو خو ي
هيشتووماننه ته وه. شيعر هه بووه...